

نگاهی به کارنامه سیاسی – فرهنگی

منصور قدرخواه

- منصور قدرخواه (نگاهی به کارنامه سیاسی - فرهنگی)
- انتشارات بنیاد رضایی ها
- خرداد ۱۳۹۵
- حق چاپ محفوظ

ISBN: 978-2-916531-32-8
Bonyad Rezaiha Association
B.P. 80204
Cergy Pontoise 94024
FRANCE

فهرست مطالب

- ۱ - زبان حال ۰۵
- ۲ - گرما ز سر بریده می ترسیدیم - در محفل عاشقان نمی رقصیدیم ۱۹
- ۳ - صدای دلتوازشکستن استخوانهای فرتوت ارتجاع ۳۱
- ۴ - یاد برنهارد ویکی، برجسته ترین کارگردان ضدفاشیست آلمانی گرمی باد ۴۵
- ۵ - شکوه و اقتدار اشرف، نمادی از عظمت انسانی زیستن ۵۱
- ۶ - اشتباه فاحش بوش و اشتباه استراتژیک اوباما ۶۱
- ۷ - مسئولیت دولت آمریکا در حفاظت ساکنان اشرف ۷۵
- ۸ - فریب مردم توسط سینمای سانسور شده... ۸۳
- ۹ - کوبلر نماینده سازمان ملل یا ناقض حقوق به رسمیت شناخته بشری؟ ۱۰۱
- ۱۰ - مماشات حتی الموت تا انقلاب مهدی! ۱۰۷
- ۱۱ - جامعه جهانی منتظر چیست؟ ۱۱۷
- ۱۲ - استعفا یا خودزنی سیاسی ۱۲۵
- ۱۳ - وحشت بیکران رژیم مستأصل خامنه ای از فیلم پیدایش و تولد ترور ۱۴۱
- ۱۴ - وحشت دیوانه وار خودفروشان و تَوّاب تشنه به خون ... ۱۵۳
- ۱۵ - اجتماع آزادیخواهان جهان در ویلپنت ... ۱۷۳
- ۱۶ - خطر بزرگ جهانی تروریسم (گزارشی از محتوای فیلم تولد و پیدایش ترور) ۱۸۱
- ۱۷ - درگذشت منصور قدرخواه، هنرمند عضو شورای ملی مقاومت ایران ۱۸۹

زبان حال

عبدالعلی معصومی

منصور قدرخواه در ۲۲ آبان ۱۳۳۵ در اصفهان به دنیا آمد. کار سینما را از سن ۱۴ سالگی با ساختن فیلمهای کوتاه و هشت میلی متری آغاز کرد. چند هفته بعد از به قدرت رسیدن خمینی، در ۲۲ سالگی راهی خارج کشور شد. پس از خروج از ایران در رشته های فیلمبرداری و گرافیک به تحصیل پرداخت و همزمان دوره های سناریو نویسی و کارگردانی را گذراند و در این زمینه ها به مطالعات عمیق و کار تجربی نفسگیر پرداخت. او در زمان دانشجویی، چند فیلم درباره وضعیت پناهندگان ساخت و در سال ۱۹۹۲ (۱۳۷۱) اولین فیلم سینمایی اش - «چشم در برابر چشم» - را تهیه و کارگردانی کرد. این فیلم که داستان یک خانواده ۵ نفری است شامل زن و شوهر و پدر زن و دو دختر، «صحنه هایی دردناک از اعدامهای مصنوعی در مقابل چشمان هادی (بازیگر نقش اول مرد) و شکنجه های روحی و فیزیکی مُنا (بازیگر نقش اول زن) در برابر چشمان پدر و همسرش را نشان میدهد. این خانواده شکنجه شده به کشور آلمان پناهنده شده اند، اما آنجا نیز از اذیت و آزار فاشیستهای این کشور در امان نیستند...».

قدرخواه، نویسنده و کارگردان فیلم «چشم در برابر چشم» درباره تأثیرات اجتماعی این فیلم در گفتگویی با «رادیو ایرآوا» می گوید: «... غیر از یک جریان فاشیستی معروف در اتریش، همه از این فیلم... استقبال کردند. هنرپیشه زن این فیلم (مُنا)، به عنوان بهترین هنرپیشه سال در آلمان جایزه گرفت. این فیلم جوایز دیگری را هم از آن خود کرد. در آن زمان به دلیل ایرانی بودن من، رژیم هم خودش را وسط انداخته بود و کسانی که من نمیشناختم رژیمی اند به عنوان تماشاچی با من حرف می زدند و مدام از من می خواستند که بگویم این اتفاقات مربوط به زمان شاه است، ولی من زیر بار نمی رفتم. آن زمان به شکل الآن

فعالیت سیاسی نمی کردم و فیلمسازی بودم که احساس تعهد از طریق کارهای فرهنگی نسبت به ملتَم داشتم ...

یکی از بهترین تأثیراتی که من در مورد این فیلم داشتم این بود که در یک زندانی که چند نفر از این بچه‌هایی که در اثر تربیت اشتباه، فاشیست شده بودند و بمبهای آتشزا را به طرف پناهندگان پرتاب می کردند، یک پسر ۱۷-۱۸ ساله که سرش را هم تراشیده بود، وقتی

که فیلم را تماشا کرد، در آخر فیلم به طرفم آمد و گریه کرد و گفت که من دیگر هیچ خارجی را نخواهم زد. در آن لحظه من هم گریه‌ام گرفت و به او گفتم که من برای رسیدن به این نقطه در ذهن تو این فیلم را ساخته‌ام. البته کارشکنیهای رژیم در باره این فیلم خودش داستانهای طولانی دارد».

منصور قدرخواه در آبان ۱۳۷۵، به سن ۴۰ سالگی، به شورای ملی مقاومت ایران



پیوست. شش ماه بعد از پیوستنش به شورا، در روز سوم اردیبهشت ۱۳۷۶ (۲۳ آوریل ۱۹۹۷) تلویزیون «آرته» (کانال مشترک آلمان و فرانسه) فیلم «رد پای ترور» ساخته او را به زبان آلمانی و فرانسه برای کشورهای آلمان و فرانسه پخش کرد.

این فیلم کارنامه خونین تروریسم دولتی ایران علیه مخالفان، به ویژه فعالان مقاومت ایران در خارج کشور را به تصویر کشیده است. بخشی از این فیلم به پرونده ترور دکتر کاظم رجوی، شهید بزرگ حقوق بشر

ایران، که روز ۴ اردیبهشت سال ۶۹ به دست تروریستهای اعزامی از تهران، در نزدیکی منزلش در حومه ژنو به شهادت رسید، اختصاص دارد. هم چنین، نقش دیپلومات - تروریستهای رژیم آخوندی را در ترور مجاهد خلق زهرا رجبی، شهید بزرگ دفاع از حقوق پناهندگان در ترکیه، به روشنی نشان می دهد.



در این فیلم، توطئه شکست خورده تروریستی رژیم آخوندی علیه جان رئیس جمهور برگزیده مقاومت و مسئول شورا در پاریس و بغداد و همچنین فشارهایی را که رژیم به خاطر پیوستن خانم مرضیه به مقاومت به او وارد آورده را مورد اشاره قرار داده است. در بخشی از این فیلم، پرونده جنایت تروریستی رژیم در رستوران میکونوس برلین، همراه با مصاحبه هایی با خانواده های قربانیان و اعضا و مسئولان مقاومت، مورد بررسی قرار گرفته و بر نقش سردمداران اصلی رژیم در این جنایت انگشت گذاشته شده است.

فیلم «رد پای ترور»، چند روز پس از صدور حکم دادگاه برلین و تأکید

آن بر نقش مستقیم خامنه‌ای، رفسنجانی و چند تن دیگر از سران رژیم آخوندی در جنایت رستوران میکنونوس در برلین، پخش شد. منصور قدرخواه در گفتگویی درباره هدفش از تهیه این فیلم گفت: «... سعی من این بوده که با استفاده از امکانات متعدد صوتی و تصویری و با اتکا به اسناد معتبر و گواهی شاهدان ایرانی و اروپایی، به ردیابی این پدیده وحشتناک جنبه ملموس و قابل درک برای همه بدهم. هدف من در واقع همان هدف مبارزان و مجاهدان راه آزادی، یعنی افشای هر چه بیشتر این رژیم و ملموس کردن احساس قربانی بودن و از دست دادن عزیزان بود.



من فکر می‌کنم افشای این رژیم برای ما که در کشورهای اروپایی زندگی میکنیم، یک وظیفه مبرم انسانی است. افشای این رژیم در عین حال افشای کسانی است که سالیان سال دست در دست این جانیان گذاشته‌اند. افکار عمومی این کشورها باید آگاه شوند که وزیرانشان دست در دست چه کسانی می‌گذارند و چه دستهای خونی را می

فشارند... در شرایط فعلی که مردم ایران در چنگال یکی از وحشی ترین و جنایتکارترین رژیمهای تاریخ بشری به سر می برند، انسان مجاز به سکوت نیست و باید با هر امکانی علیه این آدمکشان فریاد اعتراض سر دهد. سکوت در حقیقت، جز موضعگیری به نفع ظلم و ادامه ستم نیست. تا وقتی که این رژیم هست، ظلم، ستم، کشتار، فساد، فحشا، رشوه خواری و هر آن چه پلید است، نه تنها کم نخواهد شد بلکه روز به روز بیشتر خواهد شد.

امروز دیگر این تنها مردم ایران نیستند که باید آثار شوم حاکمیت آخوندها را تحمل کنند، کل جامعه متمدن بشری از دست اینان در رنج است. خوشبختانه ما در شرایط بعد از رأی دادگاه میکونوس به سر می بریم. این رأی یک نقطه عطف در تاریخ حقوقی جهان است. چرا که حاکمان ظالم در زمان حاکمیت خود - و نه بعد از آن - بر اساس تحقیقات چهارساله و ارائه اسناد معتبر محکوم شدند...» (هفته نامه «ایران زمین»، شماره ۱۳۸، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۶).

پخش فیلم «رد پای ترور» از تلویزیون «آرته» خشم کارگزاران رژیم را برانگیخت و آنها از هر راه ممکن علیه قدرخواه به توطئه چینی و یاهه پراکنی پرداختند، از جمله آنها این موردی است که خود او آن را شرح داده است: «زمانی که فیلم "رد پای ترور" را می ساختم رژیم که از ساختن یک فیلم بر علیه اش مطلع شده بود با عجله در اواسط درست کردن این فیلم یکی از نزدیکان من را، که اصلاً آدم سیاسی نبود، سراغم فرستاد و به او آموزش داده بود با تعریف و تمجید از کارهای هنری ام مرا تشویق به همکاری با رژیم در ازای یک رشوه ۶ میلیون دلاری کند. من که به درستی فهمیدم جریان چگونه است، هنوز این فرد آشنا پیشنهاد رژیم را تمام نکرده و سخنش پایان نیافته بود، نتوانستم بنشینم و از شدت عصبانیت بلندشدم و فریاد زدم: "تو هرچند به عنوان مهمان من آمدی ولی چون داری دشمن مردم ایران را نمایندگی می کنی دیگر مهمان نیستی و من با فرستادگان رژیم هیچ صحبتی ندارم. بین من

و رژیم دریا دریا خون و رنج و شکنج قرارداد و با هیچ مبلغی با این رژیم سر آشتی ندارم» (مقاله «وحشت بیکران رژیم مستأصل خامنه ای از فیلم پیدایش و تولد ترور»، سایت «همبستگی ملی»، ۱۶ اسفند ۱۳۹۲).



او در برابر یاوه گوییها و فشارها و تهدیدهایی، که دامن بستگان و مادر گرامیش را هم گرفت، نه تنها سر فرود نیاورد بلکه، جانانه، در برابر قداره بندان رژیم تروریست پرور ایستاد و در مقاله یی در شماره ۱۴۲ هفته نامه «ایران زمین» (۱۲ خرداد ۱۳۷۶) چنین نوشت:

«گر ما ز سر بریده می ترسیدیم / در محفل عاشقان نمی رقصیدیم ... سرمایه اصلی این جانیان به وجود آوردن ترس و وحشت در انسانهاست. سالیان سال است که خون می ریزند و بیداد می کنند، به همه حقوق انسانها تجاوز می کنند و دین مردم را، که یکی از شالوده های فرهنگی و ارزشهای جامعه ما می باشد، از محتوا خالی کرده اند و هم چون ابزار سرکوب و چماق، آن را بر زن و مرد و پیر و جوان می کوبند. با حيله و مکر نسلی را در جنگ خانمانسوز به کشتن و فنا دادند و نسلی دیگر از بهترین فرزندان این خلق را با شقاوتی غیرقابل وصف قتل عام کردند.

آنها ترس می آفرینند تا ادامه حکومت ننگین خود را ممکن سازند. پس باید خود را از این ترس برهانیم تا بتوانیم مردمان را آزاد کنیم. زندگی خیلی بیش از آن ارزش دارد که آن را به بازی بگیریم... زندگی یعنی آزاد بودن، آزاداندیشیدن، آزاد انتخاب کردن... زندگی یعنی حیات داشتن و متحرک بودن؛ زندگی یعنی لبخند و دیدن لبخند دیگران؛ زندگی یعنی احساس خوشبختی در زمانی که دیگران خوشبختند. چطور می توان زنده بود تا وقتی که این رژیم می کشد و می سوزاند و هر چه پاکی و خوبی است را ویران می کند؟



زندگی در این شرایط فقط وقتی معنی پیدا می کند که در ارتباط با زندگی مردم باشد. پس برای نجات زندگی مردم باید زندگی - یعنی مبارزه - کرد. طلسم این جانیان، یعنی همان ترس و وحشتی را که به وجود آورده اند، باید به هر قیمت شکست.

حیله ها و فریبهای این رژیم و افسونهای کهنه و باطل شده آن همچون "استحاله" را هم نباید گذاشت دوباره جان بگیرد» (هفته نامه «ایران زمین، شماره ۱۴۲، ۱۲ خرداد ۱۳۷۶).

فیلم «رد پای ترور» با استقبال زیادی که از آن شد و تأثیرات افشاگرانه یی که در پی داشت، برای رژیم تروریست و تروریست پرور، تحمل ناپذیر بود. از این رو، از طریق اقدامات دیپلماتیک سرانجام توانست این کارگردان و نویسنده شیدای آزادی ایران را از هرگونه فعالیتی در تلویزیونهای آلمان محروم کند. اما او از پا نمی نشیند و در راستای افشای هرچه بیشتر چهره اهریمنی رژیم سفاک آخوندی، سایت «ایران لیبرتی» (ایران آزاد) را به راه می اندازد. خودش در این باره می گوید:

«... فیلمسازی را آلمانیها از من گرفتند و من ممنوع الشغل شدم، به

دلیل این که رژیم بر روی آنها فشار آورد که فیلمهایی مانند "چشم در مقابل چشم" و یا "رد پای ترور" نسازم. من مبارزه را مثل نفس کشیدن می دانم. حتی فیلمسازی را هم مانند نفس کشیدن می دانم... چون فیلمسازی دیگر میسر نبود به سایت سازی روی آوردم» (مقاله «وحشت بیکران رژیم مستأصل خامنه ای از فیلم پیدایش و تولد ترور»، «همبستگی ملی»، ۱۶ اسفند ۱۳۹۲).



سنگ اندازیهای مزدوران رژیم آخوندی بر سر راه فعالیت‌های سیاسی و افشاگرانه قدرخواه از آن پس هم ادامه داشت. همین سنگ اندازیه‌ها باعث شد سایت «ایران آزاد» یا «ایران لیبرتی» که او سالها از طریق آن چهره آزادی ستیز و ضدفرهنگی و تروریستی رژیم آخوندی را افشا می کرد، از کار بازماند. او در یک کنفرانس مطبوعاتی در «خانه دموکراسی و حقوق بشر» - مرکز سازمانهای شناخته شده بشردوست آلمانی - در برلین در این باره گفت: «موضوع این کنفرانس مطبوعاتی مسأله امتداد دیکتاتوری و سانسور مطبوعاتی و ایجاد جو ترور و وحشت بعد از روی کارآمدن احمدی نژاد در ایران به خارج

از مرزهای ایران، به ویژه، کشور آلمان است. فعالیت‌های سایت "ایران آزاد" که اساساً جنبه فرهنگی، هنری و خبری دارد و در ضمن، جنایات رژیم در عرصه نقض فاحش حقوق بشر و ماجراجویی های آن در به دست آوردن سلاح‌های اتمی را افشا می کند، در تاریخ ۲۴ اوت ۲۰۰۵ مورد اخلاف قرار گرفت و مسدود شد.

ابتدا فکر می کردیم این یک مشکل تکنیکی است ولی خیلی زود خبردار شدیم که سایتهای وابسته به وزارت اطلاعات مانند سایت "روشنا"، سایت "ایران دیدبان" و سایت "نگاه نو" به تهاجم رژیم و عواملش به سایت "ایران لیبرتی" اعتراف می کنند و مدّعی می شوند که آنها با شکایت به مراجع قانونی توانسته اند چنین کاری را انجام دهند، که این ادّعایی دروغ بود. این سایتها حتی به صورت غیرمستقیم مدیر پایگاه اینترنتی "ایران آزاد" را تهدید کرده بودند که به سرنوشت کسانی دچار خواهد شد که از سوی رژیم ربوده و روانه زندان اوین شده بودند... شرکت خدمات دهنده اینترنتی آلمانی "وانسو"، بدون هیچ توضیح و یا اطلاع قبلی فعالیتهای سایت "ایران آزاد" را متوقف کرده و از هرگونه پاسخگویی نیز طفره می رفت و حتی تهدید می کرد که مسئولین سایت مورد نظر به سرنوشت بدی دچار خواهند شد. هم جبهتی و هم زمانی مشکل آفرینی این شرکت خدمات دهنده آلمانی با اعترافات واضح سایتهای وابسته به وزارت اطلاعات توطئه به اجرا درآمده را برملا می ساخت».

قدرخواه «از طریق مراجع قانونی این موضوع را دنبال کرده و بالاخره دادگاه اداری ایالت برمن در یک رسیدگی فوری، شرکت خدمات دهنده را موظف کرد که سایت "ایران لیبرتی" (ایران آزاد) را بازگشایی کند... بدین ترتیب توطئه گسترش سانسور و خفقان آخوندی در این پرونده به شکست انجامید و این شرکت مجبور شد که بیش از ۲۰ هزار اسناد و مدارک کامپیوتری را که جنبه هایی از جنایات دیکتاتوری حاکم بر ایران را افشا می کنند، مجدداً در معرض استفاده عموم قرار دهد» (سایت «همبستگی ملی»، ۳۱ شهریور ۱۳۸۴).

هرچه تهدیدها و آزارها بیشتر می شد، شیفتگی این کارگردان و نویسنده جان شیفته، به آرمان مقاومت و پایداری و عشقش به پیشتانان راه آزادی پرشکوه تر خود را نشان می داد. نمونه ها بسیارند. یک نمونه اش را در زیر می خوانید:

«... به راستی در روز جمعه خونین ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ (۸ آوریل ۲۰۱۰) مجاهدین ساکن شهر اشرف، این دژ پایداری و غرور و انسانیت در اوج مظلومیت و فراتر از همه حماسه های تاریخی، تبدیل به تمامیت اعتبارات نوع بشر متمدن و عدالتخواه شدند.



تابلو رنگ روغن «زندانی» اثر منصور قدرخواه

به راستی آنان در تک تک اعمال و عکس العملهایشان بسیار فرا انسانی و با منطقی بسیار سازنده برای همه انسانهای حق طلب رفتار کردند. نام این منطق ایستادگی کامل، مقاومت قهرمانانه است که در شعار "بیا، بیا، بیا" خلاصه می شود... این شعار در ۱۹ فروردین درسی فراموش ناپذیر به دشمن داد و به این طریق دشمن را به استیصال کامل و در آستانه سرنگونی محتوم فرو برد. ذهن و حافظه دشمن خونخوار و عقب ماندگی تاریخش، همیشه، به بی اعتنایی به حقیقت و فلسفه وجودی مجاهدین و مبارزان راه آزادی نیاز دارد و این فاشیست آدمخوار درس از تاریخ نمی گیرد و سعی می کند با وحشیگری هر چه بیشتر و جنایت عریانتر، چند صباحی بیشتر به حکومت ننگینش ادامه دهد...

راستی، مجاهدین چرا با وجود این ضربه های بسیار هولناک و ماکزیمم خشونت، نه تنها از بین نرفتند بلکه هر بار بیش از قبل استوارتر و قوی تر برخاستند و شکوه اراده انسانی را به طور وصف ناپذیری برای تاریخ انسانیت و قیام کنندگان در راه حقیقت به نمایش گذاشتند؟ آری، به بهترین شکلی از پس همه فشارهای کمرشکن و جنایات هولناک، به صورت غیر قابل تصوّر و وصف ایستادند و با تمام سردیها و تاریکیهای این جهان غدار با همه مماشات قدرتمندان این دنیا، همه مصائب را به جان خریدند و فریاد زدند: "آری، آری، شب گذراست تا انسانهای تشنه به آزادی و عدالت به آن ایمان آورند که فقط پافشاری بر اصول و احقاق حقوق است که می تواند جواب جباران باشد و خمیدن در مقابل دشمن، شایسته انسانی زیستن نیست... آری، چشمان باز اشرفیان در دل تاریکیها، نور امید را در دل ملیونها ایرانی زنده نگه داشته است...

آری، اشرفیان، همیشه، فریاد زده اند که شب گذراست و... سرزمینمان، این سرزمین و مهد حقوق بشر؛ این سرزمین باستانی و دوست داشتنی برای بشریت؛ این سرزمین ابتکارات و خلاقیتها؛ این سرزمین حافظ، مولانا و سعدی ها؛ این سرزمین ابوعلی سیناها و رازی ها؛ این سرزمین ابومسلم ها، بابک خرمدین ها؛ این سرزمین ستار و باقرخان ها؛ این سرزمین حنیف نژاد و جزنی ها؛ این سرزمین اشرف و موسی ها؛ این سرزمین اشرفیان قهرمان و مظلوم را آزاد خواهیم کرد...» (مقاله «شکوه و اقتدار اشرف، نمادی از عظمت انسانی زیستن»، سایت «همبستگی ملی»، ۳۰ فروردین ۱۳۹۰).

* * * * *

زنده باد انقلاب

انقلاب، انقلاب، انقلاب

ای زیباترین و اثره تاریخ بشریت ای طنین افکن ترین فریاد انسان

درد تاریخ

ای معنای بنی آدم اعضای یک پیکند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار* ۱

انقلاب، انقلاب، انقلاب

ای تو حقیقی ترین رویای بشریت

ای کبری تو انسانیت بی هویت و معنا خواه ماند

انقلاب، انقلاب، انقلاب

باتو دنیایی از فریب بهره کشی و جایت و اثر کون خواهد شد

باتو جانی برای خرافات و زنجیرهای بندگی

و اسارت نخواهند ماند

باتو زیبایی انسان شرف و جودی خود را در خواهد یافت

باتو بشریت به حق انسان بودن آزاد بودن و انسانی زیستن

خواهد رسید منصور قدر خواه

**گر ما ز سر بریده می‌ترسیدیم
در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم**

«ایران زمین»، شماره ۱۴۲، ۱۲ خرداد ۱۳۷۶

به دنبال پخش فیلم «ردپای ترور» از کانال تلویزیونی مشترک آلمان و فرانسه (آرته) در روز سوم اردیبهشت [۱۳۷۶]، ما مصاحبه‌یی با آقای قدرخواه، سازنده فیلم انجام دادیم که در شماره ۱۳۸ روزنامه «ایران زمین» (۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۶) به چاپ رسید.

به تازگی مطلب دیگری از ایشان به دفتر روزنامه رسید که در پاسخ به فحاشیها و یاوه‌گوییهای مطبوعات رژیم آخوندها در واکنش به نمایش این فیلم از تلویزیون نوشته شده است. عین نوشته را در زیر می‌خوانید. پخش فیلم «ردپای ترور» از تلویزیون آرته، تلویزیون مشترک آلمان و فرانسه و تکرار آن کمتر از یک‌ماه بعد در یکی از تلویزیونهای آلمانی، عکس‌العملهای زیادی از طرف دوست و دشمن و مردم اروپا برانگیخت. برای من البته مهمترین این عکس‌العملها، واکنشهای هم‌میهنان پناهنده مقیم خارج کشور بود و بعد از آن افکار عمومی خارجیه‌ها، که به‌عنوان اهرم تعیین‌کننده می‌توانند جلو سیاستمدارانی را که با رژیم گفتگوهای انتقادی و غیرانتقادی انجام می‌دهند، بگیرند. من ضمن تشکر از هموطنانم و با عرض معذرت از آنها که نظراتشان را برایم فرستاده‌اند و من تاکنون نتوانسته‌ام به محبت‌ها و تشویق‌هایشان پاسخ بدهم، اجازه می‌خواهم در این مورد حرف نزده و روی عکس‌العملهای رژیم نظراتم را بیان کنم.

امیدوارم فرصتی فراهم شود و در نوشته‌یی جداگانه، نقش رسانه‌ها، به‌ویژه فیلم و تصاویر متحرک را، که می‌تواند مجموعه همه هنرها را در خود جا دهد و با قدرت تمام بیننده را جلب کند و با بردن او به عمق احساس و عواطف انسانی، احساس همبستگی و همدردی ایجاد کند و زندگی انسانها را از زوایای مختلف بکاود، شرایط و حصارهای آن را بنمایاند

و در عین حال در روشن کردن افکار عمومی تأثیر بگذارد، خوانندگان ایران زمین را در ارتباط با تجربیاتم قرار دهم.

چند روز پیش، عکس‌العمل‌های دیوانه‌وار رژیم نسبت به فیلم «ردپای ترور» به‌دستم رسید که حقیقتاً مرا غرق در شادی کرد. باور کنید خیلی بیشتر از محبت‌ها و تشویق دوستان، از فحاشی و ناسزاگویی این دشمنان خوشحال شدم.



این تجربه تازه‌یی بود. نمی‌دانستم که فحش هم خوشحالی می‌آورد. فکر می‌کنم این احساس مشترک تمامی ایرانیان وطن‌دوست باشد که هر چقدر این دشمنان مردم و میهن بسوزند و جیغ و داد کنند، خوشحالیشان بیشتر می‌شود. سوختگی آنها

مرهمی است بر زخم‌های بیکران مادران و پدرانی که فرزندان‌شان را توسط این رژیم ددمنش و آدمکش از دست داده‌اند.

اما هر آدم عاقلی وقتی این حرف‌ها را بخواند، از شدت حماقت این‌ها خنده‌اش می‌گیرد. در کیهان هوایی ۱۷ اردیبهشت ۷۶ در نوشته‌یی تحت عنوان «اعتراض دانشجویان ایرانی به توطئه تبلیغاتی تلویزیونی مشترک فرانسه و آلمان»، می‌خوانیم: «استکبار جهانی که خسته و درمانده از محاجه و مقابله منطقه‌ی با بانگ رهاییبخش نظام اسلامی ایران و امواج طراوت‌بخش آن است، در برنامه تلویزیونی مشترک فرانسه و آلمان، نقطه اوج رذالت و خباثت خود را با تمامی تکنیک‌های هنری و شیطانی آمیخته بود... این برنامه در حقیقت تریبونی بود در اختیار منافقین و خیالپردازی

بیمارگونه این گروه تروریست...».

این که چه کسی در مانده است را همه دنیا می دانند و احتیاج به توضیح ندارد، اما عوضی گرفتن «امواج طراوت بخش»، با بوی گند نظامی آخوندی، که مشام هر انسان متمدنی در اقصی نقاط جهان را می آزارد، از ذات دغلكار آخوندی برمی خیزد. هر آدمی هم که از اوضاع رژیم و موقعیت و آمادگی مقاومت و ارتش آزادیبخش باخبر باشد، می داند که «خیالپردازی بیمارگونه»یی که این رژیم را دارد کلافه می کند، چیزی نیست جز چشم انداز سرنگونی تام و تمامش به دست رزمندگان ارتش آزادیبخش که خواب خوش از چشمان رژیم و مزدورانش ربوده است. به نوشته ارگان خارج کشوری وزارت اطلاعات، «دانشجویان» مزدور از «مسئولین سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی خواسته اند به نحو مقتضی و با قدرت و قاطعیت تمام و ضمن استفاده از ابزارهای لازم قانونی، عکس العمل جدی و مناسب را در تمامی ابعاد آن نشان دهند. این دانشجویان هشدار داده اند که هرگونه تأخیر و تعلل در انجام این مسئولیت سنگین عواقب جبران ناپذیری را به دنبال و تهاجمات وحشیانه فرهنگی دیگری را علیه ارزشهای ملی و اسلامیمان در پی خواهد داشت». طرف را به ده راه نمی داند، سراغ خانه کدخدا را می گرفت. حال که بعد از رأی دادگاه میکونوس و پیگیری اعتراضات گسترده شورای ملی مقاومت و پشتیبانانش، اتحادیه اروپا تصمیم گرفته دیالوگ انتقادی با رژیم را قطع کند، به ارتباط و ملاقات با وزیران این رژیم خاتمه دهد و گوش جاسوسان این رژیم را، که خود را «دیپلمات» جا می زنند، بگیرد و بیرون بیندازد، مگر کسی به همان آسانی دوران گذشته برای خرده فرمایشهای شما تره خرد می کند؟ وانگهی اگر بخواهند، می توانند با گرفتن وکیل و شکایت از محتوای این فیلم به دادگاههای رسمی، بخت خود را از نظر قانونی بیازمایند. مدارکی که در این فیلم نشان داده شده اند، فاکتهای محکمی هستند که از طریق مؤسسات و ادارات رسمی ابتدا مورد تحقیقات بسیار مفصل قرار گرفته و بعد اجازه نمایششان

صادر شده است و همه آنها دال بر تروریسم دولتی رژیم حاکم بر ایران می‌باشند.

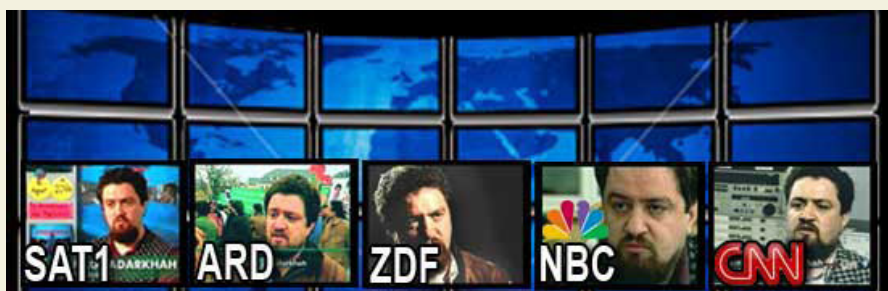
تا آن‌جا که من مطلع شده‌ام، مزدوران نامبرده از طریق تلفن‌زدن و نشان‌دادن عکس‌العمل‌های دیوانه‌وار، جز رسوایی خود کاری از پیش نبرده‌اند. ناگفته نماند که بریده‌مزدوران هم در این کار با آنها همراه بوده‌اند و با گرفتن ژست اپوزیسیون، سوزش خود را از این فیلم نشان داده‌اند.



هر کس این رژیم تروریست را بشناسد، می‌داند که معانی «قدرت و قاطعیت تمام» و «عکس‌العمل جدی و مناسب» چیست و «ابزارهای لازم قانونی» کدامند. وقتی جلادان این رژیم به قول آن زندانی سیاسی ره‌اشده، به شلاق نام «قانون اساسی» داده‌اند، معنای «استفاده از ابزارهای لازم قانونی» در خارج از کشور هم معلوم است. ولی [این] به‌اصطلاح دانشجویان آن‌قدر خنگ و عقب‌مانده هستند که نمی‌دانند آن سبب شکست و آن پیمانه گفتگوی انتقادی ریخت.

در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۸ اردیبهشت [۱۳۷۶]، تحت عنوان «چهره پرتزویر اروپاییان را فاش کنیم»، همین یاوه‌گوییها به‌طور

مفصل‌تری تکرار شده‌اند: «... کانال مشترک تلویزیون آلمان و فرانسه... برنامه شیطنت که حاوی توهینهای گسترده به مقام شامخ حضرت امام خمینی (رضوان‌الله تعالی علیه) بود، از طریق گفتار و تصویر پخش کرد. این برنامه هم‌چنین رهبر معظم انقلاب و تعدادی دیگر از مسئولین جمهوری اسلامی را در نهایت وقاحت و بی‌شرمی (تروریست) لقب داد». جالب این است که گویی ناگهان به یک پدیده کاملاً تازه پی برده‌اند؛ می‌نویسند: «برای مقابله با این برنامه‌های وهن‌انگیز، مسئولان سیاسی فرهنگی کشورمان باید تدابیری بیندیشند». بعد، ضمن اظهارنظرهای آخوندی در رابطه با نیروهای انقلابی و ناسزاگویی به دولتهای آلمان و فرانسه، این نسخه را برای علاج دردشان نوشتند: «نباید این‌گونه افشاگریها را فقط در بیان مسئولان و یا در صفحات نشریات خلاصه کنیم، بلکه از صنعت فیلم‌سازی نیز باید جهت نمایاندن چهره‌های واقعی دشمنان اروپایی خود بهره گیریم».



آنها ضمن «جنایتکار» خواندن دوستانی که تا دیروز با کمکشان به گفتگوهای مختلف دست زده‌اند به عواملشان حالی کرده‌اند که: «تهیه فیلمهای مستند و مستدل از جنایتهای حکومت آلمان در جنگ تحمیلی و افشای این حکومت مکار و دورو و مطلع‌ساختن افکار عمومی مردم و جهان از ماهیت پلید این حکومت و این‌گونه دولتها، که پرچمداران دموکراسی دروغین و تهوع‌آور قرن بیستم هستند، وظیفه‌ی است که بر دوش هنرمندان، فیلمسازان و دست‌اندرکاران نظام فرهنگی میهن اسلامی

ایران سنگینی می‌کند».

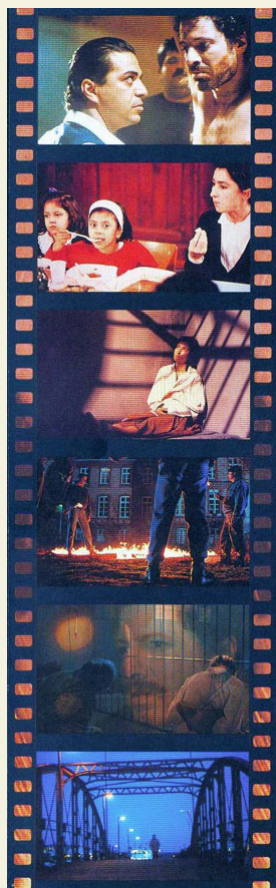
به عقیده من هم بدجوری سنگینی می‌کند! من هم به‌نوبه خود برای این «فیلمسازان هنرمند» آرزوی موفقیت می‌کنم تا «دهان آلمان جهانخوار و صهیونیست» را با دوربین خود ببندند یا «با قاطعیت کامل» خرد و داغان کنند. آخر مگر کسی هست که نداند که بخش عمده تولیدات کنونی سینمایی و تلویزیونی آنها همین مزخرفات است؛ صنعت فیلمسازی آنها مگر غیر از «حفظ نظام» کاری هم دارد؟



آنها نوشته‌اند: «آیا شرم‌آور نیست که فلان شبکه تلویزیونی آلمان و فرانسه، ملت بزرگ و بافرهنگ ایران را تروریست بنامد؟» آخوندهای حيله‌گر، دروغگو و دغلکاری که قاتلان مردم ایرانند، هر جا که گیر می‌افتند، خودشان را پشت‌سر مردم قایم می‌کنند، زمین و آسمان را به هم بافتند تا از زیر جواب اصلی فرار کنند. آنها هستند که باید جواب بدهند آیا مدارک و شواهد ارائه‌شده در این فیلم درست هستند یا نه؟ آیا این ۶۱ عمل تروریستی را عواملشان در اروپا انجام داده‌اند یا نه؟ در این مقاله مسخره، آنها با دغلکاری آخوندی، ناگهان به فکر کسانی

می‌افتند که از جمله خودشان باعث آوارگی آنها شده‌اند: «در آلمان خون افراد غیربومی را با انگیزه نژادی به زمین می‌ریزند و خانه‌هایشان را آتش می‌زنند».

حیله‌گری آخوندها را می‌بینید؟ اولاً آتش‌زدن خانه پناهندگان به‌دست



صحنه‌هایی از فیلم
«چشم در مقابل چشم»
اثر منصور قدرخواه

دولت انجام نمی‌گیرد، بلکه توسط گروه‌های فاشیستی صورت می‌گیرد و متأسفانه با واکنش مناسب از طرف مقام‌های رسمی روبه‌رو نمی‌شود. ثانیاً این «افراد غیربومی»، پناهندگان سیاسی از جمله ایرانیانی هستند که این رژیم، بی‌خانمان و آواره‌شان کرده و در غربت مجبورند با تحمل این توهین‌ها و تهدیدات، زندگی را دور از خانه و خانواده بگذرانند. از آن گذشته تا آن‌جا که به من برمی‌گردد، من تمام تلاش خود را برای افشای جنایت فاشیست‌ها در آلمان در سال‌های اخیر کرده‌ام و بزرگترین اثرم «چشم در مقابل چشم» هم موضوعش داستان پناهندگی، آوارگی زندانیان سیاسی و مشکلات روحی و جسمی آنها و برخورد با نژادپرستان آلمانی بوده است. اما همین رژیم توسط کارگردانهایی که به اطراف و اکناف جهان می‌فرستد، بزرگترین کارشکنی‌ها را کرد تا این فیلم در بسیاری از فستیوال‌ها نمایش داده نشود و دعوتهای به‌عمل‌آمده پس گرفته شوند.

این رژیمی که سفیر سابقش در آلمان، مصطفوی، همه پناهندگان را «واجب القتل» می‌نامید، حال، دلسوز پناهندگان شده است!

به این رژیم که اکنون به فکر افشای آلمان و فرانسه افتاده تا

انتقام نمایش فیلم «ردپای ترور» را از آنها بگیرد، باید گفت که اگر شما می‌خواهید آلمان و ارتباطها و فعالیتهای شرکتهایش را افشا کنید، کار بسیار خوبی است، اما چرا الان، هشت سال بعد از جنگ، تازه به فکر این «عمل انقلابی» افتاده‌اید؟ چرا زودتر نکردید؟ خود شما با اکثر

شرکتهایی که در تولید مواد شیمیایی دست دارند، همکاری دارید و سرمایه‌های این مردم را برای خرید تجهیزات خود به جیبشان می‌ریزید. اگر آلمان و شرکتهای آن متهمند که بمب شیمیایی فروخته‌اند، البته که



باید افشا شوند. اما اگر به شما بفروشدن چطور؟ چون در جهت «حفظ نظام» است مانعی ندارد؟

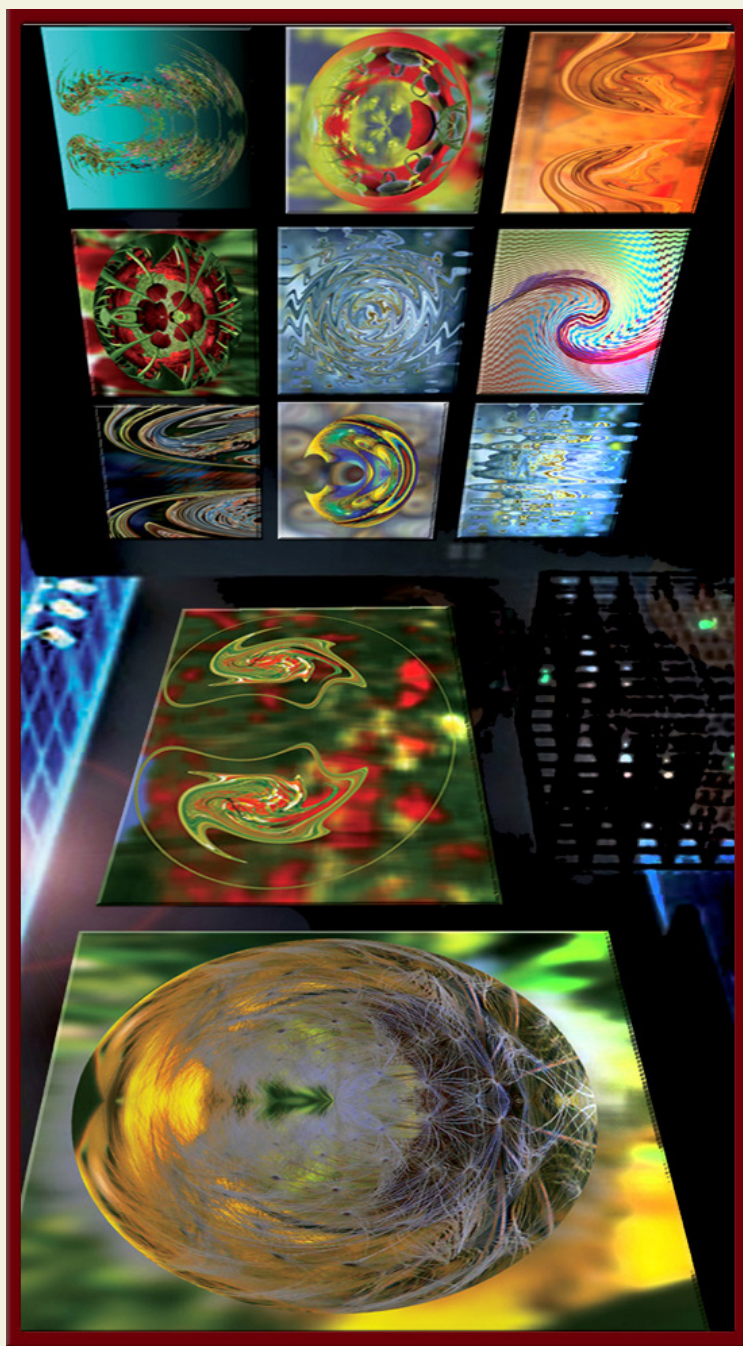
سرمایه اصلی این جانیان به وجود آوردن ترس و وحشت در انسانهاست. سالیان سال است که خون می‌ریزند و بیداد می‌کنند، به همه حقوق انسانها تجاوز می‌کنند و دین مردم را، که یکی از شالوده‌های فرهنگی و ارزشهای جامعه ما می‌باشد، از محتوا خالی کرده‌اند و هم‌چون ابزار سرکوب و چماق، آن را بر زن و مرد و پیر و جوان می‌کوبند. با حيله و مکر نسلی را در جنگ خانمانسوز به کشتن و فنا دادند و نسلی دیگر از بهترین فرزندان این خلق را با شقاوتی غیرقابل وصف قتل‌عام کردند. آنها ترس می‌آفرینند تا ادامه حکومت ننگین خود را ممکن سازند. پس باید خود را از این ترس برهانیم تا بتوانیم مردممان را آزاد کنیم.

زندگی خیلی بیش از آن ارزش دارد که آن را به بازی بگیریم. اما زندگی یعنی آزادبودن، آزاداندیشیدن، آزاد انتخاب کردن... زندگی یعنی

حیات داشتن و متحرک بودن، زندگی یعنی لبخند و دیدن لبخند دیگران، زندگی یعنی احساس خوشبختی در زمانی که دیگران خوشبختند. چطور می‌توان زنده بود تا وقتی که این رژیم می‌کشد و می‌سوزاند و هر چه پاکی و خوبی است را ویران می‌کند؟

زندگی در این شرایط فقط وقتی معنی پیدا می‌کند که در ارتباط با زندگی مردم باشد. پس برای نجات زندگی مردم باید زندگی - یعنی مبارزه - کرد. طلسم این جانیان، یعنی همان ترس و وحشتی را که به وجود آورده‌اند، باید به هر قیمت شکست. حيله‌ها و فریبهای این رژیم و افسونهای کهنه و باطل‌شده آن هم‌چون «استحاله» را هم نباید گذاشت دوباره جان بگیرد.

* * * * *



چند نمونه از آثار هنری منصور قدرخواه

صدای دلنواز شکستن استخوانهای فرتوت ارتجاع

هفته نامه «مجاهد»، شماره ۴۵۱، ۴ مرداد ۱۳۷۸

اتفاقاتی که در هفته‌های اخیر در میهنمان افتاد باعث شد که ناشنواترین گوشها هم صدای مردم ایران را بشنوند و نابیناترین کوران نیز خشم یک خلق در زنجیر را ببینند. آری این صدای مردم بیخاسته‌یی بود که در بزنگاه تاریخ، دوست و دشمن را تعیین کرد و اراده آهنین خود را برای نیل به آزادی و استقلال در میان دود و آتش فریاد کرد. در این ایام صحت مواضع مقاومت، که از فردای انتخاب خاتمی توسط رهبر مقاومت آقای مسعود رجوی بیان شده بود، به جهانیان ثابت شد: که خاتمی جزیی از این رژیم سرکوبگر و وحشی است و سگ زرد برادر شغال است. خاتمی که بارها سرسپردگیش را به ولی فقیه ابراز کرده است، این بار با فرمان سرکوب، دستگیری و شکنجه دانشجویان ماهیت واقعی و ضد مردمی خود را به بارزترین شکل نشان داد و آن طور که نایب رئیس مجلس ضد مردمی رژیم حسن روحانی بیان کرد: «همه ارکان نظام، همه مسئولین بدون هیچ گونه اختلاف نظر نسبت به برخورد قاطع اتفاق نظر» داشتند.

اما قبل از این اتفاقات مهم، مدتها بود که سران و اعوان و انصار رژیم برای جلوگیری از قیام مردم از «تهاجم فرهنگی» به نظام مقدس جمهوری اسلامیشان سخن می‌راندند، جیغهای بنفش می‌کشیدند و هشدارهای بی‌وقفه صادر می‌کردند. آخوندها که نفرت و بیزاری را هر روز و هر شب در نگاههای مردم می‌بینند برای تقویت ته‌مانده نیروهای سرکوبگرشان و مرتبط کردن این حرکات مردمی، انقلابی و استقلال طلبانه به نیروهای بیگانه از تهاجم فرهنگی دشمنان نظام صحبت می‌کردند. تهاجم فرهنگی در حقیقت نام دیگر افشای مستمر کشتار، شکنجه و بیداد آخوندها است، که توسط صدای مجاهد و سیمای مقاومت عملی می‌شود

یا به صورت انواع اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها به دست هواداران مجاهدین و مقاومت در هر کوی و برزن میهن در بین مردم جاری می‌شود. آخوندها که توان مقابله با مقاومت فزاینده و دلیرانه مردم ایران و فرزندانشان را ندارند سعی می‌کنند با تقویت پارازیت روی سیمای مقاومت و رادیو صدای مجاهد، از شنیدن صدای دلنواز شکستن استخوانهای فرتوت خود جلوگیری کنند.



تابلو «پایان عمر شیطان» اثر منصور قدرخواه

آخوندهای ددمنش با زیر پا گذاشتن تمامی قوانین بین‌المللی به منظور مختل کردن برنامه‌های ماهواره‌یی مقاومت بر روی آن پارازیت می‌اندازند که باین کار موجب اختلال در برنامه‌های ماهواره‌یی دیگر هم می‌شوند. نقض ضوابطی که از طرق قانونی می‌توان آن را پیگیری نمود.

حدود سه سال پیش به دنبال ریزش دنباله‌دار سرکردگان سپاه

پاسداران، محسن رضایی سرکرده آدمکش این ارگان سرکوبگراز کار خود استعفا داد تا به منظور جبران کم‌کاریهای فرهنگی! خود در سمت دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام به کار فرهنگی پرداخته و از این طریق با دشمنان نظام مقابله نماید. موفقیت این سرکرده سرکوبگر و باتجربه آنقدر زیاد بود که آقازاده هم از پیش مامان جان به خارج فرار کرده و از جنایتکاربودن سران رژیم و پدر خویش در رادیوهای مختلف سخن گفت. البته گرگزاده به‌زودی در دست مافیای خون آشام وطنی تحت کنترل نیروهای خودی در آمد و با چنگ زدن به‌روی آزادیخواهان واقعی خوی و طینت ضد مردمی خود را نشان داد.

خاتمی و شعارهای بی‌محتوا

در همین دوران خاتمی وزیر ارشاد و سانسور رژیم در زمان جنگ هم باشعارهای پرطمطراق و بی‌محتوا از جمله آزادی و جامعه مدنی به‌میدان آمد تا مانع گسترش مقاومت روز افزون مردم شود. هدف او این بود که با جعل شعارهای مقاومت به‌خیال خود آنها را آچمز کند. اما شعارهای برآمده از نیاز توده‌ها روح پر تپش و دینامیزم تاریخی خود را دارد و شعارهای فریبکارانه آخوندک دجال، خاتمی و دم زدن از آزادی و حقوق زنان نیروهای مقاومت و مردم آگاه را نخواهد فریفت.

هم‌چنان‌که افکار عمومی جهانیان شاهد بوده‌اند که بعد از روی کار آمدن آخوند خاتمی نیروهای مقاومت نه‌تنها از فعالیت‌های خود نکاستند، بلکه بر دامنه افشاگریهای خود به‌نحو چشمگیری افزودند. رویاروییهای بزرگ آزادیخواهان ایرانی در اقصی نقاط جهان از لیون گرفته تا نیویورک و از رم تا کلن و واشینگتن و پایتخت‌های دیگر جهان برای ملت ایران بسا پیروزیها به‌ارمغان آوردند و یاوه‌گویان استحاله‌چی را رسوا کردند.

واحد‌های عملیاتی مجاهدین نیز با عملیات قهرمانانه خود در شهرهای مختلف به‌خون‌کشیده مان حماسه‌هایی شگفت آفریدند. این سلسله فعالیتها بر مبنای مشکلات بنیادی ناشی از ماهیت ارتجاعی آخوندها

به تضادهای باندهای رژیم آن چنان دامن زد که پاسدار صفوی جانشین محسن رضایی کار فرهنگی را ضد نظام و بر علیه ولی فقیه ارزیابی کرد و قول داد که: «گردن خواهد زد» و «زبان قطع خواهد کرد».

تجربه ۲۰ سال حکومت سیاه آخوندها ثابت کرده است که این تنها وعده‌ی است که آخوندها و عوامل سرکوبگرشان به آن عمل خواهند کرد. کشتار شقاوت‌بار و خمینی‌گونه نویسندگان و کسانی که در چهارچوب همان نظام و به‌دور از اعمال خشم‌گینانه و به‌نحوی مؤدبانه و فرهنگی می‌خواستند این رژیم را از درون اصلاح و استحاله کنند در همین راستا صورت گرفت.



آخوند خاتمی، که چشم امید استحاله‌چیان بوده و هست، خود از کم و کیف ماجرا، ماهیت و هویت قاتلان و سلسله مراتب فرماندهی و دستهای

پشت پرده آن باخبر بود. اما او برای «حفظ تمامیت نظام» و در توافق با خامنه‌ای و برای کسب امتیاز، از افشای آنها جلوگیری کرد. در حالی که خاتمی می‌توانست با استفاده از این جنایتها و افشای آنها و معرفی قاتلان زیرآب ولی فقیه را بزند. اما خاتمی، این پس مانده خمینی و شاگرد بهشتی ملعون چاقویی است که دسته خود را نمی‌برد و این را خود آشکارا از همان آغاز بر سر کار آمدنش می‌گفت که انتخاب خود را «رأی به نظام» تلقی می‌کند. نظامی که بر محور ولایت فقیه است که آن نیز «منتسب به وحی» می‌باشد.



تابلو «جنگ تا به جنگیم» پیش به سوی انقلاب دموکراتیک مردم ایران
اثر منصور قدرخواه

خاتمی که سرنخها و قاتلان را به‌خوبی می‌شناخت از هیچ تلاشی برای لاپوشانی این پرونده جنایت‌بار کوتاهی نکرد تا آن‌جا که حتی سروصدای طرفدارانش هم درآمد. او تا یک ماه ونیم بعد از این قتل‌های زنجیره‌یی و پس از آن که تعدادی از عاملان را فراری دادند، بر اثر فشار افکار عمومی و افشاگریهای مختلف مجبور شد به‌دست داشتن مأموران

وزارت اطلاعات در این قتلها اعتراف کند. البته نام و سمت آنها را ماهها هم چنان به بهانه اسرار ملی فاش نکرد. تا این که سناریو «خودکشی» سعید امامی، معاون وزارتخانه اطلاعات و آخوند فلاحیان و دری نجفآبادی بر روی پرده آمد. دروغ رسوایی که حتی نزدیکترین عوامل رژیم هم آنرا باور ندارد.

خاتمی می تواند فرومایگان پست سیاسی، امثال اکثریتیها، توده ییها، سلطنت طلبان و جمهوری خواهان دروغین را در دام خود بیفکند. اما هرگز نمی تواند عنصر با شرف ایرانی و متعهد به مردمش را بفریبد. زیرا اینان که زیر علم این روضه خوان به اصطلاح مدره سینه می زنند نه به اراده خود بلکه به تصمیم رفسنجانی که همه آنها را بارها تا سرچشمه برد و تشنه برگرداند و به فرموده وزارت بدنام اطلاعات و البته برای استفاده علیه آلترناتیو مردمی و دموکرات یعنی شورای ملی مقاومت، «اپوزیسیون نما»ی رژیم شدند.

رابطه عنصر فرهنگی با شرایط و نیاز دوران زندگیش

از آن جا که حامیان خاتمی با داعیه روشن فکری و به خصوص با ژست فرهنگی و هنری به میدان می آیند، برای مقابله با این عناصر بایستی نقش و تأثیر فرهنگ در جنبشهای دموکراتیک و مردمی را در برابر رژیمهای ستمگر مورد بررسی قرار داد و در این میان باید از تجارب موجود در جهان سود جست.

این اعتقاد عمیق من است که هیچ هنرمندی را نباید در کنار دیکتاتوری به رسمیت شناخت و از او به احترام یاد کرد. هم چنان که دیگر جنبشهای مردم جهان به حماسه های هنرمندانی مفتخرند که در دوران دیکتاتوریهای حاکم بر آنها شوریده اند و انقلابیان جان بر کف را حمایت کرده اند. در زمان فرانکو در اسپانیا بخش مهمی از مبارزان هنرمندان مسلح و جنگجو بوده اند. در دیکتاتوریهای نظامی آمریکای جنوبی، دوران سرهنگها در یونان، در آفریقا و البته در کشور خودمان، هنرمندان همیشه خاری در

چشم ستمگران بوده‌اند و هستند.

اگر ناصر خسروها، فردوسی‌ها، سعدی و حافظ‌ها نبودند، اگر در پهنهٔ فرهنگ و ادب پارسی صوراصرافیل، فرخی و عارف‌ها و فروغ فرخزاد، بهرنگی، دانشیان، گلسرخی، سعید سلطانپور و ساعدی، ورداسبی و حبیبی‌ها نبودند آیا از ادبیات و فرهنگ ایرانی سربلند و پر غرور چیزی باقی می‌ماند؟



این بحث از دو نظر حائز اهمیت است. یکی این‌که ما با رژیم‌های طرف هستیم که با روش‌های فاشیستی مذهبی و سوءاستفاده از ریشه‌های فرهنگی جامعه قدرت را به‌دست گرفته و یکی از فاجعه‌آورترین دوران را به‌مردم و تاریخ ما تحمیل کرده و دیگر این‌که یک تابو در میان مردم در رابطه با هنرمندان وجود دارد. چیزی که باید شکسته شود، زیرا هرکسی در هر زمینه‌یی، سیاسی یا فرهنگی، مسئول اعمال و موضع‌گیری‌های خویش است. آنها که نامه نوشتن به‌خاطمی و حمایت از

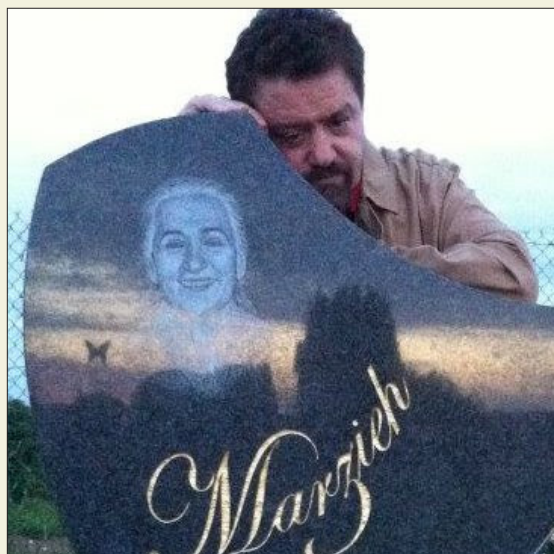
این روضه‌خوان را مبارزه می‌نامند و کانون کذایی‌شان با اجازه گرفتن از وزارت اطلاعات و رسیدگی وزیر ارشاد اسلامی آخوند ها، یعنی مهاجرانی، به کار مشغول می‌شود باید پاسخگو باشند. این عناصر که بعضاً بدون خجالت برای دعوت ایرانیان و هنرمندان در تبعید به خارجه هم می‌آیند و تلاش می‌کنند تا راه رفتن زیر قبای حاجی خاتمی را نشان دیگران هم بدهند یا با کشف حجاب در اروپا تبلیغ رژیم را می‌کنند و از شخصیت مهاجرانی دفاع می‌کنند باید بدانند که این اقداماتشان چیزی جز آب ریختن به آسیاب رژیم ضد انسانی و ضد فرهنگی آخوندها نیست.

سؤال تاریخی در مقابل همه هنرمندان و روشنفکران

اکنون در این مرحله از تاریخمان یک پرسش تاریخی در مقابل همه هنرمندان و روشنفکران قرار دارد و آن این که در این نبرد سرنوشت ساز بین مردم و این رژیم خونخوار جانب کدام طرف را دارند؟



وقتی به این سؤال، که از اساسی‌ترین پرسشهای تاریخی در مقابل هرایرانی است، فکر می‌کنم و به‌اوضاع مردم می‌اندیشم، بسیاری توقعات از عنصر فرهنگی و به‌طور



مشخص از هنرمندان در ما زنده می‌شود، زیرا آنان به‌دلیل نوع کارشان نمی‌توانند چشمهای خود را بر حقایق ببندند و حیل‌ها و نیرنگهای رژیم را نادیده بگیرند.

آبخور هنر اصیل و مردمی همیشه از بیان چگونگی شرایط زندگی مردم و رودرروییهای آنان با حاکمان ظالم به‌وجود

آمده است و براساس ضرب‌المثل معروف، حرفی که این چنین از دل برآید بر دل نشیند. به‌همین دلیل هنرمندان و شاعران مردمی در قلبهای مردم جا دارند و شعرهای آنان زمزمهٔ روزمرهٔ مردم و استدلالهای نهفته در سخنانشان است.

هنر را ادراک عاطفی از طبیعت و پیرامون تعریف کرده‌اند. نقش هنرمندان همانند سیستم عصبی جامعه است. آنها در قبال هردردی واکنش عدالتخواهانهٔ خاص خود را دارند. به‌این ترتیب در زمانی که صدای تازیانه‌های دژخیمان آخوندها بر گردهٔ مردمان ستم‌دیده و فریاد دلخراش ناشی از آن در چارسوی میهن شنیده می‌شود، چشمک و چراغ زدن به‌آخوند خاتمی و گفتن این‌که هنر کاری به‌سیاست ندارد چیزی جز همدستی با آخوندها نیست.

روشنفکران و هنرمندان در کارشان، در افکارشان نمی‌تواند از زمان

خود و اتفاقات آن متأثر نباشند و کار خود را بی تأثیر از آن بدانند. آنان نبض و عصب جامعه هستند. با دردها غمگین می‌شوند و با شادیها به‌شور می‌آیند. در اوج یأس، امید را در دل زنده نگاه می‌دارند و آنرا تقویت می‌کنند. آنها هرگز واقعیت را به‌فراموشی نمی‌سپارند. دوستان و دشمنان مردم را به‌خوبی و به‌وضوح تشخیص می‌دهند و خود و مردمشان را فریب نمی‌دهند. زیرا وقتی در تاریکی و در سرما روزگار می‌گذرانند، نمی‌تواند تعریف روشنایی و گرما را به‌دست بدهند. وقتی شاهد سوختن حرث و نسل یک میهن هستند، قادر نخواهند بود که ناجی صلح و سازش با ستمگران باشند. آنان باید کارشان با نیازهای روحی یک جامعه همخوان باشد.



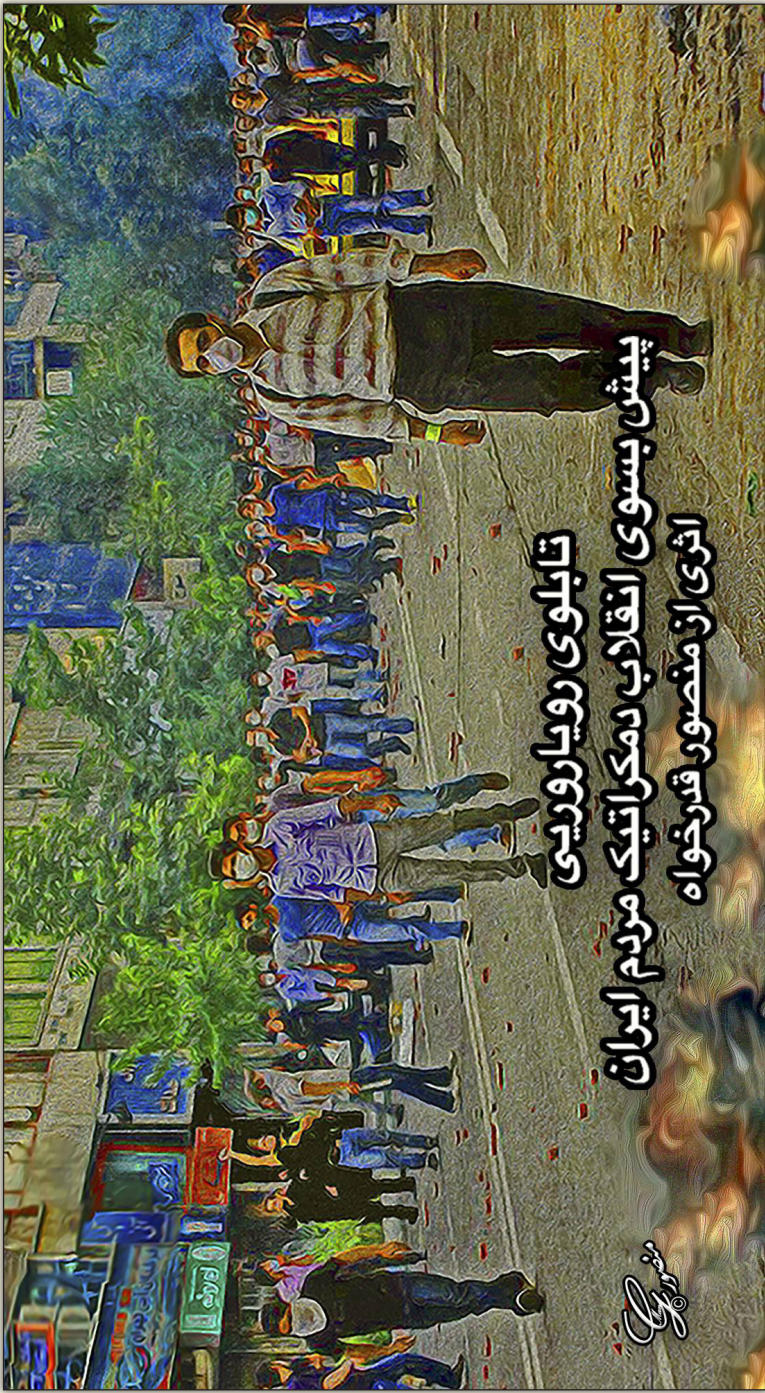
سخن آخر این که در شرایط فعلی هنرمندانی که همگام با مردم ایران در صدد سرنگونی رژیم آخوندها هستند جز یاری رساندن به‌مقاومت و ارتش آزادیبخش راه دیگری ندارند. مقاومتی که طی دو دهه مبارزه خونبار همواره برای گردهم آوردن تمامی نیروهای مردمی و آزادیخواه و

وطن پرست، با هر مرام و عقیده‌یی که باشند، بیشترین بها را پرداخته و دستهایش را به سوی هر ایرانی متعهد دراز نموده است.



در طول تاریخ، هنرمندان پیشروان فکری جامعه بوده‌اند که از طریق کار خود و در مواردی با برگرفتن سلاح، به‌نبرد با عاملان زورگو برخاسته‌اند. در کشور ما نیز هنرمندان مردمی با حمایت از مقاومت عادلانه مردم ایران به یاری آنان می‌شتابند. مردم ایران از آنها که به‌بهانه‌های مختلف به آسیاب ستمگران خونریز آنها ریخته‌اند و با سکوت خود با آنان مماشات کرده‌اند، بیزاری می‌جویند و از سازشهای نفرت‌انگیز آنها به‌زشتی یاد می‌کنند. خوشا به‌حال هنرمندان و روشنفکرانی که در مقابله با سازشکاران قرار دارند.

* * * * *

The background is a painting depicting a protest or civil unrest. In the foreground, a large, dark, stylized figure of a person stands with arms outstretched. Behind them, a crowd of people is gathered on a street, some holding flags or banners. The scene is set against a backdrop of trees and buildings. The overall style is expressive and somewhat abstract, with a focus on the human element of the protest.

تابلوی رویارویی پیش بسوی انقلاب دمکراتیک مردم ایران اثری از منصور قدرخواه

منصور قدرخواه

یاد برنهارد ویکی برجسته‌ترین کارگردان
ضدفاشیست آلمانی گرامی باد

خبر با این که سالها بود انتظارش می‌رفت، مرا بازهم شوکه کرد. برنهارد ویکی در سن هشتاد سالگی بدروود حیات گفت. به‌راستی مرگ سرفصلی است برای بازماندگان. برای جمعبندی یک‌زندگی، یک‌راه! برای قلبی که تپیده، چشمی که دیده، مغزی که اندیشیده و پاهایی که راهی را رفته است و...

برنهارد ویکی نمونهٔ برجستهٔ سازش‌ناپذیری هنر فیلم و سینماست. هنری که در قرن بیستم به‌عنوان پیچیده‌ترین، باقدرت‌ترین، جذاب‌ترین و مؤثرترین، اما در عین‌حال به‌عنوان مکارترین و انحصاری‌ترین هنر، زندگی انسانها را تحت تأثیر خود قرار داده است.

برنهارد ویکی، که در سال ۱۹۱۹ در اتریش به‌دنیا آمد، پاسپورت سوئیسی داشت و در آلمان زندگی می‌کرد. وی در زمان هیتلر در ۱۹ سالگی به‌دلایل گرایش ضدفاشیستی و انساندوستانه‌اش به اردوگاههای کار اجباری فرستاده شد و مورد شکنجه‌های فراوان قرار گرفت. او احساسات و مشاهدات آن دوران سخت را هیچ‌گاه به‌فراموشی نسپرد و امانتدار رنجها، مشقتها، گرسنگیها و مرگ‌ومیرهای هم‌زمانش بود.

برنهارد در آثار هنری خود، به‌ارائهٔ کلیشه‌یی از فاشیستها اکتفا نمی‌کرد، بلکه با سفر به‌درون کاراکترها پرده از اسرار فاشیستهای انسان‌نمایی برمی‌داشت که در ظاهری کاملاً آراسته در لباس دوست با فرصت‌طلبی و برای پیشرفت خود دست به‌هرجنایتی می‌زنند. آثار او یادآور تاریک‌ترین دوران تاریخ آلمان است.

برنهارد باوجود تبحر و خلاقیتش در کار، به‌خاطر سازش‌ناپذیریش، مشکلات زیادی برای ادامهٔ کار داشت. او بعد از جنگ جهانی دوم در ابتدا هنرپیشگی می‌کرد و با فیلم «آخرین پل» در نقش فرمانده

با صلابت و عادل پارتیزانهای مقاوم جای خود را در سینما باز کرد و فیلمهای مختلفی را بازی می کرد که فروش زیادی داشت. اما برنهارد به زودی به دلیل کمبود فیلم و آثار باارزش و از آن جهت که بسیاری از فاشیستهای دوران هیتلری ناگهان همه دموکرات از آب درآمده بودند و فرهنگ فراموشی و ابتذال را به جامعه تزریق می کردند، شغل خود را عوض کرد و به کارگردانی پرداخت.

او اولین فیلمش را که مضمونی ضدجنگ داشت با نام «پل» در سال ۱۹۵۹ ساخت. این فیلم داستان سربازان نوجوانی بود که در آخرین روزهای جنگ در سال ۱۹۴۵ باید یک پل را که از نظر نظامی هیچ اهمیتی نداشت، به هر قیمت حفظ می کردند و یکی پس از دیگری بیهوده کشته می شدند. و این درحالی بود که نیروهای هیتلری در شهرهای بزرگ شکست خورده بودند. این فیلم موفقیتی جهانی کسب کرد و کاندیدای جایزه اسکار شد. به زودی متروگلدین مایر، بزرگترین کمپانی هالیوود، از برنهارد ویکی برای ساختن فیلم دعوت کرد. او که با سرشناس ترین هنرپیشگان آن زمان از جمله مارلون براندو، یول براینر، اینگرید برگمان و آنتونی کویین کار می کرد و فیلمهای خوب و موفقی می ساخت، به دلیل نفوذ بیش از حد تهیه کنندگان آمریکایی و دخالت آنها در مونتاژ، برای همیشه به هالیوود پشت کرد و به آلمان بازگشت. او هنرمندی سازش ناپذیر بود و حاضر بود زندگیش را وقف این کار کند. همه همکاران او احساس دوگانه ای با او داشتند. زیرا از طرفی به خاطر سختگیریهایش در کار از او دلگیر می شدند، ولی وقتی نتیجه کارهایش را می دیدند عاشقانه دوستش داشتند. او برخلاف اکثر همکارانش، پرنسیپهایش را به هر قیمت حفظ می کرد و هرچند آثار زیادی نتوانست به وجود بیاورد، ولی به خودش و دیدگاههایش وفادار ماند.

از فیلمهای او می توان «معجزه مالیخیا»، «میهمانی خانم»، «فتح سیتادل»، «زن زیبا» یا «آخرین دلیل» و «شبهه تار عنکبوت» را نام برد. اینک با درگذشت برنهارد ویکی، خاطرات او برایم بار دیگر زنده

می شود.

برنهارد ویکی را از ایران می شناختم. در سال ۱۳۵۸ پس از خروج از ایران، پس از بررسی آثار کارگردانهای مطرح آلمان، او برایم بهترین بود. به پیشنهاد من فیلمهای ویکی در سمینارهای درسی دانشگاه وارد کارمان شد. ویکی و کارهایش همیشه برای من دوست داشتنی و آموزنده بود. تا این که موفق شدم فیلم سینمایی «چشم درمقابل چشم» را بسازم. موضوع این فیلم مسأله پناهندگی سیاسی و عوامل به وجود آمدن آن - سرکوب و شکنجه در کشورهای مبدأ - و ضدیت با خارجیان در آلمان بود. این فیلم در قالب داستان، برخورد یک زندانی سیاسی رهاسده از بند را با شکنجه گرش پس از آزادی در خارج از کشور مطرح می کرد. این فیلم به دلیل شرایط ویژه سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ مورد توجه بسیار قرار گرفت. زیرا در آن سالها فاشیستهای آلمانی بیش از هشت هزار حمله وحشیانه با کوکتل مولوتف برضد خارجیان در آلمان صورت داده بودند. این حملات کشته و زخمی بسیار برجای نهاد. این فیلم که قبل از شروع این حملات ساخته شده بود به خاطر طرح مسائل روز از طرف انساندوستان و آلمانیهای مترقی پشتیبانی و البته با کارشکنیهای مخالفان آنها روبه رو شد. این فیلم در ۱۸ فستیوال مختلف شرکت داشت. در یکی از فستیوالهای آلمان که این فیلم را دعوت کرده بودند، برنهارد ویکی هم به عنوان میهمان برجسته دعوت شده بود.

من برای اولین بار از نزدیک با او آشنا شدم و بسیار خوشحال بودم. اما فیلم «چشم درمقابل چشم» را در افتتاحیه فستیوال با یک فیلم بی محتوای کمدهی در یک سینمای مجاور همزمان کرده بودند و در همان زمان هم کلید شهر را به برنهارد ویکی می دادند. او با وجود بیماری، بعد از خواندن داستان فیلم من، به برگزارکنندگان فستیوال اعتراض کرد که چرا فیلم مرا در این زمان انداخته اند و بسیار از این مسأله ناراحت شده بود. این مسأله در مطبوعات آن شهر هم سروصدایی کرد. آنها مجبور شدند که فیلم «چشم در مقابل چشم» را دوباره نشان دهند و برای

من هم باعث افتخاری بود که چنین استادی از من این چنین مصرانه حمایت می‌کند.

او بعد از دیدن فیلم مرا بسیار تشویق کرد و تعجب خود را ابراز می‌کرد که توانسته‌ام این فیلم را بدون تهیه‌کننده بسازم. لطفش آن قدر زیاد بود که بعد از مدتی تلفن زد و گفت که مایل است که مرا ببیند. فاصله من با او که در مونیخ زندگی می‌کرد بسیار دور بود، اما در صحبت‌هایی که بعدها در خانه‌اش با او داشتم متوجه شدم به دلیل این که شوهرخواهرش یک دکتر ایرانی بوده، درمورد ایران بسیار می‌داند. او در مورد روی کار آمدن خمینی از من پرسید و تعجب می‌کرد که ملت با فرهنگ ایران به این سرنوشت دچار شده باشند. وقتی من به او توضیح دادم که در اثر کشتار و شکنجه آزادیخواهان و نیروهای انقلابی در زمان شاه و فرار بخشی از آنها، جنبش رهبری خود را نداشت و تنها آخوندها بودند که با شبکه مساجد توانستند رهبری انقلاب ضدسلطنتی را سرقت کنند، از من پرسید حالا چی؟ مقاومتی هست؟ وقتی با او از مبارزات مردم، آمار شهیدان راه آزادی و زندانیان سیاسی و به خصوص از ارتش آزادیبخش و اهداف دموکراتیک شورا حرف زدم، با لبخند معنی‌داری نشان داد که از این مسأله خرسند است. یکی از حرف‌هایش این بود که مواظب فاشیست‌هایی که بعد از پیروزی لباس عوض می‌کنند، باشید.

آخرین خاطره به یاد ماندنی من از او لحظه خداحافظی با او در خانه‌اش بود. درحالی که باران شدیدی می‌بارید، برنهارد ۸۰ ساله، شخصیتی دوست‌داشتنی با تجربه پر بار هنری، به رگم رنجی که از بیماریش می‌برد، روی بالکن آمد و درحالی که لبخندی بر لب داشت با صدایی لرزان اما مصمم گفت: «فراموش نکن که چی بهت گفتم».



شکوه و اقتدار اشرف نمادی از عظمت انسانی زیستن

سایت «همبستگی ملی»، ۳۰ فروردین ۱۳۹۰

وقتی در کنفرانس واشینگتن در روز ۱۴ آوریل ۲۰۱۱ ویدئویی که جنایات وحشیانه مزدوران مالکی، به نمایش گذاشته شد، همه حاضرین در سالن را در غمی بسیار بزرگ فرو برد و اشکها بر این همه جنایات و سکوت و بی عملی طرفهای حساب جاری شد.

در میان کسانی که در سالن حضور داشتند تنی چند از سیاستمداران برجسته و ژنرالهای ارشد آمریکایی هم حضور داشتند و غمی که در جمعیت وجود داشت آنان را نیز فرا گرفت و جمعیت می توانست شرم را غالب بر احساسات دیگر در آنان به وضوح ببیند، چرا که همه میدانستند که ارتش آمریکا میتواند جلو این جنایات را بگیرد و هشدارهای مکرر خانم رجوی و اطلاعات بدست آمده توسط اشرافیان به مقامات آمریکایی بقدر کافی عکس العمل آنان را ضروری و حکم میکرد. آنان آن طور که بعداً در سخنان خود گفتند این مسئولیت را متوجه دولت آمریکا میدانند که شهروندان غیر مسلح شهر اشرف را با وجود توافقنامه که بین تک تک آنان با دولت آمریکا امضا شده بود و تعهدات دولت آمریکا در مورد حفاظت آنان اینچنین بی دفاع در مقابل جانی ترین جانپان نهادند.

به راستی در روز جمعه خونین ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ (۸ آوریل ۲۰۱۰) مجاهدین ساکن شهر اشرف این دژ پایداری و غرور و انسانیت در اوج مظلومیت و فراتر از همه حماسه های تاریخی، تبدیل به تمامیت اعتبارات نوع بشر متمدن و عدالتخواه شدند.

به راستی آنان در تک تک اعمال و عکس العملهایشان بسیار فرا انسانی و با منطقی بسیار سازنده برای همه انسانهای حق طلب رفتار کردند. نام این منطق ایستادگی کامل، مقاومت قهرمانانه است که در شعار بیا بیا خلاصه میشود دیده و شنیده میشود و این شعار در ۱۹

فروردین درسی فراموش ناپذیر به دشمن داد و به این طریق دشمن را به استیصال کامل و در آستانه سرنگونی محتوم فرو برد.

ذهن و حافظه دشمن خونخوار و عقب ماندگی تاریخیش همیشه به بی اعتنایی به حقیقت و فلسفه وجودی مجاهدین و مبارزان راه آزادی نیاز دارد و این فاشیست آدمخوار درس از تاریخ نمیگیرد و سعی میکند با وحشیگری هر چه بیشتر و جنایت عریانتر چند صبحی به حکومت ننگینش بیشتر ادامه دهد.

وقتی در اوج کشتارهای سال ۶۷ منتظری قید ولی فقیه دوم و جانشینی خمینی جلاد را زد، در نامه معروفش به این جلاد گفت: که با کشتن مجاهدین نمیتوان آنها را از بین برد. آنان یک روش فکری هستند.



اما حماقت ناشی از

دیدگاه فاشیستی جلوی دیدن واقعیات بسیار واضح را میگیرد و این را با اینکه این رژیم و همپالگپهایش هزاران بار تجربه کرده اند اما باز تنها و تنها جوابشان به خواسته های مردم و فدائیان راه احقاق حقوقشان یعنی اشرفیان و اشرف نشانان سرکوب هر چه بیشتر کشتار هر چه گسترده تر و شکنجه های بی رحمانه بوده است.

به راستی مجاهدین چرا با وجود این ضربه های بسیار هولناک و ماکزیمم خشونت نه تنها از بین نرفتند بلکه هر بار بیش از قبل استوارتر و قوی تر برخاستند و شکوه اراده انسانی را بطور وصف ناپذیری

برای تاریخ انسانیت و قیام کنندگان در راه حقیقت به نمایش گذاشتند؟ آری به بهترین شکلی از پس همه فشارهای کمرشکن و جنایات هولناک بصورت غیر قابل تصور و وصف ایستادند و با تمام سردیها و تاریکیهای این جهان غدار با

همه مماشات قدرتمندان این دنیا، همه مصائب را به جان خریدند و فریاد زدند آری آری شب گذراست تا انسانهای تشنه به آزادی و عدالت به آن ایمان آورند که فقط پافشاری بر اصول و احقاق حقوق است که میتواند جواب جباران باشد و خمیدن در مقابل دشمن شایسته انسانی زیستن نیست. خامنه ای خون آشام و دوقلوهایش مالکی و احمدی نژاد در مقابل این سؤال قرار دارند که دیگر با چه حربه ایی میخواهند مجاهدین را



نابود کنند و مگر جنایتی متصور بوده که اینان با این استواران تاریخ بشری انجام بدهند و نداده باشند؟

آری اشرافیان نه تنها از شما دیوصفتان هراسی ندارند بلکه به شما جانیان قهرمانانه بیا، بیا، بیا هم میگویند.

اما حساب رژیم و عوامل جنایت کارش به جای خود میباشد و بعد از ۳۲ سال مبارزه در تمام زمینه ها رسوا تر از آن است که نیاز به توضیح بیشتر داشته باشد. آیا آمریکا و عناصر تصمیم گیرنده از تجربه و شناختی که رژیم در مقابل

دشمن اصلی اش یعنی مجاهدین بدست آورده است بی خبرند. چندی پیش یکی از مشاوران امنیتی رئیس جمهور سابق آمریکا در کنفرانسی (برای پیشگیری از جنایات در حال اتفاق و نقش مقاومت ایران بعنوان تنها راه جواب در مورد رژیم ایران در واشینگتن) اعتراف کرد که در کاخ سفید بیشترین بحثها پیرامون ایران بصورت دائمی و روزانه در جریان بوده است.

چندین موسسه تحقیقاتی بطور دائم فقط در مورد ایران تحقیق میکنند و این موسسات هزاران نفر را در باصلاح کار علمی و پژوهشی بصورت محقق بکار میگیرند تا نتیجه تحقیقاتشان سیاست درست را که البته بر اساس منافع دولت آمریکا تدوین شود در اختیار سیاستگذاران می گذارد. بنا بر این هیچ چیز در رابطه با ایران تصادفی اتفاق نمی افتد و ظاهر سازیهای بی خبر بودن دیگر هیچ کس را فریب نمیدهد. وقتی ندا آقا سلطان توسط جانیان خامنه ای کشته شد و به تمام دنیا مظلومیت یک خلق را گواهی داد، آقای مک کین گفت: ندا با چشمان باز از دنیا رفت و شرم بر ما باد که با چشمان بسته زندگی میکنیم و منظور جان مک کین سیاست اشتباه دولت اوباما بود.

رئیس جمهور آمریکا با تلاش و سیاست اعلام شده برای دیالوگ با جلادان در یک تناقضگویی بسیار آشکار مرگ ندا را یک ناعدالتی بزرگ نامید. اما سیاست او تا این لحظه این ناعدالتی بسیار، بسیار بزرگتری را تقویت و در روز ۸ آوریل باعث شده است.

اگر آقای اوباما نمیتوانست جلوی مرگ ندا و سهراب، سیاوش، علی صارمی و صدها دیگر را بگیرد آیا نمیتوانست آن طور که بسیاری از سیاستمداران غربی میگویند با یک تلفن یا حتی اشاره یکی از افراد نظامی و سیاسی بگیرد به مالکی و همین ۳۵ شهید را از مرگ نجات دهد؟

چه کسی توسط دوربینها جنایتها را لحظه به لحظه می بیند و هیچ عکس العملی نشان نمیدهد؟ این عمل چه باید نامیده شود؟ چه چیزی

تغییر کرده آقای رئیس جمهور در زمان شما؟ شما که میخواستید با سیاست تغییر دنیا را تغییر دهید. شما که در دفاع از دموکراسی در کشورهای مختلف آنچنان به ایراد سخنانی میپردازید و حتی به قیام کنندگان لیبی کمکهای مستقیم نظامی و حملات هوایی میکنید. راستی چه تفاوتی ما بین مردم ایران و مردم کشورهای دیگر وجود دارد؟ چرا کسانی که که چهار دهه با قذافی در پستهای کلیدی همکاری میکردند و بعد از جدایی بلافاصله تبدیل به رهبران اپوزیسیون میشوند، اما مقاومتی اینچنین پایدار با آنهمه سابقه مبارزه برای کسب دموکراسی در لیست سیاه شما قرار نمیگیرد؟ طوری که دادستان سابق کشورتان در مقابل کاخ سفیدتان گفت این نامگذاری مجوزی برای کشتار اشرافیان به مالکی است. به راستی با دیدن جنایت و بی عملی دنیا ارزشها دگرگون و واژگون شده است.



سؤال این است: جلاد اشرف، نوری مالکی، همجنس و از تبار احمدی نژاد و غلام حلقه به گوش خامنه ای شب قبل از جنایات با وزیر دفاعتان رابرت گیتس چه گفتگوئی داشت؟ چه چیزی را مطرح

کرده بود و دیالوگ این بالاترین مقام سیاسی نظامی بر سر چه بود؟
آیا آقای اوباما شما و وزیر دفاع و وزیر خارجه شما از همه چیز بی
اطلاع بودید؟



ایرانیان آزاده و هواداران این مقاومت سالیان سال است که در مقابل
کاخ سفید و وزارت امور خارجه فریاد زده اند و با شعارهای بسیار صلح
آمیز و مودبانه شما را از سیاست بسیار خطرناک مماشات بر حذر داشته اند
و همچنین در مقابل دیگر مراکز قدرت و در مقابل ساختمانهای آسمانخراش
و سمبلهای احترام به حقوق انسانها در میداین معروف در خیابانها نامی و
کوچه پس کوچه های این دنیا فریاد زدند که دست از این سیاست
که حمایت از جلادان حاکم بر ایران است بردارید و حداقل به چشمهای
ما بنگرید و لحظه ای دردهایمان را فریاد رسید.

وای، وای چه کردید با تاریخ بشریت؟ وای، وای چه کردید با حقوق ملتها؟
چرا وقتی پای منافع اقتصادیتان باشد از همه پرنسیپهایی که تمدن

بشری بر روی آن بنا شده است به راحتی یک چشم بر روی هم گذاشتن میگذرید؟! و بی اعتنا از سرنوشت ملت‌های مظلوم گوشه‌ها و لب‌هایتان را بسته اید.

طمع نمیگذارد احساس جایی در قلب‌هایتان پیدا کند. فریاد بی وقفه ما در مقابل کاخ سفید را نمیخواهید بشنوید و برای نفوذ حقیقت روزنه‌ی را نگشوده اید. چرا که حقیقت درد ما رسوا کننده اعمالتان می‌باشد، احساسی که در تضاد با منافع نباید وجودی داشته باشد. و درد ما و فریاد ما مزاحم برای سیاست‌ها - ببخشید - غارتهای شماست.

داستان چشمان باز اما خود داستانیست بیکران از عاشقان، از

عاشقترین عاشقان تاریخ بشری که در روز ۸ آوریل در اشرف مشاهده کردید.

آقای اوباما شما هم باید این مجاهدین را همچون انبوهی از سیاستمداران غربی که از آنها حمایت میکنند، بشناسید. راستی از خود نپرسیدید که چرا حتی بیل کلینتون که خود اسم این مقاومت (مجاهدین و شورا) را در لیست گروه‌های



تروریستی گذاشت روز ۲۷ جولای یک روز بعد از گردهمایی صدهزار نفری در برنامه سی.ان.ان. آنها را هواداران دموکراسی نامید که خواهان تشدید تحریم‌ها هستند و شما و همسر ایشان با وجود حکم دادگاه آمریکا که بعد از احکام بالاترین دادگاه‌های اروپایی همچنان به نگهداشتن در این لیست است پافشاری میکنید؟ اما بدانید که در مورد ایران سیاست اعلام شده شما به کلی شکست خورده است.

آری چشمان باز اشرفیان در دل تاریکها ، نور و امید را در دل میلیونها ایرانی زنده نگه داشت است. و اینک چشمان باز است که پیروز میشود بر چشمان بسته یعنی همان سیاست مماشات با جلادان حاکم بر ایران و تمامی تلاشها برای حفاظت از دشمنترین دشمن انسان و به قول جناب وزیر دفاع و وزیر امور خارجه آمریکا خطرناکترین رژیم جهان، بی ثمر بوده است.

به همت و ایستادگی اشرفیان که با دادن این خونها و پذیرش این همه درد و رنج راه را به مردمشان نشان میدهند چه بخواهید و چه نخواهید آقای اوباما دوران سیاستهای مماشات و بسیار آلوده و همچنین دیالوگ با جلادان به پایان رسیده است.

آری، اشرفیان همیشه فریاد زده اند که شب گذراست و سپیده آزادی در سرزمینمان طلوع [خواهد کرد]. این سرزمین و مهد حقوق بشر؛ این سرزمین باستانی و دوست داشتنی برای بشریت؛ این سرزمین ابتکارات و خلاقیتها؛ این سرزمین حافظ، مولانا و سعدی ها؛ این سرزمین ابوعلی سیناها و رازی ها؛ این سرزمین ابومسلم ها، بابک خرمدین ها؛ این سرزمین ستار و باقرخان ها؛ این سرزمین حنیف و جزنی ها؛ این سرزمین اشرف و موسی ها؛ این سرزمین اشرفیان قهرمان و مظلوم را آزاد خواهیم کرد. تاریخ روی اعمال شما قضاوت خواهد کرد.

* * * * *

**اشتباه فاحش بوش
و اشتباه استراتژیک اوباما**

سایت «همبستگی ملی»، ۱۹ آبان ۱۳۹۰

در آمریکا در چندین مؤسسه تحقیقاتی هزاران نفر کارشناس و محقق روی ایران تحقیق میکنند تا سیاستمدارانی چون پرزیدنت اوباما و وزیر امور خارجه ایشان خانم کلینتون دچار اشتباهی در اتخاذ سیاست نشوند. البته این دستگاههای بسیار عریض و طویل در زمان جورج دبلیو بوش (پدر و پسر) و زمان بیل کلینتون هم به کشفیات بسیار نادر و منجمله کشف مدره ها در ایران مشغول بودند و لابیهای رژیم (بخوانید وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی) در حقیقت راهبران این تحقیقات عمیقاً جامع و کامل بودند و نتیجه اش هم جنگهایی است که هر روز جان بی شماران را بطور مستقیم و غیر مستقیم میگیرد.

این تلاشها هر انسان آگاهی را به یاد آن سه میمونی می اندازد که ندیدند ، نشنیدند و سکوت کردند. در حقیقت می شود سیاستهای غرب و رهبری آن آمریکا را که در این سالیان چشمهایشان را بستند تا مبدا چیزی بینند، گوشه‌هایش را گرفتند تا مبدا حقیقتی در آن رسوخ کند و دهانش را بستند که مبدا چیزی در محکومیت جنایات و بلافصل آن حمایت از ندهای آزادی بگوید سی سال توهم خواند! مگر میشود؟ اما نگاهی به سیاست های سی ساله اخیر آمریکا نشان میدهد که متأسفانه چیزی غیر از این نبوده است.

سالهای سال فریادهای ایرانیان آزادیخواه در ایران و اقاص نقاط جهان و دردهای ملتمان را عمداً به باد فراموشی و بی اعتنائی سپرده اند و با سانسورهای خصمانه حقایق وجودی یک مقاومت عظیم را نفی کرده اند. با بردن سازمان و آلترناتیو اصلی در لیست کذایی، عاملی نه تنها اخلاقی بلکه حقوقی برای تشدید سرکوب بهترین فرزندان ایران به وجود آورده اند.

فقط در حال حاضر بعد از مصاحبه خانم کلینتون با صدای فارسی آمریکا و استماع روز بعد ایشان در کنگره آمریکا شاید بتوان تحولی را انتظار داشت. اما متأسفانه این تحول سرعت لازم را ندارد. همین تحول کند از کجا نشأت گرفته است؟ امروزه در کنفرانسها یا سخنان رسمی و غیر رسمی مقامات سابق یا فعلی دولتهای آمریکا به حقایقی که سی سال است مقاومت ایران و پشتیبانان آن در همه ی میادین جهان از جمله مقابل کاخ سفید و وزارت امور خارجه فریاد زده اند اعتراف میکنند.



از سوی دیگر همزمان با اعترافات پی در پی به این اشتباهات آمریکا درباره سیاست در ایران، شاهدیم که در عراق، آقای اوباما فقط به فکر قول انتخاباتی یعنی عقب نشینی از عراق و به فکر کارزار انتخاباتی اش در آینده میباشد و عراق ویران شده با بیش از یک میلیون تلفات را نه در امنیت و نه در دموکراسی و نه در تامین حداقل نیازهای مردمش میخواهد باقی بگذارد و نوعی فرار از مسئولیت بکند.

هرکسی که فقط کمی به وقایع چندساله عراق و بخصوص بعد از آخرین انتخابات عراق آگاهی داشته باشد از خود می پرسد که آیا رئیس جمهور آمریکا (و مسئول شرایط فعلی در عراق بخاطر جنگ و اشغال این کشور که بزرگترین قدرت جهان هم هست) اینقدر از چگونگی تشکیل و ساختار دولت فعلی عراق و تاثیر فاجعه بار آن در جامعه عراق که نابودی آزادی و دموکراسی و برپایی دیکتاتوری جدیدی است که اهداف رژیم جهل و جنایت حاکم بر ایران را تعقیب میکند و مسلط شدن فاشیستی ترین نوع تفکر در عراق را به همراه دارد، بی خبر است؟ اینقدر کر و کور؟!

آنچه مسلم است امروزه حتی هواداران محافظه کارترین جناحهای آمریکا به اشتباه آمریکا و اشغال خاک عراق توسط بوش معترفند و اعتراف میکنند که عناصری همچون چلبی سرشان کلاه گذاشته اند. با این مقدمه باید گفت عقب نشینی آمریکا از عراق نه تنها همه سرمایه ها، مادی و جانی که آمریکایی ها داده اند را برباد خواهد داد بلکه صدها برابر اوضاع عراق را وخیمتر خواهد کرد. آمریکا با این کار در حقیقت عراق را دو دستی به رژیم فاشیستی حاکم بر ایران تقدیم میکند و وحشتناکترین اشتباه محاسبه را مرتکب می شود. مگر آمریکا نمیداند که دولت نوری الماکی در عراق به صورت پایه ایی توسط خامنه ای فرماندهی میشود؟

بر همه اینها باید این واقعیت را هم افزود که آنچه تجربیات ماههای اخیر در بهار عرب نشان داده است و سیاستمداران دیگر آمریکا همچون رقیب سابق پرزیدنت اوباما آقای جان مکین به آن اشاره های متعددی کرده این است که همیشه دولت اوباما از تحولات کشورها عقب بوده است و مثالهای زیادی میتوان زد که این عقب ماندگی از توفانها را مستدل و ملموس کند. گذشته نشان داده است که آمریکا همیشه در زمانی دست به اقدام در جهت تغییر سیاست زده است که ملتها خود را از ظلم و ستم رها کرده اند و دیگر برای حفظ دیکتاتورها کاری نمیشد کرد.

در چنین شرایطی مقامات دولت و شخص آقای اوباما اجبارا تشریف

فرمائی میکرده اند و در کنفرانسهای مطبوعاتی در فواید دموکراسی و حقوق بشر ایراد سخنرانی میفرموده اند. در چنین موقعیتی به سرعت فراموش میکرده اند که همین دیکتاتورها به عنوان رئیس جمهور در واشینگتن و نیویورک مورد استقبال قرار می گرفته اند.

با وجود همه اینها، در مورد عراق و ایران که سرنوشت این دو کشور بدلیل حاکمیت رژیم فاشیستی خامنه ای و دولت دست نشاندۀ عراق بهم گره خورده است، سیاست آمریکا فاجعه بار تر و خطرناکتر است. و تا آنجا که به تصمیم تاریخی! عقب نشینی از عراق بر میگردد هیچ گاه قدرتمندترین قدرت جهان که ضمناً خود را بزرگترین مدافع دموکراسی هم میدانند یک چنین اشتباه فاجعه باری نمیتوانست انجام دهد.



تابلو «چه کسی جهان ما را نجات میدهد؟»

آثر منصور قدرخواه

این عقب نشینی با شرایط فعلی را بی اغراق میتوان زانو زدن آمریکا در مقابل فاشیست مذهبی دانست.

چندی پیش نگارنده بعد از شرکت در تظاهرات بسیار پرشکوه در

مقابل وزارت امور خارجه آمریکا که برای بیرون آمدن سازمان مجاهدین از لیست سازمانهای تروریستی وزارت خارجه آمریکا برگزار شد، یک نامه ده صفحه ایی به رئیس جمهور آمریکا نوشتم و در آن ضمن برشمردن حقایق تاریخی از کودتای ۲۸ مرداد بر علیه دکتر محمد مصدق تا به امروز، ده سؤال ساده از ایشان کردم که در اینجا آن را تکرار میکنم:

۱ - آقای اوباما در زمان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری حرفهای



بسیار زیبایی در مورد احترام به حقوق بشر و فراهم کردن صلح جهانی گفتید و در ادامه آن سخنرانی معروف خود را در هنگام دریافت جایزه صلح نوبل ایراد کردید. آیا این بیانات که امیدوار کننده بود، در تناقض با سیاست مداخلات با رژیم ایران و پشتیبانی از دیکتاتور جدید در عراق نیست؟

۲ - سیاست مداخلات یعنی مذاکره و چانه زنی که از نظر همه ایرانیان آزادیخواه دنباله و ادامه همان سیاست کودتا بر علیه دکتر محمد مصدق و علیه آزادی و دموکراسی در ایران است، چه نتیجه ای برای دولت آمریکا و کشورهای اروپایی بغیر از شکست کامل داشته است؟ لطفا فقط یک نتیجه مثبت را به اطلاع افکار عمومی برسانید؟

۳ - آیا توانسته اید با سیاست مداخلات با رژیم ایران دستاوری علیه اقدامات و طرحهای تجاوزکارانه و تروریست پرورانه یا در تلاش برای دستیابی به بمب اتم یا ماجراجویی و جنگ افروزی در منطقه خاورمیانه و کشورهای اسلامی و یا در کل جهان داشته باشید؟ حتی یک اقدام مثبت از طرف رژیم ایران دیده اید؟ برعکس و به طور متقابل، شما همه چیز را که این رژیم از شما خواسته است به او داده اید! بویژه در ایجاد محدودیت برای اپوزیسیون رژیم (سازمان مجاهدین خلق) و قرار دادن آن در لیست تروریستی به رژیم پاسخ مثبت داده اید! با این سیاستها در حقیقت شما رژیم را تشویق به ادامه اعمال تروریستی کرده اید!

۴ - آیا توانسته اید با سرپا نگه داشتن دولت مالکی که مرجع و مرادش خامنه ای است و بدون او هرگز نمیتوانست نخست وزیرش را حفظ کند، از جنایات تروریستی رژیم ایران در عراق کم کنید؟ و آیا سیاستهای شما در عمل برای تروریستها که همانگونه فکر و عمل میکنند که مالکی انجام میدهد، بهترین امکان و شرایط را فراهم نکرده است؟ یعنی مسئول تعقیب و مجازات تروریستها در عراق - دولت نوری مالکی - هرگز شرکای خود را نه تنها تحت تعقیب قرار نمیدهد، بلکه به آنها یاری و کمک هم میرساند. فاکت هایش مثل فرار تروریستها از زندان

بصره موجود است. چه کسی و چه سیاستی مسئول اینهمه درد و رنج و قربانیان بی شمار دولت مالکی در عراق است؟

۵- آیا آقای رئیس جمهور میدانند که بهای این سیاست شکست خورده یعنی سیاست مماشات با رژیم فاشیست مذهبی ایران و حفظ قدرت دولت مالکی در عراق را از طرفی مردم عراق با دردها و رنجها و قربانیان بی شمار و از طرف دیگر مردم ایران و آزادیخواهان ایرانی و در صدر آن ساکنین شهر اشرف میپردازند؟! ساکنینی که به گفته افسران آمریکایی هیچ چیزی جز دمکراسی و صلح و ثبات برای ایران و منطقه و جهان نمیخواهند؟!

۶- دولت آمریکا به دلیل اشغال خاک عراق طبق قوانین بین المللی مسئولیت عواقب خسارتهای جانی کلیه آحاد ساکن در کشور عراق را دارد و مسئول است که کلیه اقدامات لازم را برای جلوگیری از جنایات انجام دهد. حال اگر ارتش آمریکا نمیتواند مانع عملیات تروریستی گردد که طبق گفته های سخنگویان ارتش آمریکا توسط رژیم ایران برنامه ریزی و حمایت می شود، و یا وقتی همجنسان همان تروریستها در دولت مالکی جلوی چشمان ارتش آمریکا برای انجام جنایت در اشرف آماده سازی میکنند (مانند آنچه در روزهای قبل از حمله نظامی ۸ آوریل ۲۰۱۱ به اشرف انجام دادند)، ارتش آمریکا نمیتواند بر اساس قوانین بین المللی و قرارداد با تک تک ساکنین اشرف جلوی این کشتارها را بگیرد؟ آیا این چشم پوشی خیلی بیش از آنچه از آنچیزی نیست که سربازان هلندی در سربیتسا انجام دادند؟

۷- طبق قوانین بین المللی رسیدگی به مجروحان بدون در نظر گرفتن این که کی و چی هستند آیا وظیفه هر انسان و مخصوصا دولتها نیست؟ و آیا در قوانین کشورهای متمدن بی اعتنایی به عدم رسیدگی به مجروحان را جرم محسوب نمیکند؟ آیا شما رفتار ارتشیان آمریکا در ۸ آوریل ۹۰ در اشرف را مطابق با قوانین کشور آمریکا میدانید؟ و از آن دفاع میکنید؟

۸ - سیاست مماشات با رژیم ایران یعنی نگه داشتن سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت در لیست سازمانهای تروریستی سیاست اعلام شده وزارت امور خارجه آمریکاست و باید مبتنی بر یک منطق باشد. حال سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت اهدافشان را در برنامه های متعدد بیش از سه دهه است که اعلام کرده اند و هزاران سیاستمدار و شخصیت‌های برجسته فرهنگی و رهبران مذاهب مختلف در اقصا نقاط جهان بخصوص اروپا و آمریکا از این اهداف آزادیخواهانه پشتیبانی کرده اند. آیا دولت آمریکا با این اهداف مخالف است؟

- برابری کلیه افراد جامعه در مقابل قانون از هر جنس ، مذهب و تفکر؛

- جدایی دین از دولت؛

- برابری زن و مرد؛

- حذف اعدام و شکنجه؛

- ایران غیر اتمی؛

- ایجاد سیاست مسالمت آمیز و عدم دخالت در امور کشورهای دیگر؛

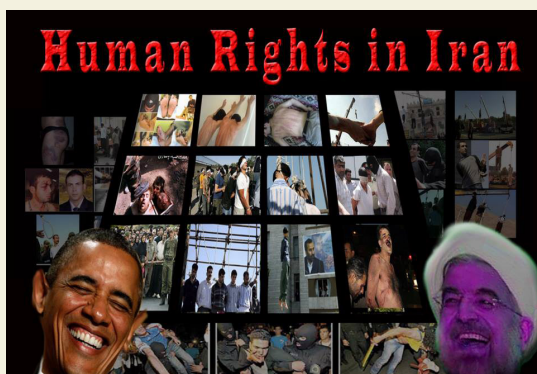
- حمایت از صلح خاورمیانه؛

- تلاش در ایجاد ثبات در منطقه و جهان.

آقای رئیس جمهور اوباما، شما و دولتتان با کدامین قسمت برنامه و بندهای این آلترناتیو دموکراتیک در تعارض هستید؟ و کدامین خواسته را متضاد با منافع ملت و دولت آمریکا میدانید؟

۹ - بیش از یکسال است که عالیت‌ترین دادگاه آمریکا به وزارت امور خارجه و شخص خانم وزیر حکم داده است که حق دفاع از سازمان مجاهدین را به رسمیت بشناسد. چرا از طرف مقامات این وزارتخانه برای استماع از نمایندگان این سازمان دعوت نشده است؟ آیا دیالوگ با بزرگترین خطر جهانی و لابی هایش در پشت درهای بسته و بعضا باز مجاز است ، اما دیالوگ با قربانیان رژیم وحشی و مدافعان حقوق بشر و صلح که مورد سرکوبی رژیم حاکم بر ایران قرار دارند نافی منافع ملت و دولت آمریکاست؟

آیا این یک افتضاح مسلم و شاید بزرگترین افتضاح در آمریکا نیست؟
۱۰ - شما در پیام نوروزی تان خطاب به مردم ایران، ضمن اشاره به سرکوبی در ایران به مردم ایران گفتید: «تا این جا، واکنش دولت ایران به گونه ای بوده است که نشان می دهد خیلی بیشتر نگران حفظ قدرت خویش است تا احترام گذاشتن به حقوق مردم ایران». و به درستی گفتید: «این گزینه ها نه نشان دهنده قدرت بلکه خیلی گویاست وقتی دولتی چنان از شهروندان خود می ترسد که حتی اجازه آزادی دسترسی به اطلاعات یا برقراری ارتباط با یکدیگر را به آنها نمی دهد. اما رعب آینده ایران را رقم نخواهد زد. آینده ایران متعلق به جوانان است - جوانان سرنوشت خود را رقم خواهند زد».



آقای رئیس جمهور در آخر نتیجه گرفتید که: «در عوض شما، جوانان ایران، در درون خود هم حامل عظمت تمدن ایرانی، و هم توان شکل دادن به کشوری هستید که به آرزوهای شما پاسخگوست. استعداد،

امید، و گزینه های شما آینده ایران را شکل خواهد داد و به روشن شدن جهان کمک خواهد کرد. و هرچند ممکن است زمانه تیره و تاریک به نظر برسد، می خواهیم بدانید که با شما هستیم».

آقای پرزیدنت اوباما با احترام باید بدانید که مردم ایران با در نظر گرفتن سیاستهای آمریکا در ۶۰ سال اخیر به حرف شما کمتر اهمیت میدهند و شما را فقط و فقط با عملکردهایتان می سنجند. سیاستهای آمریکا طبق اعترافات بسیاری از مقامات آمریکایی، سیاستی پر از محاسبات غلط و فاجعه بار بوده است و وزیر امور خارجه سابق مادلین آلبریت از آن

معذرت خواهی رسمی کرده، هر چند در این معذرت خواهی دشمنان محمد مصدق و دشمنان مردم ایران یعنی آخوندها را مورد خطاب قرار داده است و با لیست گذاری علیه مجاهدین همان سیاست را مصرّانه ادامه داده است.

طبق گفته رئیس سابق حزب دموکرات آمریکا، آقای هاوارد دین و از همکاران شما، عامل اصلی موقعیت کنونی در جهان همین کودتا و سیاستهای دیگر فاجعه بار آمریکا بوده است. هاوارد دین که در میان ایرانیان آزادیخواه به تازگی از محبوبیت خاصی برخوردار شده است در سخنرانی تاریخی خود در ۲۰ ژوئیه ۲۰۱۱ در پاریس گفت: در واقع سیاست آمریکا در این بخش از جهان برای ۶۰ سال گذشته فاجعه بار بوده که با کودتا علیه نخست وزیر مصدق شروع شد. اگر در آن زمان چنان اتفاقی نمی افتاد، ما با آنچه امروز مواجهیم، مواجه نبودیم. (نامه نگارنده به تاریخ ۵ سپتامبر ۲۰۱۱).



اگر آقای اوپاما حتی به یکی از این سؤالات، که البته حرف آزادیخواهان ایرانی در چند دهه گذشته بوده و هست، میخواست جواب

دهد یا اساساً وارد بخش کوچکی از آن شود ، بایستی به سرعت به یک سیاست نوین و به کلی متفاوت از آنچه که تا کنون انجام داده، منجر گردد؟ اما ایشان فرار از مسئولیت را ترجیح میدهند و فکر میکنند که به این طریق میتوان انتخابات بعدی را برد!

به راستی که این اشرفیان در دل تاریکترین دوران، با فدایی غیرقابل وصف و مقایسه و در ابعاد تاریخی، شکوه و اقتدار حق و حقانیت را نشان داده اند و همه فشارها نه تنها آنها را خم نکرده بلکه بر آسمان و بر بلندترین نقاط شرافت انسانی رسانده است. آنان نور را در دل سیاهترین سیاهی ها در مقابل چشم جهان برای افشای ماهیت دولت کثیف و جانی و دست نشاندگی مالکی قرار داده اند و با ایستادگی و پایداری بندگی این غلام حلقه بگوش خامنه ایی را نمایان و نمایانتر کرده و می کنند.

سؤال اصلی این است که آیا پرزیدنت اوباما در آستانه خروج کامل نیروهایش از عراق به سیاست مماشات با رژیم آخوندی که در آستانه خروج از عراق، سیاستی عمیقاً خطرناک ، بسیار خطرناکتر از اشغال خاک عراق است و در سمت و سوی واگذاری عراق به دست جانیان تحت فرمان خامنه ایی میباشد ادامه میدهد؟ آیا این گونه عقب نشینی از عراق را نباید زانو زدن آمریکا در مقابل فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران دانست؟

همچنین آیا در ادامه این سیاست مماشات ، پرزیدنت اوباما در مقابل ضرب الاجل جلاد نوری مالکی برای اشرف تا آخر سال ۲۰۱۱ که مترادف با بیرون آمدن آخرین نیروی آمریکایی از عراق میباشد، سکوت و بی عملی را تداوم می بخشد؟ همه و از جمله آقای اوباما میدانند که این ضرب الاجل چیزی نیست بجز تدارک بسیار بزرگ برای جنایت بسیار دهشتناکتر از گذشته ! و آیا این سیاست مماشات و سکوت و بی عملی، بهای پیروزی انتخابات بعدی پرزیدنت اوباما خواهد بود؟



یک تابلو از آثار منصور قدرخواه

**مسئولیت دولت آمریکا
در حفاظت ساکنان اشرف**

سایت «همبستگی ملی» ۱۳ دی ۱۳۹۰

به موازات تشدید فشارها و توطئه های رژیم و مالکی بر مجاهدان اشرف، عراق زودتر و با شتاب بیشتری نسبت به پیش بینی های ناظران سیاسی میدان تاخت و تاز دیکتاتور منشانه مالکی و دخالت های رژیم آخوندی برای «پرکردن خلأ سیاسی» در این کشور قرار گرفته است. این واقعیت در هراس مردم عراق بر مسلط شدن فاشسیم مذهبی برعراق توسط امضا های چندین باره و ملیونی مردم عراق در حمایت از شهر اشرف برای همه که قابل شنیدن یا دیدن واقعیتها هستند و در تاریخ به ثبت رسیده است. سازمان مجاهدین که نزدیک به سه دهه به صورت صلح آمیز در این کشور زندگی میکردند و در میان مردم دردمند عراق از محبوبیت چشمگیری برخوردار هستند همیشه با حفظ استقلال کامل خود از طرفی به قوانین کشور عراق احترام میگذاشتند و از طرف دیگر به عامل اصلی مصیبت های مردم ایران ، عراق و منطقه میتاختند.

اما دولت آمریکا به رهبری پرزیدنت اوباما با وجود اطلاع از اعمال نفوذ و هژمونی رژیم خامنه ای در دولت عراق، در همه سالهای گذشته میخواست با این رژیم چک و چانه زند و سیاست مماشات و مذاکره تا کنون مرکزیت سیاست های او بوده است. اما این سیاست حتی به بیان سخنگویان مختلف نزدیک به حزب دمکرات کاملاً شکست خورده است. این توهم را دیگر حتی نزدیکان به آقای اوباما ندارند که با ادامه این سیاست شاید رژیم از اعمال تروریستی در عراق و غیره دست بردارد. معلوم نیست که آقای اوباما چه زمانی به تغییر این سیاست بسیار خطرناک رضایت خواهد داد که همه آگاهان به او توصیه میکنند.

در اینجا به دو نمونه مهم میتوان اشاره کرد: یکی مهمترین پافشاری دولت اوباما در نگه داشتن سازمان مجاهدین و مقاومت ایران - این تنها

امید مردم ایران برای رهایی و رسیدن به جامعه دموکراتیک - در لیست سازمانهای تروریستی و حتی نادیده گرفتن حکم رای دادگاه میباشد که این در کشورهای دموکراتیک یک امر کاملاً غیر طبیعی است و نشان از توهین به قانون و خودسری دارد. خوانندگان بخاطر دارند که اتحادیه اروپا هم همین سیاست مداخلات را داشت و تا آنجا که توانست از حق سازمان مجاهدین جلوگیری کرد، اما بالاچاره بعد از حکم دادگاه اروپا تسلیم آن شد، این آنچیزی است که دولت آمریکا بیش از یک سال و چند ماه از آن سر باز میزند و در نتیجه آن حملات نیروهای مالکی به اشرف را توجیه قانونی میکند.

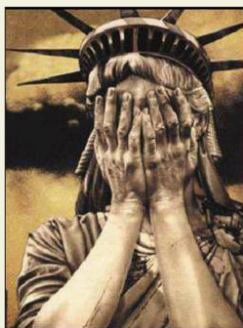


مشابه همین هم در بحث تحریم بانک مرکزی رژیم رویت میشود که آقای اوباما یک تنه در مقابل همه نمایندگان مردم آمریکا می ایستد و سعی در تاخیر تأیید لایحه تصویب شده به تحریم بانک مرکزی رژیم را دارد.

رفتار دولت آمریکا با وجود همه احکام دادگاههای اروپایی و در آمریکا

و فریادهای هزاران تن از آگاهان سیاسی و شخصیت‌های برجسته آمریکایی و اروپایی و کشورهای مختلف جهان از جمله منطقه خاورمیانه و بخصوص فریاد مردم ایران در داخل و خارج کشور با بی اعتنایی غیرقابل باوری روبرو بوده است.

امید این بود بعد از استماع خانم کلینتون در کنگره، این سیاست که جز تایید اعدامها و شکنجه و سرکوب در ایران و تشویق نیروهای خامنه ای و مالکی در کشتار و سرکوب و شکنجه بهترین فرزندان مردم ایران یعنی اشرافیان ندارد، تغییر کند، اما با استماع بعدی از فرستاده وزیر امور خارجه مشخص شد که خانم کلینتون با ادامه این سیاست میخواهد به مسئولیتهای اخلاقی، سیاسی، تاریخی و حقوقی خود در کشتار و سرکوب مردم ایران و اشرافیان بیفزاید.



تاکنون به گفته خود مقامات سابق دولتهای آمریکا این حجم از روشنگری برای یک سیاست بسیار غلط و فاجعه آمیز محسوس نبوده و برآستی نام این بی اعتنایی به همه فاکتهای مستدل و کاملاً قابل اتکاء که مقاومت ایران افشاء کرده و در حالیکه هزاران نفر برای اتخاذ سیاست باصطلاح کار پژوهشی میکنند را چه میتوان گذاشت؟

آیا ادامه دهندگان این سیاست بشدت ورشکسته روزی میتوانند در مقابل سئوالات تاریخی پاسخگو باشند؟ مسلماً هرگز و هرگز.

این سیاست همان ادامه سیاست کودتای ۲۸ مرداد در ابعاد بسیار ظالمانه تر و عواقبی مخربتر میباشد، سیاستی که همه آگاهان سیاسی آمریکا آنرا بسیار اشتباه، فاجعه آمیز و عاملی اصلی تولید، رشد و گسترش بنیادگرایی در جهان میدانند.

مسلماً و بطور قطع آقای اوباما و خانم کلینتون باید جواب این سؤال را به افکار مردم آمریکا و جهانیان بدهند که در حالیکه حمایت

رژیم خامنه ای از بزرگترین حمله به آمریکا یعنی ۱۱ سپتامبر توسط دادگاه آمریکا مورد تأیید قرار میگیرد (اتفاق وحشتناکی که باعث جنگها و کشتارها و تراژدیهای بسیار دهشتناکتر از خود اتفاق ۱۱ سپتامبر شده است)، نام این سیاست چیست؟ جز ادامه همان سیاست فضاخت بار مماشات در مقابل فاشیسم مذهبی؟

با اطمینان کامل میتوان گفت که اگر این سیاست بسیار دهشتناک سرعت تغییر نکند و این شانه خالی کردن آمریکا از همه مسئولیتهاش برای آینده کشور عراق و ایران ادامه یابد، فجایع غیر قابل تصور و بسیار بزرگتر در ابعاد بی سابقه تاریخی از آنچه تاکنون سیاستهای آمریکا داشته بوجود خواهد آورد.



اوباما سخت در اشتباه استراتژی میباشد اگر فکر میکند با بیرون کشیدن نیروهای نظامی آمریکا از عراق جبران اشتباه بوش را کرده است. جهان شاهد این تجاوز به عراق توسط نیروهای تروریستی قدس و دیگر جریانها وابسته به رژیم فاشیستی حاکم بر ایران است که تنها بعد از مدتی بسیار کوتاه از بیرون آمدن نیروهای نظامی آمریکا ابتدا با

صدای مهیب و متعدد انفجار بمبهای در عراق وجود منحوس ، درنده خو و سلطه گرانه رژیم ایران را اعلام کرد و در گامهای بعدی دیکتاتور جدید فارغ از نیروی آمریکا به تسویه حساب با آزادیخواهان عراقی پرداخت و در کنار این کشتارها و سرکوبها، مالکی رجاال سیاسی اصلی مخالف با نفوذ رژیم خامنه ای در عراق را تحت تعقیب قرار میدهد و این تشدید دیکتاتوری و وابستگی به رژیم، حکایت از سناریوی خامنه ای برای عراق دارد. موشک باران آنهم از خاک عراق به شهر بی دفاع اشرف از همین سناریو نشأت میگیرد.

حفاظت از مجاهدان اشرف تنها راه نجات از این وضعیت است و اگر آقای اوباما در روز ۱۲ دسامبر در حال خوش و بش با نوری مالکی، شعارهای آزادیخواهان ایرانی را در مقابل کاخ سفید میشنید که به او میگفتند : اوباما با قاتلی یا با ما؟ و فقط کمی می اندیشید این لبخند باورنکردنی و شوکه آور بر لبانش خشک میشد، چرا که او با آن سخنرانیها در وصف عدالت و صلح، بطور مضاعفی مسئولیت دارد. و حالا در کمال شادی با کسی که انسانهای بی سلاح را که طبق قرار داد و تعهد مکتوب، مسؤول حفاظتشان بوده ، به گلوله میندد و این در حالیستکه بالاترین مقام نظامی دولت



ایشان یعنی وزیر دفاع در کشور عراق حضور دارد و روز قبل از حمله با مالکی به دیالوگ پرداختند.

به قول رابرت تورسلی که اگر اوباما به دستهای مالکی نگاه میکرد که دستهای او را فشار میداد

میدید که دستهایش خونین میباشد. البته آقای اوباما سؤال مشابهی (اوباما ، اوباما یا با مایی یا با اونا) آنهم از دل شهرهای ایران و تهران شنیده بود و در پیام نوروزی با بیان کلی جواب دادند که من با شما

هستم! به راستی معیار با مردم ایران بودن چیست؟
روزها و هفته های آینده با عمل ایشان و نه حرفشان در حفاظت
ساکنان شهر اشرف این واقعیت بسیار بسیار با اهمیت برای جهان
مشخص میشود که ایشان با کی و بر علیه کی هستند. مسلماً
این سیاست بطور مستقیم در انتخابات هم، چنانکه کاندیداهای حزب
جمهوریخواه شناخته اند ، سؤال سیاست خارجی خواهد بود.

* * * * *

**فرب مردم توسط سبمآ سانور شده
با تعقب اهداف حاکمان چهل و جنایت**

حقیقت در مورد سبمآ داخلی و صادراتی به خارج کشور

همبستگی ملی، ۱۴ بهمن ۱۳۹۰

در حالیکه رژیم جهل و جنایت حاکم بر ایران در مرکز توجهات جهانی و در حضيض انزوای بین المللی قرار دارد و در حالیکه بحرانهای همه جانبه گلوی رژیم را در آخرین مراحل حیات ننگینش میفشارد ، رژیم و معدود حامیان بین المللی اش سعی میکنند از تجربیات سودآور گذشته در امر سینما استفاده کنند و حتی برای اندکی هم که شده افکار را بسمت و سوی دیگر بکشانند.

سینمای صادراتی رژیم که همیشه شائبه رفروم پذیری و تغییر روشهای سرکوبگرانه و تروریستی رژیم را دامن میزده و توسط برخی از دست اندرکاران فرهنگی تقویت میشده و میشود ، این نقش را برعهده گرفته است. برای اینگونه دست اندرکاران فرهنگی هیچ فرقی نمیکند که در ایران چه کسی حکومت میکند و چه جنایتهایی مرتکب می شود. آنها مامورین دولتها و منافع خاص میباشند و برای تهیه بودجه هاشان به دولتهایشان نیاز دارند. رژیم از این طریق و تحت پوشش فعالیتهای باصطلاح فرهنگی و با تاراج اموال مردم ایران، عمر حاکمیت فاشیستی- مذهبی اش را طولانی کرده و می کند و برای خنثی کردن انزوای سنگین جهانس اش راهی بیابد. به عنوان نمونه خیلی روشن اخیرا برهنه شدن یک زن هنرپیشه ایرانی در مقابل دوربین و برنده شدن یک فیلم ایرانی دیگر در فستیوالها بهانه ای شد تا تبلیغات باصطلاح فرهنگی گسترده و بحثهای زیادی در داخل و خارج ایران برانگیخته شود و اذهان را بخود مشغول سازد تا آنجا که شرایط سهمگین دیکتاتوری و فجایعی که از حاکمیت این رژیم نشات گرفته و میگیرد برای مدتی فراموش شود و یا حداقل درحاشیه قرار گیرد.

سؤال این است که مسئله اصلی در زمان فعلی چیست؟ در دورانی

که بسیار حساس است و شاید بتوان گفت که حساسترین شرایط در تاریخ کشورمان است مسأله مقدم کدام است؟ آیا کسانی که اینگونه به خرج واژه‌هایی بسیار دور از واقعیت می‌پردازند شرایط امروز را آنطور که هست دریافته‌اند؟ و آیا پشت صحنه به آمدن فیلم و سینما در زمان خمینی و بازماندگانش را در داخل و خارج دریافت کرده‌اند؟ حدود بیست سال پیش وقتی خیلی چیزها در مورد سینمای ساخته

شده در ایران و صادر شده به خارج کشور در پرده ابهام بود و قبل از فریب کاریهای جریان باصطلاح اصلاحات و پروژه دوم خرداد، نگارنده به عنوان یک کارگردان و فیلمنامه نویس در تبعید که در اروپا زندگی و کار میکرد و سیستمهای اروپایی و فستیوالهای مختلف آن را تجربه کرده بود، یک سری مقالات در روشنگری اهداف رژیم درباره رو آوردنش به تولید فیلمهایی برای خارج کشور نوشتم و در آنها از اینکه رژیم از سینما چه سوء



استفاده‌هایی کرده و میکند پرده برداشتم که در نشریه «ایران زمین» آن زمان منتشر شد.

در آنزمان در میان مدعیان شناخت از سینمای ایران کسانی بودند که امثال محسن مخملباف (که تازه اورکوت و لباس پاسداری برای دستگیری آزادیخواهان و شکنجه آنان را از تن در آورده و لباس روشنفکری و گرایش باصطلاح متفاوت از گذشته را به تن کرده بود) را حلوا حلوا میکردند و

مدعی بودند که این پاسدار دیروز عوض شده و نتیجه می‌گرفتند که همانطور که یک چنین آدمی عوض می‌شود، رژیم آخوندی هم به ناچار همین مسیر تغییر و اصلاح و حرکت به طرف متمدن شدن را خواهد پیمود. این مدعیان به این ترتیب خاک در چشمان مردم می‌پاشیدند. در آن زمان هم دوران باصطلاح سردار سازندگی! رفسنجانی بود که مردم او را به درستی سردار چابندگی می‌نامیدند. وی از شروع اصلاحات و تغییر دوران سخن می‌گفت و مثلاً دخترش را برای اثبات این موضوع به دوچرخه سواری در خیابانهای تهران می‌فرستاد.

بعدها دیدیم که همین خط فکری حامی اصلی روی کار آمدن خاتمی شایع شد که نه تنها هیچ رفورم و تغییری را در نظام ولایت فقیه صورت نداد بلکه ولی فقیه را منتصب به وحی و خود را مطیع کامل او دانست و میخ ولایت را محکمتر از همیشه کوبید. او از یک طرف قیام دانشجویان در ۱۸ تیر ۷۸ را سرکوب کرد و راه را برای حمله نظامی رژیم با هزار موشک به پایگاههای مجاهدین در عراق بویژه در اشرف باز کرد و خواهان نابودی اپوزیسیون دموکراتیک ایران گردید و از طرف دیگر با معامله های ننگین خود در سطح بین المللی سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت ایران را در لیست تروریستی آمریکا برد و در حقیقت بزرگترین سد را برای تغییر واقعی در ایران بوجود آورد و زمینه را برای روی کار آمدن فاشیستی ترین جناح رژیم فراهم ساخت.

در پاسخ به سؤال بالا باید گفت مسئله اصلی جامعه ایران در رژیم فاشیستی مذهبی ولایت فقیه است. امروزه نفرت مردم ایران از این رژیم بر کسی پوشیده نیست و شعار مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای که به شعار مرگ بر اصل ولایت فقیه ارتقا یافت خواست اصلی مردم ایران است که در قیام سال ۸۸ به اینسو به خوبی در معرض دیدگاه افکار عمومی قرار گرفته است..

این نفرت اجتماعی نسبت به رژیم که بازتابش در انزوای جهانی حاکمیت ولایت فقیه است رژیم را به شدت به وحشت و نگرانی انداخته

است و برای مقابله با آن دنبال راهکارهای خاص خود است که در طرحها و توطئه های فرهنگی رژیم خودش را نشان میدهد.



سینمایی که در این شرایط تحت نظارت وزارت ارشاد رژیم - که زمانی توسط خاتمی و زمان دیگر توسط مهاجرانی هدایت می شد - و فیلمهایی که در این دورانها تولید می شدند چه بودند؟ و چه اهدافی را دنبال میکرد؟

فیلم کردن اصطلاحی است که مردم برای کلاه گذاشتن سر دیگران هم استفاده میکنند و برآستی این واژه ای است که هدف رژیم ضد فرهنگ و ضد انسانی آخوندی را در سوء استفاده از سینما و فیلم بیان میکند.

دست اندرکاران فیلم و سینما در داخل کشور هم هیچ راهی به غیر از تابعیت کامل از دستور عملهای رژیم نداشته اند و بسیاری از سینماگران متعهد که ننگ همکاری با این رژیم را به جان نخریدید علیرغم داشتن استعداد فروان دست از کار کشیدند یا در انزوایی که خود انتخاب کرده بودند به کارهای دیگری در ایران پرداختند و به این طریق شرافت خود را انتخاب کرده و کار را در شرایط رژیم با وجود عشقشان به کار فیلم و سینما، کنار گذاشتند و یا به تبعید روی آوردند.

انگشت شماری از آنان در اوایل روی کار آمدن رژیم توانستند به ساختن فیلمهایی در خارج با موضوعات مربوط به دردهای اصلی مردم ایران

ناشی از حاکمیت رژیم ولایت فقیه اقدام کنند و به افشاگری بپردازند. اما رژیم و عواملش که این آثار هنری و مردمی را خاری در چشمان خویش میدید با کمک شریکان خارجی خود در سانسور آنان کوشا شدند و در حالیکه فیلمهای ساخته شده توسط فیلمسازان در تبعید مورد سانسور و بی مهری فستیوالها و سینماها و تلویزیونها قرار میگرفت، فیلمهای تحت کنترل و نظارت وزارت ارشاد به همین فستیوالها، سینماها و تلویزیونها راه میبرد و به جوایز مختلف دست پیدا میکرد و جالبتر آنکه بعضی از همین سینماگران خود به داوری فیلمهای همکاران خویش میپرداختند و بطور بلاعوض جوایز را به همکاران خود اختصاص میدادند. منظور همان فیلمهایی است که البته مورد اعتراض بسیاری از مردم و آگاهان به اوضاع سینمای ایران قرار میگرفت و از آنها به عنوان افتضاح فرهنگی یاد میکردند.



در این رابطه فقط به یک نمونه اشاره میکنم. عباس کیارستمی

که در هنگام اهدا جایزه، ستاره سینما خانم کاترین دونو را می بوسید و یا بعضی ستارگان سینمای زن را به ایران به مهمانی دعوت میکرد میخواست از این طریق هم برای خودش و فیلمهایش تبلیغ کند و هم با این ژست خود را با رژیم مخالف نشان دهد در حالیکه واقعیت او چیز دیگری بود و بعد از نمایش انتخاباتی اول احمدی نژاد ماسک خود را کنار زد و نامه ای به این غلام حلقه بگوش دستگاه ولی فقیه نوشت که: «آقای احمدی نژاد، (که به او رأی نداده بود) برای من دلایل بسیار ساده‌ای وجود دارد که تو را بیش‌تر از او (رفسنجانی) دوست دارم. تو برای من یادآور سال ۵۷ هستی».

آیا این همه فرصت طلبی در مقابل قدرت نشان از عفونت شخصیتی و درونی و بی مسئولیتی در مقابل سرنوشت مردم ندارد؟ بهمین دلیل بود که سفیر رژیم در فرانسه هم علنا گفت: «کیارستمی سینماگری است که تاکنون قفلهای مهمی را در این راه برای ما در دیپلماسی باز کرده و ما هرگاه با در بسته مواجه می شویم، سینمای ایران و مخصوصا عباس کیارستمی کلید رمز گشای ماست».

به خاطر دارم در سال ۱۹۹۶ بعد از فعالیتهای زیاد من فیلمی به نام «رد پای ترور» به سفارش تلویزیونهای آلمان و فرانسه (آرته و آن دی آر) ساختم که سری قتلهای زنجیره ایی در اروپا و دست داشتن شبکه های جاسوسی و ترور در سفارتهای رژیم در این قتل ها را افشاء میکرد. این فیلم برای مدتها پخش نشد تا بعد از صدور حکم دادگاه میکونوس در برلین و محکومیت سران رژیم (خامنه ایی، رفسنجانی، ولایتی، فلاحیان، محسن رضایی) و همچنین عوامل مستقیما دست اندر کار در این قتلها. یعنی بعد از پخش فاجعه میکونوس و رای دادگاه بود که فیلم «رد پای ترور» از تلویزیون «آرته» (تلویزیون مشترک آلمان و فرانسه) و تلویزیون «آن دی آر» آلمان پخش گردید. نمایش این فیلم از تلویزیون فرانسه همزمان با فستیوال «کن» و حضور عباس کیارستمی در فرانسه بود. در این فستیوال با تعجب و حیرت فراوان فیلم بسیار خسته کننده و

بی محتوای «طعم گیلان» جایزه نخل طلایی را دریافت کرد و عباس کیارستمی در روی صحنه این جمله را بیان داشت: «حضور ما در صحنه های بین المللی موقعیت خوبی است برای این که تصور و ذهنیت مردم دنیا را نسبت به ملتی (!) که از سوی غرب به عنوان تروریست معرفی می شود عوض کند». (صفحه «هنر و ادبیات» روزنامه سلام).

ملاحظه میکنید که این آقای کارگردان کلمه ملت را در مورد رژیم به کار میبرد، آیا مردم در قتلها در اروپا دست داشتند که از کیسه مردم میخواست موقعیت رژیم و معاملاتش را با جهان نجات دهد؟

قابل توجه که طبق قرار داد من با تلویزیونهای «آرته» و «ان دی آر» توافق این بود که فیلم «رد پای ترور» در فستیوالهای مختلف شرکت کند و حداقل از ۹ تلویزیون از جمله تلویزیون سراسری «آر دی» و بقیه کانالها در آلمان و در تلویزیون فرانسوی - آلمانی «آرته» باز پخش شود. اما بلافاصله این فیلم مورد سانسور این دو کشور آلمان و فرانسه قرار گرفت و از نظر قرار دادی به من اخطار شد که کلیه حقوق متعلق به آنهاست و آن را نباید جایی پخش کنم. به دنبال آن نیز یکی از پروژهای که بودجه سناریو آن به من پرداخته شده بود در مرحله تولیدش مورد تصویب قرار نگرفت و از آن به بعد همه امکانات مربوط به ادامه حیات شغلی از من گرفته شد.

متأسفانه امروزه یا به دلیل ندانستن اتفاقات در این باره و یا به دلیل کمبود حافظه بسیاری از کسانی که حتی در میان مخالفین رژیم و دوستداران آزادی و رهایی مردم هستند، وقتی یک فیلم که از نظر محتوایی سعی میکند خودش را بشدت از شرایط سخت مردم و فشارها و سرکوبگری های رژیم دور نگه دارد جایزه میگیرد آنچنان به وجد می آیند و آنرا جزو افتخارات ملی مینامند به این واقعیت بی توجه هستند که این بازی را بارها رژیم انجام داده است.

واقعا مسخره و دور از هر گونه منطقی است که تصور شود در شرایطی که رژیم ولایت فقیه با ایدئولوژی خالص فاشیستی - مذهبی بر ایران

حکومت می کند و توان تحمل حتی یک جناح از خودش را هم ندارد و بطور مستمر در روابط خانوادگی و خصوصی مردم دخالت میکند، سینماگران در ایران بتوانند کار مستقل و دور از چشم رژیم بسازند و در قالب داستانهایشان حرفی بزنند که بیان جامعه و مردم باشد و مطابق نظر و خواست رژیم نباشد.



البته من در اینجا از فیلمهای زیرزمینی صحبت نمیکنم، آنها ارزش مبارزاتی خود را دارند و حسابشان با فیلمهای رسمی و تحت کنترل رژیم کاملاً جداست.

در اینجا باید کمی در مورد سیستم ساخت فیلم توضیح بدهم. در تولید فیلم در دنیا ابتدا یک ایده مطرح میشود و وقتی نظر یا نظرها را جلب کرد یک خلاصه داستان درباره آن تهیه می شود. وقتی مورد تصویب قرار گرفت فیلمنامه تنظیم میگردد و به تهیه کننده عرضه میشود و بعد از بررسی محتوایی، دراماتیکی و بودجه ایی و غیره توسط تهیه

کننده و یا گروهی از تهیه کنندگان، بودجه آن تصویب میشود و بعد از تهیه سرمایه و آماده سازیهای دیگر و تقسیم نقش و کادر فنی به ساختن فیلم می پردازند. در کشورهای پیشرفته سناریو از دید چند متخصص دراماتیک سناریو، رویش کار میشود و همه جوانب جذابیت در بازار رعایت میشود. در این صنعت هیچ چیزی اتفاقی و تصادفی جلوی دوربین نمی آید. همزمان با فیلمبرداری زیر نظر کارگردان کارهای مونتاژ، صداگذاری، موزیک، کارهای دیگر مثل تیترو غیره انجام میگردد.

اما در ایران تحت حاکمیت آخوندی، با سیستم بسیار جبارانه سانسور، نظارت کامل در همه مراحل صورت میگردد و از طرح تا اجرا تا تدوین و غیره مو به مو مواظب است که مبادا برخلاف مصالح نظام فکریش کاری انجام شود.

باید گفت که اصولا در جمهوری آخوندی دو نوع فیلم تولید میشود: یکی فیلمها یا سریالهایی که صرفا مصرف داخلی دارد و رژیم بشدت بر تعداد آنها افزوده و آنرا به شکل غیر قابل باوری ارزان به بازارها میفرستد و یا از تلویزیونهاش پخش میکند تا مردم را سرگرم کند. و دیگری فیلمهایی که مصارف خارجی اش مد نظر می باشد که چهره متفاوتی از جامعه ایران به بیرون نشان دهد، توهم تغییر پذیری رژیم را در خارج کشور ایجاد کند و زمینه ای برای معاملات خارجی رژیم بوجود آورد.

عملکرد فیلم های نوع دوم که به فیلمهای گلخانه ای معروف بودند را اینگونه می توان توضیح داد: بعضی وقتها سیمهای ارتباطی تاجران نفت و خون با حاکمان سوار بر گرده مردم دچار اختلال می شود: مثلا گروگانگیرها، عملیات تروریستی رژیم، مداخله در امور کشورهای دیگر و یا فعالیتهای هسته ایی در رسیدن به بمب اتمی.

در این شرایط دیگر راههای دیپلماتیک برای رسیدن به اهداف رژیم کارآیی مؤثری ندارد. در این شرایط رژیم باید از وسایل دیگری برای ارتباط استفاده کند. همینطور مماشاتگرا و معامله گران بین المللی که

تا همین امروز دردها و رنجهای بیکران مردم و بزرگترین کشتارها و شکنجه‌ها را مورد بی‌اعتنایی کامل قرار داده‌اند و فقط به فقط غارت منابع ملی ما مد نظرشان بوده و میباشد نیز برای توجیه معاملاتشان نیاز به وسایل دیگری برای ارتباط دارند. منظور وسایلی است که بتواند افکار عمومی خارجی‌ان را بفریبد و به این توهم دامن‌بزند که از درون رژیم سرکوبگر ولایت فقیه هم میشود کبوتر زایید یا دست کم این دروغ را ترویج کند که آنقدر هم که مخالفان یا مقاومت مردم ایران بر علیه این رژیم میگویند این آخوندها بد نیستند.



تجربه نشان داده است که بهترین وسیله ارتباط با رژیم جهل و جنایت سینما بوده است و که توانسته است سیم ارتباطی غرب با حاکمان جبار و ستمگر در ایران را وصل نگهدارد تا بتوانند مثلاً با نمایش بوسیدن کارگردان ایرانی در هنگام دریافت جایزه توسط یک زن یا در زمان ورود به فستیوال با یک ستاره زن معروف که لباسش در عرف رژیم جایی

ندارد، نشان دهند که با این آقا رژیم بعد از برگشتن به ایران اصلاً کاری ندارد و او به زندگی و کارش آزادانه ادامه میدهد و به این دلیل رفرم و اصلاح همین رژیم میسر و حتمی است، پس باید به مامشات و معامله با همین رژیم ادامه داد و روابط تجاری و فرهنگی را حفظ کرد و بر تعداد آنها افزود و از همین طریق راه رفرم را هموار کرد.

در این توهّم و فریب تا آنجا پیش رفتند که بگویند مبادله فرهنگی باعث تغییر رفتار رژیم (استحاله) خواهد بود. آقایان کارگردان هم به قول خودشان اساساً کاری به سیاست ندارند و تنها چیزی که مد نظرشان است فروش فیلم فعلی و ورود به تولید فیلم بعدی است و با این توجیهات

در جهت تأمین این اهداف قرار می‌گرفتند و همانطور که در حرفهای اکثرشان هست بدفاع از رژیمی می پرداختند که نامش را ایران و ملت می‌گذاشتند. برتولت بررشت نمایشنامه نویس ضد فاشیستی آلمان در مقابل ادعای غیر سیاسی بودن سینما جمله معروف و قابل توجهی دارد: «غیر سیاسی ترین فیلم، سیاسی است». اما رژیم آخوندی به این بسنده نمی‌کند و با درگیر شدن و سرکوب کردن برخی



از این سینماگران می‌خواهد تا دیگران حساب کار خودشان را بکنند و امر برشان مشتبه نشود که معروفیت شان میتواند آنها را مستقل از نهادهای فکری رژیم بکند.

بطور متقابل ظلم بیش از حد و حصر رژیم به مردم کسانی در همین حرفه سینما را وادار میکند که به همکاری با این رژیم پایان دهند و حتی در مقابل رژیم بایستند و به اعتقاد من آنها را باید در جدائی و فاصله از رژیم تشویق کرد تا بدانند گناههای گذشته اشان هم، بخاطر مخالفت کنونی شان با رژیم، از طرف مردم بخشیده خواهد شد. موضوع دیگری که بسیار مفصل است و کتابها در موردش توسط محققان و کارشناسان نوشته خواهد شد، انتخاب موضوعات فیلمها در زمان حاکمیت ملاحاست که من در اینجا بصورت کوتاه به آن اشاره میکنم.

داستانهایی که در ایران فیلم میشوند بدلیل شرایط تحمیلی و سانسور رژیم، به اصل و ریشه و چگونگی زندگی مردم و علت و معلول مشکلات جامعه از هر نظر نمی پردازند، بلکه با فرار از این روش و نگرش ژرفگونه، در ابعادی که همه میدانند و آنهم بصورت مختصر و غالبا بسیار مصنوعی ساخته و پرداخته می شوند.

آثار هنری بطور کلی و فیلمهای رئالیستی بویژه در هر زمان باید آئینه زمان خود باشند و در فیلمهای تاریخ نوعی کالبد شکافی فرهنگی صورت گیرد تا اذهان از واقعیت کنش و واکنشهای قهرمانان یا ضدقهرمانان داستان بواقعیت برسند و از آن طریق ذهن خود را شفاف و برنده سازند. اساس جاذبیت فیلمهای رئالیستی در تاریخ، همیشه بازیابی شخصیتهای داستان و نیازهایشان در خود بیننده است.

در ایران تحت حاکمیت جهل و خرافات رژیم آخوندی، مشکلات اصلی مردم از قبیل مشکلات اقتصادی (اختلاس و دزدیهای نجومی، فساد اداری و رشوه گیری، بیکاری، فقر، فساد، فحشا، اعتیاد، کارتن خوابی و...) مشکلات فرهنگی و اجتماعی (مشکلات خانوادگی و طلاقها، تجاوز و قتلهای ناموسی، دختران فراری، خودکشی، ازدواجهای اجباری و سنتهای خرافی و...) و مشکلات دیگر مثل محیط زیست و تاثیر مستقیم آن روی زندگی مردم، فرار نخبگان و مغزها و دیگر مسائل مردم، همه اینها و

تمامیت آنها در سینما یا جایی ندارند و یا از زاویه افکار آخوندی ساخته و پرداخت می شوند و با ریشه و اصل مشکلات کاری ندارند. در نتیجه رژیم آخوندی همانند خطبه های نماز جمعه اش آنها را وسیله ای در خدمت عقب نگه داری اذهان مردم بکار میبرد. در اینجاست که می بینیم جنگ تمام عیار فرهنگی رژیم با مردم و البته برعلیه آزادیخواهان و مبارزین و مجاهدین بارها و بارها از سینما ادامه می یابد. نمونه هایش هم اخیرا سریال های ابلهانه ای میباشد که بر علیه مخالفینش می سازد و مکررا پخش میکند که از نظر تعفن و گندیدگی نمونه های کامل و بارز تراوش عقاید ارتجاعی و فاشیستی است و بغیر از عقب مانده ترین لایه های رژیمش کسی را نمیفریبد.



همانطور که میدانیم بسیاری از عاشقان سینه چاک خمینی که دیروز در لباس شکنجه گر، پاسدار، بسیجی یا لباس شخصی یا حتی آخوند نقش سرکوبگرانه برای حفظ نظام را بعهده داشتند، با یادگیری تکنیکهای فیلمسازی - البته با هدایت و راهنمایی کارگردانان حرفه ای - همان اهداف را با ایستادن پشت یا جلو دوربین دنبال میکنند. بعقیده من این آثار

توهین به شعور انسانی و فرهنگ غنی مردم ایران میباشند. اما حرف سینما گران و هنرمندان متعهد در ایران و در تبعید با مردم چه در خارج و چه در داخل کشور چیز دیگری است. هنرمند و اثرش در ارتباط با شرایط جامعه و چگونگی زندگی آنهاست و کار هنری از هر نوعش یک رابطه عاطفی و عقلانی با جامعه میباشد که البته وجه عاطفی آن برجسته تر است. چطور در کشوری که سرکوب و شکنجه، اعدام و دزدیهای نجومی حاکمان جامعه را میبلعد و انسانها در ابعاد چند ده میلیونی از این شرایط در درد و رنج هستند، انسان هنرمند سکوت کند و یا با عاملین این مصیبتها و فجایع بی حد حصر همکاری نماید؟ این شرایط باید با سرنگونی این رژیم تغییر کند و شادی، آزادی و رفاه به جامعه برگردد و آن تنها و تنها با مبارزه در همه ابعاد و مقدم بر همه مبارزه فرهنگی و سیاسی میسر میگردد.

این کار را به اعتقاد من در بهترین صورتی سیمای آزادی و قهرمانان شهر اشرف انجام داده و میدهند و براستی یکی از بزرگترین گنجینه های فرهنگی تاریخ کشورمان را این قهرمانان با وجود محدودیتهای بسیار زیاد بوجود آورده اند و بزرگترین خار در چشم دشمن و مرحم بر دردهای روحی مردم را تولید کرده اند. آنها نه تنها به مردم آگاهی و روحیه مبارزاتی و لبخند و شادی با محتوا میدهند، بلکه ذهنها را برای راه حل نهایی که مبارزه بی امان جهت سرنگونی است برای روز های نهایی آماده میکنند. بالا رفتن سطح شعور فرهنگی سیاسی مردم بزرگترین راهگشایی برای حل مشکل اصلی مردم ایران است و در این راستا همه خفاشان در رسیدن نور آگاهی به مردم در هراس به سر میبرند.

فیلم و سینما قدرتمند ترین نوع هنر هست، چرا که توان جمع کردن همه هنرها در همه زمینه ها را در خود دارد. اشکها و لبخندها، دلها و افکار مردم را پیوند میزند و همه این عوامل باید در رشد و تعالی فکری و فرهنگی بینندگان کمک کند تا بتوانند علت رابطه ها و معلولها را با عمق بیشتری ببینند و دریافت کنند. مسلما همانطور که بارها سینما در

تاریخ جهان نشان داده و می‌دهد ، فیلمها میتوانند مسیر و چگونگی افکار عمومی را تغییر دهند و سمت و سوی واقعگرایانه نسبت به حل نظری مشکلات فردی و رابطه آن با جامعه و قدرتهای حاکم را روشن سازند و بخصوص در جامعه ما ریشه های جهل و خرافات و افکار عقب مانده که میلیونها نفر را از سعادت واقعی بازنگه میدارد را بسوزاند.

آری وظیفه سینما گران و فعالان رسانه ایی گفتن حقیقت به مردم است و آری سینمای ایران در صورت گفتن حقیقت، سینمای جهانی خواهد بود.

با ایمان به پیروزی

* * * * *



تابلو «چهارشنبه آتشین، کارزار ملی علیه استبداد» اثر منصور قدرخواه

کوبلر نماینده سازمان ملل یا ناقص حقوق به رسمیت شناخته بشری؟

سایت «همبستگی ملی» - ۷ مرداد ۹۱

بعد از جنگ جهانی دوم و شکست نیروهای فاشیست هیتلری با در نظر گرفتن تجربیات بسیار دردآور و جنایتهای بی شمار و انجام شده مهمترین نکته در اولین بند در قانون اساسی آلمان ، نوشته شد:

Die Würde des Menschen ist unantastbar. Sie zu achten und zu schützen ist Verpflichtung aller staatlichen Gewalt.

کرامت انسانی از تعرض مصون است. تمامی ارگانهای دولتی موظف به احترام و محافظت از آن هستند.

آقای کوبلر ، ملقب به تسهیل کننده، کارمند وزارت امور خارجه آلمان، عضو حزب سبز آلمان (که دشمنی هایش با آزادیخواهان و مقاومت ایران سابقه طولانی دارد) و نماینده فعلی سازمان ملل در عراق و مسئول بررسی و حل و فصل مسائل ساکنان اشرف باید و موظف به رعایت کرامت انسانی باشد. اما ما روز بروز و بخصوص بعد از ملاقات با دژخیمان وزارت اطلاعات و قاتلان مردم ایران میبینیم که او آلت دست رژیم جانیان عمامه به سر (که بیش از پنجاه و شش بار توسط ارگانهای سازمان ملل بخاطر نقض حقوق بشر شده است) و مالکی قاتل (که بخاطر جنایت تحت تعقیب است)، شده است.

به راستی این فرد که مسئولیت بسیار سنگین از طرف سازمان ملل را به عهده میگیرد، نباید از قانون و حقوق انسانها مطلع باشد و از آن دفاع کند؟ و نایبستی بی توجه به منافع دولتها مدافع حقوق بشر باشد؟ و آنهم حقوق بنیادین. و آیا خود هر کاری از نظر قانونی میتواند بکند و

حتی با نوشتن (یعنی تعهد دادن) میتواند ناقص حرفهای خود باشد؟ آیا این اعمال ننگین مارتین کوبلر که هیچ چیزی به غیر از حفظ منافع رژیم جانی و وحشی خامنه ایی و دست نشاندہ اش در عراق نیست چه معنایی در این شرایط که ایران در راس کشورهای ناقص حقوق بشر و صادرکننده تروریسم است و همه مردم ایران و عراق در عذاب بسر میبرند دارد؟

این اعمال و موضعگیریهای بسیار ننگین را، اگر سعی در متلاشی کردن اپوزیسیون دموکراتیک آنهم تحت حمایت افراد وابسته به سازمان ملل نیست، نامش را چه میتوان گذاشت؟



آری این فعالیتهای مارتین کوبلر جز یک ننگ برای سازمان ملل و ارگانهای مختلف آن و جز همدستی با جانیان حاکم بر ایران و دولت [دست] نشاندہ آن در عراق عنوان دیگری ندارد؟ تا کی سازمان ملل عامل دست این دیکتاتورها که مورد تنفر مردم خود و انسانهای آزاده جهان خواهد بود؟

سازمان ملل بعد از جنگ جهانی دوم برای جلوگیری از نقض حقوق بشر و جلوگیری از هولوکاستهای دیگر و ترویج صلح و ثبات جهانی بوجود آمد و اکنون ما میبینیم که همه ساله تریبونش محل سخنرانی احمدی نژاد نافعی وجود هولوکاست میباشد و نماینده سازمان ملل مارتین کوبلر

تمامی حقوق برسمیت شناخته بین المللی ساکنان اشرف را علنا زیر پا میگذارد.



آیا جهان متمدن و دبیرکل سازمان ملل آقای بان کی مون میتوانند قبول کنند که فردی با این درجه از نقض تعهد و حقوق شکنی و همکاری با ناقض یک حقوق بشر در جهان همچنان نماینده سازمان ملل در عراق باشد؟

* * * * *



دو نمونه از آثار هنری منصور قدرخواه



مماشات حتّى الموت

يا تا انقلاب مهدي؟!

همبستگی ملی - مرداد ۹۱

روز به روز شدت و سرعت تحولات در سوریه بیشتر میشود. این تغییرات انقلابی و بسیار شتابان ، سیاستهای کشورهای مختلف مخصوصا آنهایی که خود را مدافع حقوق بشر و صلح و ثبات در خاورمیانه میدانند را به چالش تمام عیار میکشاند و راه گریز از پاسخ به سئوالات عاجل را برای همه دولتهای مهم جهان و سیاستمداران آن و در صدر آن آمریکا (که تنها ابرقدرت جهان است) نمیگذارد.

دردها و رنجها و قهرمانیهای مردم سوریه دیگر مثل سالهای گذشته قابل سانسور و چشم پوشی نیست و به مدد شبکه های اجتماعی وجدان بشری و افکار عمومی حی و حاضر تقریبا در زمان وقوع حضور دارند و نمیگذارند بند و بست های ننگین این کشتارها (که در زمان حافظ اسد صورت گرفت) را نادیده بگیرند.

مردم قهرمان سوریه نشان داده اند که به هر بهای لازم دیکتاتور جلا داد و خون آشام دمشق را به زیر میکشند و به آزادی و دموکراسی خواهند رسید. در این میان نقش کشورهای حامی رژیم اسد مانند روسیه و چین رسوایی بی نظیری را برایشان بوجود آورده است که باید در مقابل تاریخ و افکار عمومی ملت خود و جهان جوابگو باشند.

اما فراتر از روسیه و چین در اشتراک در جنایات رژیم اسد، این رژیم جهل و جنایت خاмене ای است که برخود میلرزد و بی پروا از جنایات و قتل عامها حمایت کامل میکند و علنی اعلام میکند بعد از سوریه ما خواهیم بود.

خامنه ای دومینو افکت فروریزی دیکتاتورها را عمیقاً حس میکند و میداند که بعد از اسد خود او به زیر کشیده خواهد شد. به همین دلیل است که دیگر حمایتها را علنی میکند ، چرا که زمان برعلیه اسد شتابان

است. بدین ترتیب خامنه ای با قیمت بسیار سنگین و البته از کیسه مردم هر کاری از دستش بر می آید انجام میدهند تا مانع سرنگونی رژیم اسد گردند. از جمله گذاشتن جلسات پیاپی و فرمان به دولت و مجلس و سپاه و بقیه ارگانها، فرستادن پاسداران برای کشتار مردم سوریه، کمکهای نظامی و اقتصادی کلان، تا فرمان دادن به مالکی در عراق برای حمایت بیشتر از جنایات رژیم اسد (۲۳ مرداد ۱۳۹۱).

نگاهی گذارا به اخبار روزهای پیش نشان از سرنوشت محتوم اسد دارد که همچون قذافی در گرداب مهیب خشم مردم قهرمان و بپاخاسته خویش آخرین روزهای جنایت خود را میگذارند.

نخست وزیر سوریه به دیکتاتور پشت کرد و به مردم و ارتش آزادی سوریه پیوست. «جدا شدن نخست وزیر بشار اسد از و پناهندگی او و چند وزیر و مقام مهم دولتی»، «گسترش عملیات ارتش آزادی علیه نیروهای سرکوبگر بشار اسد و آزادی شهرها و مناطق مهم در سوریه»، «اعتراف صالحي به اینکه مزدوران دستگیر شده در سوریه افراد سپاه بودند» (رسانه حکومتی عصر ایران ۱۸ مرداد ۱۳۹۱). «اعلام خطر لاریجانی که سرنوشت سوریه با آینده همه کشورهای منطقه (بخوانید رژیم جهل و جنایت خامنه ای) عجین شده است»، «درخواست جلیلی از مالکی برای اجازه عبور هواپیماهای حامل سلاح به سوریه» (تلویزیون الشرقیه) و اینکه بالاخره اسد مانده و افراد معدودی در کنارش. در ملاقات جلیلی و اسد هیچ مقامی از سوریه در اتاق مذاکرات حاضر نبود. بسیار قابل توجه است و نشان اواخر عمر رژیم دارد.

در کنار آن حمله بی سابقه اردوغان به رژیمهای ایران و سوریه قابل توجه است. چرا که اردوغان چندی پیش رابط اصلی آمریکا با خامنه ای بود و نامه های اوباما را به خامنه ای و برعکس میرساند و کنفرانس اتمی در استانبول برای رژیم تشکیل میداد و همیشه سعی در میانجیگری ما بین رژیم و آمریکا را داشت، ناگهان مواضع خود را به خصوص بخاطر پشتیبانی رژیم از جنایات اسد تغییر داده است. اردوغان در این حمله به

خامنه ای گوشزد میکند که: «زمانی که هیچ کس با ایران نبود ما در کنارش ایستادیم». او ادامه میدهد که: «آیا این جزء اعتقاد ماست که از رژیم می دفاع کنیم که ۲۵ هزار نفر را کشته است؟»

به هر حال کسی نیست که در مورد سوریه حرفی بزند و نقش رژیم حاکم بر ایران را در جنایات و تراژدیهای وحشتناک نفی کند و میبینیم که محکومیت دخالتهای رژیم خامنه ای و کمکهایش در اقصی نقاط منطقه از اخبار اصلی رسانه ها میباشند.

اما در این میان سیاستهای متضادی با موضعگیریهای کشورهای که ظاهراً از کشتار در سوریه ابراز انزجار میکنند بخصوص دولت آمریکا هم به چشم میخورد که نمیتوان آنرا نادیده گرفت و یا در افکار جهانیان لاپوشانی کرد و بسیاری از سیاستمداران آمریکایی بارها ناراضیتی خود را از اقدامات دولت خود ابراز داشته اند.

در حالیکه مردم قهرمان سوریه عامل اصلی کمک به کشتار و جنایت را رژیم ایران قلمداد میکنند عکسهای خامنه ای و پرچم خرچنگ نشانش را به آتش میکشند و به همین دلیل نبردشان با رژیم اسد را نبرد بر علیه رژیم جنایتکار خامنه ای هم مینامند و شهر حمص سرکوب شده را به عنوان شهر خواهر قرارگاه اشرف مجروح اعلام می کنند اما براستی دولت آمریکا با این تحولات و این نزدیکی دو جنبش مردمی چه میکند؟ در مورد سوریه از کمکهای اساسی انسانی و کمک به آوران و مسلح کردن ارتش آزادی سوریه و به خصوص ایجاد ممنوعیت پرواز روی خاک سوریه (مانند لیبی) و ایجاد کریدور برای خروج آوران جنگی به کشورهای همسایه سرباز میزند و این در حالی است که رژیم اسد بطور روز افزونی از نیروی هوایی و سلاحهای سنگین برای بمباران شهر ها استفاده میکند.

در مورد ایران و اپوزسیون اصلی آن یعنی سازمان مجاهدین همچنان بر خلاف حکم دادگاه آنرا در لیست سیاه سازمانهای تروریستی با پافشاری نگه میدارد و همه درخواستها از طرف چند هزار نماینده پارلمانی در

جهان و از جمله شخصیت‌های برجسته سیاسی نظامی و حقوق دانان برجسته آمریکایی را نادیده می‌انگارد و و علیه تنها سازمان منسجم و معتقد به دموکراسی، برابری و جدایی دین و دولت در محور یک ائتلاف فراگیر از افکار و اعتقادات مختلف مثل شورای ملی مقاومت (که جدی ترین خطر برای دشمنترین دشمن بشریت و تمدن می‌باشد) عمل میکنند، هر چند که باید میدانست که این سازمان با سابقه و تجارب مبارزه با دو دیکتاتوری و به خصوص پشتوانه بیش از سه دهه مقاومت و پایداری در برابر مهیب ترین نیروی ارتجاعی تاریخ ایران و با از سرگذراندن سهمگین ترین آزمایشها و توطئه ها و پرداخت سنگین ترین بهای ممکن، جریانی نیست که از بین برده شود و تجربه ثابت کرده که با هر ضربه قوی تر برخواهد خواست و به همین دلیل میتواند بزرگترین تجمعات سیاسی را هرساله به پا کند. تجمعاتی که به گفته سیاستمداران برجسته آمریکایی هر دو حزب آمریکا حتی مشترکا قادر به برپایی آن در آمریکا نیستند. کارشکنی های مالکی که بنیادترین حقوق مثل آب و برق و سایه بان و حتی حقوق بیماران و... را نادیده می‌انگارد باعث شرم آذادخواهان آمریکائیست که دولتشان به مجاهدین تعهد کتبی حفاظت داده است و آنها را در مقابل وحشیان خامنه ای - مالکی رها کرده است. دفاع از رفتار سرکوبگرانه مالکی توسط دولت آمریکا به کمک دورغهای نفرت انگیز مارتین کوبلر مسئول یونامی در عراق بسته بندی دیپلماتیک میشود. کسیکه به عنوان تسهیل کننده زیر تمامی قول و قرارهایش البته بعد از نشست با جلادان وزارت اطلاعات در تهران میزند و متأسفانه این توطئه مورد استقبال معاون سخنگوی وزارت خارجه آمریکا قرار میگیرد، به طوریکه برخلاف هر پرنسپبی اعلام میدارد: «ادعاها در خصوص غیرانسانی بودن وضعیت اردوگاه حریره با مشاهدات مقامهای آمریکایی که از این اردوگاه بازدید کرده اند و همچنین گزارش ناظران سازمان ملل ناسازگار است. طبق این گزارش و دیگر اطلاعات موجود، شرایط زندگی در اردوگاه حریره بالاتر از استانداردهای قابل قبول بین المللی است».

اما آقای معاون سخنگو به عمد فراموش میکند که چرا حتی از پیشنهاد شخصیت‌های برجسته آمریکایی همچون شهردار سابق رودی جولینانی و وزیر دادگستری موکیزی و تام ریچ وزیر امنیت و پاتریک کندی و ژنرال کیسی و بسیاری دیگر برای بازدید از زندان لیبرتی استقبال نمیکنند و در پرده ابهام همه چیز را به نفع عامل سرسپرده خامنه ای بیان میکنند؟

در کنار این موضعگیری دیگر هیچ جای تعجبی برایمان باقی نمی ماند که این اخبار را هم بخوانیم: «همکار اوپاما ۱۰۰ هزار دلار برای تسهیل تجارت با رژیم ایران دستمزد گرفت، (واشینگتن پست)». و یا «رسوایی معامله با ایران، بانک استاندارد چارلترد را رها نمی کند». طبق گفته رسانه های مختلف آمریکایی استاندارد چارلترد از طرق شعبه اش در آمریکا (نیویورک) مبلغ ناچیز و بی مقدار ۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار را برای ملاهای جانی در زمانیکه مورد تحریم بوده اند رد و بدل کرده است.



به راستی آیا این توهین به مردم و شعور خود مردم آمریکا نیست که چنین مبلغی را بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ که همه تواناهای دولتی برای رد یابی پولهای تروریستها به کار گرفته میشد، پنهان کرد؟ چه کسانی بر خلاف قوانین آمریکا از این معامله کثیف خبر داشته و دست به اقدامات قانونی نزده اند؟

براستی اگر اینهمه تراژدی غم انگیز و جانهای پاک برای رسوا کردن سیاست مماشات به عیان شکست خورده نبود، آنرا باید به عنوان طنز تلخ تاریخی در رابطه دولت آمریکا با ملتهای خاورمیانه و به خصوص ملت ایران نامید.

اولا: مبادا که فکر کنیم که لابی گران حرفه ای و کمپانیها و دلانان نفت با این وزارتخانه در ارتباط هستند!

ثانیا: ما ایرانیان باید به حسن نیت این وزارتخانه شکی نکنیم که استانداردهای قابل قبول بین المللی شان در رابطه با زندان لیبرتی با استاندارد چارلترد که در عین تحریم و قوانین سخت مجازات رژیم این مبلغ بسیار، بسیار ناچیز را آنهم در بیش از ۶۰,۰۰۰ واریز پول انتقال داده اند تطبیق داده شده است.

ثالثا: حتما توصیه اکید وزارت خارجه هم این میباشد که اصلا و ابدا فکر نکنیم که امریکا امکان پیگیری و کشف جابجایی قاچاق نفت رژیم را دارد. رژیم ایران یواشکی این کار را میکند!

رابعا: وزارت خارجه بعد از این همه موفقیت! در سیاست مماشات با این همه دستاوردهای بسیار بزرگ! با یک رژیم تثبیت شده! طرف است که حتی سران سپاهش مانند قاسمی معترفند که: «ما را هیچ کجا راه نمی دهند و شاه لااقل یک جایی داشت برود ما کجا را داریم؟» همچنان حرفش و سیاستش یکی است: مماشات، مماشات حتی الموت یا تا انقلاب مهدی ادامه دارد!

از مزاح که بگذریم باید این سه سؤال را در برابر وزارت خارجه قرار داد:

یک: تفاوت مردم تونس، مصر، لیبی، یمن، سوریه با ایران چیست و آیا مردم بپاخاسته سوریه و ارتش آزادی آن هم تروریست هستند؟
دو: مگر میشود در این دوران هم بند و بستها را لاپوشانی کرد؟
سه: چرا بهترین فرزندان و آزادیخواهان مردم ایران را برخلاف احکام مختلف دادگاههای خودتان در لیست نگه میدارید تا دستاویز مالکی برای حمله و سرکوب و کشتار و جابه جایی اجباری قرارگیرد؟
اشرفیان نماینده و رزمندگان آزادی همان ملتی هستند که صد و چند سالی است برای احقاق حقوقشان میجنگد، مردمی که معیارشان با همه آزادیخواهان جهان و از جمله آزادیخواهان آمریکایی مانند جفرسون، آبراهام لینکن و مارتین لوتر کینگ یکسان است و آن احقاق حقوق و داشتن زندگی آزاد در یک جامعه دموکراتیک مبتنی بر جدایی دین و دولت در کنار حسن همجواری با ملتهای همسایه است.
آیا فکر میکنید همچنان دنیا در زمان کودتای ۱۹ اگوست ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) باقی مانده و فقط زور، ظلم، تزویر و دروغ پیروز خواهد شد؟

* * * * *



تابلو «خامنه ای، مرگت فرا رسیده!» اثر منصور قدر خواه

جامعه جهانی منتظر چیست؟

همبستگی ملی - آذر ۱۳۹۱

فجایعی که در حال حاضر در منطقه خاورمیانه در جریان است وجدان بشری را بیش از هر زمان به درد می آورد و یک راه نهائی و عاجل را برای حساس ترین منطقه جهان از طرف سازمان ملل و کشورهای مهم جهان میطلبد .

جنايات و سياستهای مخرب حاکم وحشی و جنایتکار ایران علی خامنه ای و عواملش دیگر آنقدر عیان شده اند که حتی صدای فعال ترین مماشات گران با رژیم ایران مثل تونی بلر نخست وزیر سابق انگلستان را هم درآورده است.

همه آگاهان سیاسی میدانند که تونی بلر سالیان سال خودش و وزیر امور خارجه اش معروف به آیت الله جک استرا حداکثر تلاش برای نگهداری از رژیم فاشیستی مذهبی خامنه ای را داشت و بزرگترین خدمات را هم به این رژیم انجام داد، از جمله این که سازمان مجاهدین خلق ایران، قوی ترین اپوزیسیون دمکرات ایران، را در لیست سازمان های تروریستی اروپا برد و با مشکلات بسیار زیاد حقوقی درگیر کرد تا وقت و انرژی اپوزیسیون فعال و موثر را به راههای دیگر بکشاند.

در سال ۲۰۰۳ دولت بلر و جک استرا در بمبارانهای پایگاههای ارتش آزادیبخش ایران (که بی طرفی خود را در جنگ بارها اعلام کرده بودند)، باعث شهادت عده زیادی از آزادیخواهان مجاهد شد، نقش اساسی داشتند. اما حالا به دلیل جنایتهای بی پایان و سیاستهای مخرب خامنه ای در منطقه، تونی بلر در مصاحبه ای با سی ان ان به شکوه و شکایت از رژیم پرداخت و ضمن اعتراف به اینکه «رژیم تهران در پشت همه حوادث غزه قرار دارد» راه حل را با این جمله مشخص کرد که: «اگر تغییری در تهران صورت گیرد، من نسبت به وضعیت کل منطقه صد بار خوشبین

تر خواهم بود». او بر این نکته که بسیاری از مشکلات منطقه خاورمیانه ناشی از وجود منحوس رژیم وحشی و درنده حاکم بر ایران است تاکید کرد: «این مسئله تنها در مورد توانمندی اتمی نیست، بلکه به ثبات منطقه نیز مربوط می شود که همواره تمام خاورمیانه از جمله غزه را تهدید می کند».

در کنار فجایع غزه به کشتار بی رحمانه رژیم جنایتکار اسد که وجدانهای بیدار هر انسانی در جهان را به لرزه در میآورد هم بنگریم و فقط نگاهی به سیاستهای خامنه ای جلاد در رابطه با این قتل عام های روزانه بیندازیم.



خامنه ای ، ای جلاد
تا سرنگونی تام تمام رژیمت بسوز

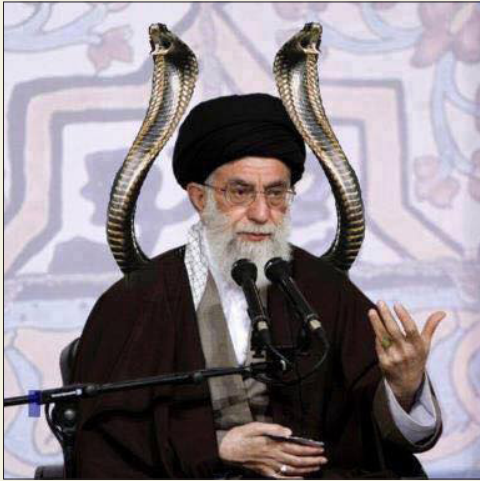
خامنه ای در آتش
اثر منصور قدرخواه

آنچه مسلم است و همه دنیا میدانند و به آن بعضا اعتراف میکنند اینستکه بدون حمایتهای رژیم حاکم بر ایران از جنایات اسد، ماهها پیش فجایع و کشتار در سوریه پایان یافته بود و اسد هم همچون دیکتاتورهای دیگر در تونس، مصر، لیبی و یمن سرنگون شده بود.

طبق گزارشهای مختلف از جمله خبرگزاری روسیه اسد خود حاضر به ترک سوریه بود. اما این فرستادگان خامنه ای بودند که او را به ماندن با حمایت کامل مادی و فرستادن قاتلان

پاسدار قانع کردند و اسد را در حقیقت در ادامه جنایات وحشتناکش یاری کامل رساندند. از آن به بعد هر خونی که در سوریه ریخته شد، مسئولیتش بیش از اسد با خامنه ای بوده است. به همین دلیل است که اپوزیسیون سوریه هرگونه مذاکره ایی را با رژیم خامنه ای رد میکند و آن را عامل جنایتهای رژیم اسد میداند.

خامنه ای که زمانی حمایت های جنایتکارانه اش را مخفیانه انجام میداد و فی المثل پاسداران اعزامی به سوریه را زائر مینامید و رژیمش



مدعی میانجیگری با بخشی از اپوزیسیون میشد، دیگر بعد از گذشت زمان و عدم توان در کتمان حقایق تمام پرده ها را به کنار میزند و امروزه علنا از قتل عام مردم سوریه حمایت کامل میکند: «چنانچه در هر کشوری، مخالفان از خارج آن کشور به سلاح مجهز شوند، بطور طبیعی، نظام حاکم نیز با آنها برخورد خواهد کرد».

یعنی همه قتل عامهای زنان و مردان و کودکان بی سلاح از نظر این جانی بالفطره مشروع است.

طبق اطلاعیه دبیرخانه شورای ملی مقاومت ایران به تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۹۱ خامنه ای به تازگی در یک جلسه درونی گفته است: «برای نجات سوریه و بشار اسد باید خطر را به جان خرید. آنجا خط مقدم است و ادامه مقاومت بستگی به ماندن بشار اسد دارد. بنابراین باید به طور همه جانبه آن را پشتیبانی کرد، در شرایط کنونی برای [رژیم] ایران، سوریه مهمتر از عراق و لبنان و هند و افغانستان و پاکستان است».

ولی فقیه علی خامنه ای که دیگر هیچ کس از جمله مزدورانش برای حرفهایش تره هم خرد نمیکند برای ادامه حیات ننگینش اسلحه و پاسدار و لباس شخصی و میلیاردها پول از کیسه مردم برای حفظ اسد میبخشاید و از هر جنایتی در حق مردم سوریه دفاع میکند. خامنه ای که خود عامل اصلی جنایات رژیم اسد میباشد و پاسداران ویژه اش دست اندر کار کشتار زنان و مردان و کودکان و سالمندان بیگناه و بی سلاح

سوری میباشند، در واکنش به اجلاس دوحه و پیشرویهای ائتلاف نیروهای مقاومت سوریه و به رسمیت شناختن نیروهای اپوزیسیون و ارتش آزاد این کشور، گروهی از مزدوران خود را در تهران جمع آوری کرد تا به خیال احمقانه خود از سقوط اسد جلو گیری کند.

خامنه ای کاملاً دقیق میدانند و احساس میکند که در دُمینو راه افتاده بعد از اسد نوبت مالکی و رژیم خودش میباشد. او برای فرار از بحرانهای مرگباری که سرپای رژیمش را فرا گرفته باز مثل گذشته مجبور به صدور بحرانهای مختلف است. در همین راستاست که در عراق مالکی غلام حلقه بگوشش به بحران سازی در کردستان و مناطق دیگر عراق مشغول است به طوریکه همسایه مهم عراق ترکیه مرتباً به نوری مالکی هشدار میدهد و نخست وزیر این کشور رجب طیب اردوغان، نوری مالکی را متهم میکند که کشورش را به سوی جنگ داخلی سوق می دهد.

رژیم فاشیستی مذهبی حاکم بر ایران که با بحرانهای مرگبار مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبروست در واپسین دوران حیات خود دست و پا میزند و طبق تجارب مختلف نشان داده که از مواضع ارتجاعی و سلطه طلبانه اش هرگز عقب نشینی نخواهد کرد. تنها برگ برنده اش هم به زعم خودش مهیب ترین سلاح ممکنه یعنی بمب اتمی میباشد. بر خلاف بازیهای رایجی که مبنی بر عقب نشینی با جامعه جهانی میکند همچنان برای دستیابی به بمبش تلاش بی وقفه دارد. سی و اندی سال تجربه نشان داده است که این رژیم به غیر از تسلیم جامعه جهانی در جهت برسمیت شناختن هژمونی اش بر منطقه و در نهایت در جهان به هیچ چیز دیگری راضی نمیشود و هیچ بسته تشویقی و غیره را هم به رسمیت نمیشناسد. این تنها و تنها راهیست که علی خامنه ای میبیند و به آن عمل میکند، اگر کسی میتواندست هیتلر را به عقب نشینی وادار کند میتواند این رژیم فاشیست مذهبی و شاگرد خمینی جانی الفطره را هم به عقب نشینی وادارد.

اما سؤال مهم در این رابطه، که حتی مماشاتگران دیروز هم به عدم

توان در تغییر رفتار رژیم به آن معترفند، اینستکه: چرا حق مردم ایران در رابطه با مقاومت مشروعی که سابقه آن بیش از همه دیگر کشورهای در حال قیام میباشد علنا به رسمیت شناخته نمیشود؟

و چرا با وجود بزرگترین حمایت نمایندگان کشورهای جهان (که بیش از یک میلیارد مردم جهان را نمایندگی میکنند) از شورای ملی مقاومت و خانم رجوی، این مقاومت سرفراز از طرف سازمان ملل و کشورهای قدرتمند جهان بعنوان نمایندگان واقعی مردم به رسمیت شناخته نشده است. آری اگر کسی به فکر نجات مردم جهان از خطرناکترین پدیده تاریخ بشری یعنی فاشیسم مذهبی در ایران است، بیش از اینکه درباره راه حل نظامی و عملکردهایی که در عمل به ضرر مردم ایران و منطقه است سخن پراکنی کند، باید حق مسلم و طبق قوانین بین المللی مشروع مقاومت مردم ایران در مقابل جانیان حاکم بر کشورشان را به رسمیت بشناسد.

خانم رجوی رئیس جمهور برگزیده مقاومت سالیان پیش در پارلمان اروپا این راه حل را در مقابل جامعه جهانی قرار داده اند که: مقاومت ما نه جنگ میخواهد نه مماشات. تنها خواست مقاومت به رسمیت شناختن راه حل سوم یعنی به رسمیت شناختن حق مقاومت مردم ایران است. در این راه حل بسیار خردمندانه که به نفع همه کشورها و ملتهای منطقه و جهان است، مقاومت ایران حتی مثل بسیاری از کشورهای دیگر که انقلابیونش خواستار اسلحه هستند آن را هم درخواست نمیکند، بلکه تنها و تنها خواهان به رسمیت شناختن حق مسلم و قانونی یک ملت، برای احقاق حقوق خود یعنی سرنگونی رژیم آخوندی و فراهم کردن شرایط یک انتخابات آزاد در کوتاهترین زمان ممکن است.

البته و صد البته این مقاومت همچون اشرفیان پایدار و مایه های افتخار ملت ایران و بشریت معاصر منتظر کسی نخواهند ماند و راه پایان دادن به این مصیبتها را تنها و تنها با قدرت خود به پیش خواهد برد. وظیفه این مقاومت و یارانش اینستکه جامعه جهانی را متوجه مسئولیتهايش، و

آنهم طبق قوانین بین المللی، کند. پس به جامعه جهانی باید گفت: به وظایف خود طبق قوانین بین المللی عمل کنید. پس از این همه تجربه های دردناک سی و اندی ساله که بهایش را مردم ایران، عراق، لبنان، افغانستان، سوریه و همه کشورهای اسلامی و در نهایت همه کشورهای جهان پرداخته اند دیگر منتظر چه چیزی هستید؟

آیا دیگر جایی برای شک و شبهه در مورد مواضع اعلام شده و هزاران بار تکرار شده مقاومت ایران مبنی بر ماهیت تروریستی و مخرب و غیر قابل تغییر این رژیم برای صلح و ثبات جهان وجود دارد؟



آیا هیچ روزنه امیدی بعد از این همه مذاکره و تلاش برای تغییر رفتار رژیم سرپا جهل و جنایت سفاکان و حيله گران وجود دارد؟ پس راستی رفتار شما را چگونه میتوان توجیه کرد؟ آیا به غیر از همکاری با این رژیم

برای ادامه حیاتش، نام دیگری میتوان بر این سیاستها گذاشت؟ تنها راه تعیین تکلیف نهایی با رژیم فاشیستی مذهبی خامنه ای و عامل اصلی اکثر بحرانها در جهان، حمایت از مقاومت مشروع مردم ایران و شورای ملی مقاومت است!

در خواست مردم ایران از جامعه بین المللی اینستکه: کلیه سفارتهای جهل و جنایت رژیم ایران را ببندید و به جای این رژیم وحشی نمایندگان واقعی مردم ایران که بیش از ۱۲۰ هزار شهید در راه آزادی کشورشان داده اند یعنی شورای ملی مقاومت را، همچون نمایندگان پارلمانهای مختلف جهان که بیش از یک میلیارد مردم جهان را نمایندگی میکنند، به رسمیت بشناسید.

استعفا یا خودزنی سیاسی

همبستگی ملی، ۲۴ خرداد ۱۳۹۲

هوا بسیار بسیار گرم بود. کولر ماشین توان خنک کردن آن هوای کویری را نداشت و من هم نمیتوانستم پنجره را پائین دهم. صرفاً این گرما من را به یاد دوستان مجاهد در زندان و در حقیقت به قول جولیان، شهردار سابق نیویورک قتلگاه لیبرتی می انداخت.

از خود می پرسیدم که قهرمانان و ناجیان ملت ما در آن آلونکهای فلزی که بدنه آن خود عامل هدایت گرمای نزدیک پنجاه درجه بغداد است با آن همه محدودیتها و کمبودها و بیماریها چه میکنند؟ اسفالت در حال پختن بود و من در فکر بیمارانی بودم که بعد از سالیان سال مقاومت و پایداری در زندانهای رژیم و در شهر سرفرازیهای بی نظیر اشرف مجبور به قبول قول و قرارهای نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل برای انتقال به کشورهای دیگر بودند و به جایی منتقل شدند که بعداً مشخص شد یک اقامتگاه موقت نبوده و درحقیقت جهنمی است که ولی فقیه، مالکی به کمک نماینده سازمان ملل و آمریکا برای دست کشیدن این قهرمانان از مبارزه درست کرده اند.

داشتم به مجاهدینی فکر میکردم که در چه شرایط سختی با بیماریهای مختلف از جمله سرطان در نبرد بودند و همگی با چه اراده های آهنینی در مقابل دنیایی از سیاهی ها و تباهی ها مقاومت میکنند و پیام ایستادگی و حمله به نظام جهل و جنایت به مردم میدهند.

در آن گرما که برای من دهها راه برای فرار وجود داشت به یاد دوستانم در لیبرتی بودم که جز ایستادگی تا آخرش و سرنگونی نظام جهل و جنایت فکری در سر ندارند.

افکارم و احساساتم به این طرف و آنطرف میرفت و احساس عشق عمیق از این همه عظمت غرور در من متبلور میشد و همزمان در من

تنفیری از همه عوامل و ظالمان از نماینده سازمان ملل و ... در همراهی و همگامی با دیکتاتورهای خامنه ای و مالکی توسط کوبلر دور میزد و صحنه های رسوایی جنایت پیشه کوبلر که بعد از اعلام پایان کارش در پارلمان اروپا در پشت تریبون پارلمان اروپا به وراجی میپرداخت و با



وقاحتی غیرقابل وصف برای خالی کردن تمامی عقده های ناشی از افشاگریها و فریاد اعتراض ایرانیان آزادیخواه در هنگام ورودش به تکرار حرفهای رژیم و مزدوران رژیم میپرداخت که مجاهدین خودشان ناقض حقوق بشر هستند.

اما این افکار مرا به جای دیگری هم فرو برد و خشم تمام وجودم را فرا گرفت از اینکه یکی از دوستان سابق (اسماعیل بی وفا یغمایی) که دیگر برایش رژیم و جنایاتش هیچ مهم نیست و همه

را در یک کینه توزی کور به سازمان مجاهدین به باد فراموشی سپرده است، با ادعای بسیار رذیلانه کشتن مجاهدین به دست خود درحقیقت به سابقه خود یک تیر خلاص میزند.

در گرما گرم این افکار بودم که ناگهان دوست و هم‌رزم شوراییم آقای منصور لوائی به من زنگ زد و پرسید آیا از استعفای روحانی و قصیم از شورا خبر داری؟ پرسیدم از کجا میگی؟ منصور گفت از فیس بوک مطلع شدم و من هم باور نمیکنم، میخواستم بدانم تو خبر داری چون الان ساعت دو شب اروپاست و نمیخواهم کسی را بیدار کنم.

گفتم اینان که همه جا پشتیبانان مجاهدین و مدافع شورای ملی مقاومت بودند و بیش از همه در شورا و تلویزیون سیمای آزادی وقت

سخن گفتن به آنها اختصاص داده میشد. آقای لوایی گفت من هم باورم نمی شود.

روزهای قبلش در فیسبوک و اینترنت با نامه و مطالب یک تواب خود فروخته (مصدقی) که ناگزیر نقاب از چهره کنارزده، روبرو شده بودیم. بعد هم آن افتضاح اسماعیل یغمایی! اما وقتی کمیسیون قضایی شورا اطلاعیه داده و آنها را به چالش حقوقی فراخوانده بود همه این ادعاهای پوچ به باد فراموشی سپرده شده و هیچ عکس العملی نشان نداده بود، چرا که خودش میدانست که اگر حرفش درست میبود و حتی یک موردش قابل استناد بود و رژیم و لابیستهایش با تمام قوا دنبالش بودند، دادگاههای مختلف اروپا و آمریکا مجاهدین را از لیستهای تروریستی دولتهایشان در نمی آوردند بلکه آنها را تحت پیگرد قضایی هم قرار میدادند.

شنیدن این حرف از کسی که به هر دلیلی نتوانسته در اشرف بماند و به قول خودش نتوانسته «مجاهدگونه باید زیست، مجاهد گونه باید جنگید» را نه در حرف و شعر بلکه در عمل انجام دهد و حتی نتوانسته بود در شورا تنها جبهه جدی مخالف رژیم آن هم در اروپا به فعالیت بپردازد، برایم بسیار سخت و تأسف آور بود. اما حالا این استعفا چه معنی داشت و چه ارتباطی با توایین و نادمین داشت؟ چرا این دو نفر که نزدیک به دو دهه آنها را میشناختم باید اینطوری خودزنی سیاسی کنند و تمامی سوابق خود را در این مرحله بسیار حساس بر باد دهند؟ خود را به اولین کامپیوتر ممکنه رساندم تا ببینم موضوع چیست و مستقیم به سراغ فیس بوک کریم قصیم رفتم و با تعجب و تأسف فراوان متوجه شدم که خبر درست است. موقع فهم و تحلیل رسید. نمیخواستم خشمی یا حتی احساسی مرا فرا گیرد. میخواستم بیشترین امتیازات را به این اعضای مستعفی بدهم و شورا و مجاهدین را به محاکمه بکشم تا از حقیقت سر در آورم.

خوب اینان ایراداتی دارند، انتقاداتی دارند، پیشنهادهاتی دارند، باید مورد بحث

و بررسی قرار گیرد.

با شناختن از شورای ملی مقاومت و روشهای پارلمانی در کشورهایی که عمری در آن سپری کردم میخواهم مشکلات را دریابم.

اول اینکه موضوع چیست؟

از یک طرف یک رژیم با آن همه سابقه قتل و کشتار شکنجه و جنگ، فقر فساد و فحشا و هزاران مصیبت و آن هم نه فقط برای مردم ایران بلکه کل جهان و از طرف دیگر با یک اپوزیسیونی که با دنیایی از نامردیها و سرکوبهای متفاوت روبرو بوده است اما به هیچ قیمت حاضر به دست برداشتن از مقاومت نبوده است و تا نفر آخر حاضر به جنگیدن است.

دوم چه کسانی نقش آفرین این مسأله هستند؟



مسلماً این آقایان مستعفی کسانی هستند که میدانند چه میکنند و بسیار واقفند که تأثیرات این عملشان در زمینه های سیاسی چیست. مثلاً بی شک اینان میدانند که این یک ضربه به شورای ملی مقاومت و مجاهدین در لیبرتی که در حال تهدید مجدد موشکی به سر میبرند و

اشرف و در نتیجه تنها آلترناتیو دموکراتیک در ایران در مقابل رژیم و آن هم در شرایط انتخابات نمایشی و مفتضح است!

مگر خودشان بارها در تبلیغ این تنها آلترناتیو دموکراتیک به ایراد سخنرانی و دفاع نپرداختند. آیا به اپوزیسیونهای یک شبه ناگهان اعتقاد پیدا کرده یا برخلاف امضا هایشان روی مصوبات و اساس شورا پشیمان گشته اند.

نمیخواستم پیشتر بروم و به نفوذ عناصر رژیم یا پیامهایی که خودم هم چندین بار دریافت کرده ام فکر کنم... بنابراین در این شرایط و اوضاع رژیم، از هر نظر بی شک این عمل (استعفا) تنها سود آورش رژیم در



حال سرنگونی است. رژیمی که هدفش نابودی همه اپوزیسیون و در رأس آن مجاهدین و شورا میباشند. رژیم بارها با اینکه مدعی گروهک بودن و نابودی مجاهدین است در کنار کشتارهای بزرگ و

شکنجه های غیر قابل وصف اولین و آخرین حرفش با همه کشورهای خارجی که تمایل تجارت از هر پرنسپی برایشان بیشتر ارزش دارد محدودیت یا حتی نابودی مجاهدین و نیروهای هوادارش میباشد. مگر بمباران و ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ فراموش شدنی است؟

اما احساس متناقضی هم مرا فرا گرفت و به سرعت به صورت فلش بک (خاطرات تصویری و صوتی و مشاهدات) به یاد حرفهای نسبتاً طولانی آنها در اجلاسهای شورا در نزدیک به دو دهه گذشته و در گفتگوهای تلویزیونی و حرفهای خصوصی افتادم و یاد می آمد که آنها موقع حمله اعداد مقاومت به مجاهدین از آنها دفاع میکردند و یاد می آید که کریم قصیم یکبار جلوی دوربین به دلیل علایقش به مجاهدین و حمله توسط فرد دیگری که خواستار نگه داشتن مجاهدین در لیست تروریستی

آمریکا بود هیستریک و عکس العملی برخورد کرد، طوری که در مقابل تفسیرهای محترمانه اما منتقدانه دوستان مقاومت در صفحه فیس بوکش از خودش هم انتقاد کرد.

من از خود میپرسیدم پس این همه علایق آن هم در شرایطی که هر لحظه ممکن است لیبرتی با موشکهای رژیم مورد هدف قرار بگیرد، کجا رفته است؟

به یاد دارم که کریم قصیم بعد از حملات وحشیانه نیروهای مالکی



به اشرف برخلاف معمول که خیلی خشک و به قول خودش سیاسی بود در جلسه شورا بسیار احساساتی شده و اشک ریخت و حاضر به اهدای مسئولیت کمیسیون محیط زیست به رفقاییش در اشرف شد. آیا جان عزیزانی که خود او در سوگشان بعد از حملات به اشرف می گریست و آنها

را به خاطر قهرمانیشان می ستایید ناگهان اینقدر بی مقدار شده است؟ پس اوضاع درب و داغان رژیم و بن بستهای رژیم که صحت مواضع سه دهه همین مقاومت و مسئول شورا را نشان میدهد و آقایان بارها در مورد آن سخنرانی و مصاحبه کرده اند، کجا رفته است؟

همه اخبار و اتفاقات کشورمان صحت بن بستهای پیش بینی شده همین شورا ست. به راستی چه کسی با افشاگریهایش برنامه اتمی و تروریسم رژیم را افشا کرد؟ چه کسی رژیم را به این روزی که در آن به سر میرد نشاند و بالاخره چه کسی برنامه و طرح عملی برای فردای ایران دارد؟

ضربه همان جمله اول است. آیا این میتواند ضربه به تنها آلترناتیو دموکراتیک را با همه حرفها که در این توضیح نوشته شده است، جبران کند؟ آیا مجاهدین یا شورا در حاکمیتند؟ آیا برنامه ده ماده‌ی خانم رجوی همان انتقادات این آقایان را جوابگو نیست؟ احساس مسئولیت کجاست؟



این نکته واضحتر از آن است که نیاز به تشریح داشته باشد، هر آدمی مسئول رفتار خویش میباشد و باز نیازی به توضیح نیست هر فردی آزاد است که تا آنجا که به کسی یا آزادی و منافع کسی لطمه نزند برای خویش راه و روش زندگی و مسیرش را تعیین کند. مثلاً با کسانی هم پیمان باشد یا از کسانی فاصله بگیرد. اما وقتی تصمیم به اتحادی میگیرد این اتحاد یک احترام متقابلی را ایجاد میکند و مسلماً یک الزاماتی را هم به دنبال دارد که متقابل است و یک طرفه نمیتواند

باشد. این هم از نظر اخلاقی و هم از نظر حقوقی بسیار مهم است که انسان با دیگران همان رفتاری را داشته باشد که خود انتظار دارد دیگران با او رفتار کنند.

خوب می‌خواهم از آقای روحانی و آقای قسیم چند سؤال ساده بکنم. البته حق شما می‌باشد که می‌خواهید چیزی را تغییر بدهید و در محیط دموکراسی از امکانات و مکانیزم آن همه استفاده‌ها را هم بکنید.

سؤالات مستقیم: کی شما محدودیت برای صحبت در جلسات شورای ملی مقاومت و یا حتی رسانه‌های مقاومت داشته‌اید؟ کی نتوانسته‌اید انتقادات و یا پیشنهاداتتان را مطرح بکنید؟

تا آنجا که من در حدود ۱۷ سال عضویت در شورا شاهد آن بوده‌ام شما از تمام جلسات برای اظهارات نظر ماکزیمم استفاده را میکردید و حتی برای شما وقت بیشتری از دیگران اختصاص می‌یافت، طوری که باعث کمبود وقت برای دیگران میشد. شما به اندازه کافی هوشیار هستید و میدانید دشمن در همه سالها و در همه جای این جهان مترصد ضربه زدن است و طبق حرفهای خودتان حتی در متن استعفا نمی‌خواهید دشمن از این استعفا سوء استفاده کند و جبهه خلق گسترده‌تر و مستحکم‌تر شود. آیا با توجه به این نمیتوانستید در درون شورا قبل از اعلام استعفا، آن را کتباً یا شفاهاً اعلام دارید و بعد از مراحل قانونی و نرسیدن به اهدافتان استعفای خود را اعلام دارید؟ اگر حق با شما بود، شاید دیگر اعضای شورا را هم مجاب مینمودید که جای بهتری بیرون شورا و جریان بهتری برای سرنگونی و پایه‌گذاری دموکراسی در ایران وجود دارد.

شواهد نشان میدهد که شما با همدیگر هماهنگ کرده‌اید و حتی از نزدیکترین دوستان شورایی خود این استعفا را مخفی نگه داشته‌اید؟ مگر خواستهای شما خواستهای دموکراتیک و به حق نمی‌باشد، این مخفیکاری برای چه بوده است؟

آیا واقعاً نمیشد این انتقادات، پیشنهادات شما که عامل جدائی تان

از شورا می‌باشد و آن هم نزدیک سه دهه را در دو سه هفته آینده در اجلاس میان دوره یی شورا بیان کنید؟
آیا این مخفی نگهداشتن و بلافاصله از طریق سایتها انتشار دادن یک روش دموکراتیک و احترام به حقوق همزمانان می‌باشد؟
آیا این تصمیم نشان از احساس مسئولیتی در مقابل همزمان سابقان، اعضای مجاهدین در اشرف و لیبرتی یا شورا و مهمتر از آنان سرنوشت مردم ایران دارد؟

آیا شما از استفاده رژیم از این مسئله بی خبر و بی تجربه اید؟
راستی شما با حرفها و مقاله ها و موضعگیریهایتان در دفاع از شورای ملی مقاومت در دفاع از اشرفیان در دفاع از مسئول شورا آقای رجوی و خانم رجوی چه میکنید؟

همانطور که شما بارها و بارها نوشته و گفته اید، شورای ملی مقاومت سالیان سال جبهه و ائتلاف اصلی در مقابل رژیم فاشیستی مذهبی بوده است و دستش برای همکاری برای همه کسانی که به آرای مردم یعنی جمهوریت (از هر نوع آن ایرانی و دموکراتیک) و نفی دیکتاتوری از هر نوعش (شاه و یا شیخ) دراز است. چه کسی خواسته با مجاهدین و شورا یا با جبهه همبستگی همکاری کند و کسی مانع او شده است. مگر پیوستن به یک جبهه داوطلبانه نیست؟ اما شما از طرح جبهه همبستگی و مسائل دیگر بهانه سازی برای خنجر زدن به مقاومت را مد نظر داشتید. تا آنجا که به یک واقعیت سخت بر می‌گردد این شورا هیچ رقیب واقعی ندارد.

البته همه میدانند که بار اصلی شورا و همچنین مبارزه را سازمان مجاهدین بر دوش دارند و به همین دلیل در تمامی تصمیم گیریها هم این سازمان به دلیل بهایی که می‌پردازد نقش اصلی را دارد. اما شما میدانید که در تمام طول حیات شورا هیچ سازمان یا عضوی حقوقش پایمال نشده است و جدایی ها از شورا یا به خواست افراد یا جریانات یا به خاطر نقض تعهدات و پرنسیپهایی (مثل مذاکره با رژیم) بوده که

اساس و فلسفه وجودی این شورا در مقابل رژیم بوده است. البته این موارد از نظر قانونی و حقوقی به رأی خود شما بوده است. حالا میخواهید زیر امضاهای دیروزتان بنزید دیگر ربطی به شورا و اعضای آن ندارد.

حتماً شما که مدافع دموکراسی و روشهای قانونی آن هستید، نمیتوانید وزن سازمان مجاهدین و مایه گذاریش را نفی کنید، اما آیا روشها و اسلوب دموکراسی توسط مجاهدین علیه شما یا کسان دیگر نقض شده است؟ لطفاً مواردش را ذکر بفرمایید.



من شخصاً مجاهد نبوده و اعتقادات مذهبی ندارم، اما بزرگترین افتخار من در زندگی در کنار مجاهدین خلق ایران بودن است. آنان که با وجود اعتقادات مذهبی و اسلامی شان، که البته آنتی تز اسلام ارتجاعی و بنیادگراست، به جدایی دین از دولت اعتقاد دارند و عملاً هم آن را اثبات کرده اند، آنانی که همه آحاد ملت را با هر نوع فکر عقیده ای برابر

میدانند، آنانی که شورا و دموکراسی را نه تنها پایه گذاری کرده اند بلکه به تنهایی همه امکانات سازمانشان را برای دادن تریبون به ما اعضای شورا پیش کش کرده اند. آنانی که برنامه هایشان صرفاً حرف نیست بلکه پشتیبان حرفشان اعمالشان و بهتر بگوییم جانمایه و هستی و فداکاری بی نهایتشان است.

راستی شما در مقابل این امکانات فراوانی که دریافت کردید، چه پاسخی به آنها داده اید؟ آیا واژه نمک ناشناسی برای شما تعریف ضعفی از رفتارشان یا بهتر بگوییم خیانتشان نیست؟

اختلاف عقیده یک چیز طبیعی است و در صورت اعتقاد عملی به دموکراسی راه حل دارد. آری شاید من در نقاطی با مجاهدین اختلاف عقیده داشته باشم اما در شرایط جنگ تمام عیار با آنها در یک جبهه هستم و به هر قیمت با آنها میمانم. مطمئنم فردا آنها نه تنها من را در گفتن حرفم محدود نخواهند کرد بلکه همه چیز بر اساس دموکراسی، حقوق بشر و قوانینی که نمایندگان واقعی ملت وضع خواهند کرد، پیش خواهد رفت. پس باید افتخار کرد که به احقاق حقوق ملت از طریق شورای ملی مقاومت و ارتش آزادی خواهیم رسید.

به اعتقاد عمیق من مجاهدین و شورا با دنیایی از دشواریها انسانیت را احیا کرده اند و در آینده بسی فراتر از گذشته خواهند کرد. چرا که به حقیقت و انسانیت اعتقاد قلبی و عملی دارند و آن چیزی که به دلیل این فداکاریها و پایداری نه تنها برای مردم ایران بلکه همانطور که من از کشورهای مختلف شنیده ام برای مردم کشورهای به پا خواسته منطقه امید بخش و نوید دهنده بوده اند و هستند.

ضمناً در مورد سوریه که هیچگاه شما آنرا عنوان نکرده اید من خود شاهد گفتگویی بین آقای رضایی معاون دبیرخانه شورا با یکی از رهبران اپوزیسیون سوریه در بروکسل بودم که از آقای رضایی برای صحبت با کاترین اشتون مشاورت میخواست و آقای رضایی که مقدم بر هر چیز تلاش داشت ضرورت مرزبندی و تصفیه صفوف مقاومت و اپوزیسیون

سوریه را از جریانهای بنیادگرا خاطر نشان کند، به وی گفت اگر شما جدایی دین از دولت را مطرح کنید نیروهای بنیادگرا از صفوف شما زدوده خواهند شد، حالا شما (دونفر مستعفی) ادعا میکنید که مجاهدین یا شورا از این جریانات دفاع میکنند؟ آیا اینقدر بیگانگی با مجاهدین بعد از نزدیک به سه دهه میتواند وجود داشته باشد؟



در کنار مجاهدین بودن و عضویت در شورای ملی مقاومت یک افتخار مشترک و بسیار بزرگ و غرور آفرین برای همه اعضای غیرمجاهد در شورای ملی مقاومت و از جمله افتخارات شما قبل از استعفای بسیار شک برانگیزتان بوده است. ببینیم شما همچون دیگر مستعفیان و اخراجیان با طرحهای نوتان به کجا خواهید رسید، در صحنه سیاسی و در رویارویی واقعی با فاشیسم مذهبی حاکم بر میهن مان چه خواهید کرد و در کجا خواهید ایستاد، جواب تاریخ و مردم را چه خواهید داد و تاریخ با این افتضاح بزرگ چه قضاوتی درباره شما خواهد کرد؟

سخن آخر: به دوستانی که در حال تدارک گردهمایی بزرگ مقاومت در پاریس هستند درود میفرستم و از صمیم قلب تبریک میگویم و همه هموطنانی را که آزادی ایران و ایرانی را خواستارند به شرکت در این بزرگترین رژه سیاسی و مردمی علیه آخوندهای حاکم و به سوی آزادی فرامیخوانم.

شورای ملی مقاومت وارث تاریخی مبارزات مردم ایران است و پاسخ و راه حل واقعی مسائل و نیازهای مادی و معنوی مردم ایران است و خانم مریم رجوی رئیس جمهور برگزیده این مقاومت با برنامه ده ماده ای خود مبتنی بر طرحها و مصوبات شورای ملی مقاومت، نوید بخش ایران آزاد و پیشرفته فرداست. با شرکت هرچه گسترده تر در گردهمایی بزرگ ۲۲ ژوئن در ویلپنت، باید فریاد دادخواهی مردم ایران را هر چه رساتر به گوش جهانیان برسانیم که آزادی ایران، بشارت رهایی مردم جهان از پدیده شوم بنیادگرایی و تروریسم فاشیسم مذهبی هم هست.

پیش به سوی گردهمایی بزرگ ویلپنت
پیش به سوی آزادی.

* * * * *



یک تابلو از آثار منصور قدر خواه

وحشت بیکران رژیم مستاصل خامنه ای
از فیلم پیدایش و تولد ترور

سایت همبستگی ملی - ۱۶ اسفند ۱۳۹۲

دوستانم از طریق ایمیل و فیسبوک از من سؤال کردند که آیا مطالب خودفروختگان به رژیم را در مورد فیلم «تولد ترور» میخوانی؟ من هم در جوابشان نوشتم این سرسپردگان که منطقشان، منطق جلادان و عاملان همه مصیبت‌های ماست آیا ارزش دارند که حتی یک ثانیه بر مطالب سراپا خائنه شان توجه شود؟ کسانی که آگاهانه وعامدانه میخوانند عامل اصلی مصیبت‌ها و دردهای بیکرانی که بر سر نزدیک به هشتاد میلیون ایرانی و مردمان کشورهای دیگر مثل عراق سوریه در اثر این حاکمیت منحوس و نکبت بار می‌آید را در ببرند. در حالیکه معلوم است دشمن اصلی مردم ایران کیست و چه کسی روزانه این همه اعدام و شکنجه میکند.

من عمیقاً معتقدم، این خودفروختگان و متعفن‌ترین افراد ارزش وقت گذاشتن ندارند چرا که آنها گوش به فرمان دشمن جنایتکاری هستند که همه چیز را به نابودی کشانده است و اینها هم برای خدمت به دشمن کار اصلی‌شان تضعیف اپوزیسیون به نفع رژیم سرپا جهل و جنایت است. پستی‌شان در حدی است که من آنها را به کرم‌هایی که در معده خونبار آخوندهای آدمخوار جا گرفته‌اند و از طریق این معده متعفن خون مردم را می‌مکنند و استفراغات دشمن را باز نشخوار میکنند تشبیه‌شان میکنم...

دوستانم گفتند: الان کرهماهنگی آغاز شده و باید عکس‌العمل دشمن را بدانی که چقدر از فیلمی که در حال درست کردنش هستی دچار ترس وحشت شده و تشویق خواهی شد که داری کار درستی میکنی...

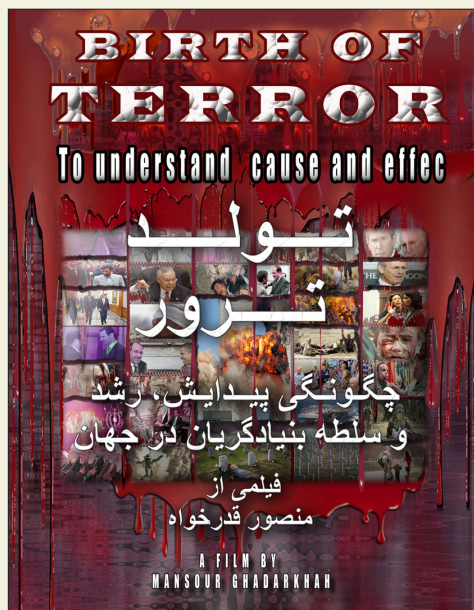
من نه به معجزه و نه چیزهای خارق‌العاده اعتقادی ندارم اما باور کنید با وجود بیماری دردآوری که داشتم، حالم از خواندن این اراجیف

بهتر شد و بر خود افتخار کردم که خوب به خال زدم و عزم جزم کردم که این فیلم را با هر مشکلی که سر راهم قرار بگیرد به سر انجام برسانم.

خوشبختانه شخصیت‌های آزادیخواه متعددی مرا در این راه حمایت کرده اند و رژیم از این بابت هم بسیار خشمگین است و هتاک‌ی را علیه آنها هم شروع کرده است.

آری اتحاد و همبستگی ماست که دشمن تاب تحملش را ندارد و در این نقطه اهمیت اتحاد آزادیخواهان مشخصتر میشود و نشان میدهد تنها راه نجات ایران از این جرثومه های پلید و پست که هیچ چیزی جز سلاخی حقیقت و انسانیت نمی شناسند اتحاد است، اتحاد است اتحاد.

من برای هر کس با هر عقیده و مرامی که مدافع آزادی، کرامت انسانی و عدالت



است احترام قائلم و اگر کسی از مبارزه به هر دلیلی خسته شد را هم میتوانم بفهمم اما کسی که جبهه عوض میکند و در ضدیت با اپوزیسیون اصلی که در صحنه فعال است و جانفشانی میکند، به دشمن می‌پیوندد دیگر برای من قابل احترام و تحمل نیست و حاضر نیستم با هر سابقه دوستی با آنها در ارتباط باشم. من همچنانکه سالها پیش در مقاله ای نوشتم آنها را منفورتر از شکنجه گران و قاتلان رژیم میدانم. من معتقدم به هر کس و هر جریانی میتوان انتقاد کرد، اما زدن مارک‌هایی که نشانه از دشمن دارد و همه دروغ و عاری از حقیقت و بنابراین قابل اثبات نیست،

کاری بس خیانتکارانه می باشد و برای پاسیو کردن توده های مردمی است که زیر ستم و سرکوب آخوندها له میشوند. به این جهت من معمولاً به این مزخرفات و یاوه ها تا آنجا که علیه خودم گفته میشود اهمیتی نمیدهم.

برای من وقتم سرمایه بسیار بزرگی است که دوست دارم در اختیار مبارزه جدی و در اختیار ستمدیدگان قرار دهم. تنها و تنها از این طریق میتوانم احساس انسان بودن داشته باشم.

در حالیکه احساس تعهد روی روشننگری درباره خطرناکترین پدیده تاریخ بشری یعنی فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران را میکنم واقعاً سرکله زدن با دست پروردگان دسته چندم وزارت اطلاعات اتلاف وقت است! البته هدف این خود فروختگان از نوشتن این لاطائلات و فحاشی ها این است که من از مسیر اصلی ام دور شوم و دست از مبارزه فرهنگی با دشمن غدار و دزد همه چیز مردم و کشورمان بردارم.

اینان که دست گوبلز را در دروغ های بزرگ و اوج وقاحت بسته اند هدفشان کند کردن مبارزه علیه رژیم و لجن پراکنی علیه هرکسی است که اهل جنگ با رژیم میباشد. به این جهت ، من هم این مقاله را نه برای این کرمهای خونخوار در معده دشمن، بلکه برای هموطنانم مینویسم که با روشهای دشمن آشناتر شوند.

سال های پیش فردی که هنوز دگردیستی کامل را برای چرخش به سمت رژیم شروع نکرده بود و او را دوست خود میدانستم با چند سؤال مشخص آچمز کردم و او که هیچ جوابی نداشت تصدیق کرد و فقط دلخوری های شخصی اش مانده بود. دلخوری هایی که در طول سالیان تبدیل به یک غده چرکین سرطانی شد و او را به ناکجا آباد ساخته شده رژیم و وزارتش فرو برد.

در آزمون از او پرسیدم اگر دعاوی دشمن علیه مقاومت ما درست است، اولاً چرا این چند هزار نفر (اشرفی) همچنان این انضباط آهنین

را دارند، مگر میشود در زمانیکه اینها در محاصره اند کسی را به زور نگهداشته و شکنجه کنند و او همچنان مبارزه کند؟
ثانیا با وجود دستگاه قضائیه در کشورهای مختلف اگر اتهاماتی که به مجاهدین میزنند حقیقت داشت چرا جرئت نمیکند به خاطر این اتهامات از آنها شکایت کرده و آنها را به دادگاه بکشانند؟
مگر دولتهای اروپایی و آمریکای و مهمتر خود رژیم برای نگه داشتن مجاهدین در لیست تروریستی مصر نبودند؟
اگر مدرک جدی داشتند چرا نتوانستند آنها را محکوم کنند. پس همه اش دروغ و ساخته پرداخته وزارت اطلاعات است.



این فرد که حالا دگردیسی اش کامل شده در آنزمان منطقی بودن استدلال مرا تصدیق کرد، اما بعدها خودش به بازنشخوار حرفهای وزارت اطلاعات برای آماده سازی قتل عام در اشرف و لیبرتی پرداخت.
از این فرد در آنزمان پرسیدم آیا مبارزه در این شرایط که اشرفیها خلع سلاح هم شده اند سخت تر نیست؟ و او تأیید کرد که هست، و بعد

برایش گفتم به نظر من جدا شدن هرکس در این شرایط سخت و طاقت فرسا چیز عجیبی نیست و عجیب مقاومت کسانی است که اینطور جانانه ایستاده اند ولی چرا از کل کسانی که از همین مجاهدین جدا شده اند فقط اندک افراد این اتهامات سخیف و بدور از واقع را میزنند و بقیه شان



در همین خارج کشور بدون اینکه تحت هیچ فشاری باشند از طریق شرکت در فعالیت های ضد رژیم و در چارچوب همین سازمان نشان میدهند که به راه آنها وفادارند؟ آیا دشمن با این همه امکانات کسی را نمیتواند بخرد؟ او تایید

کرد که که وزارت بی کار ننشسته است و هر کاری که از دستش بر بیاید بر علیه دشمن اصلی اش یعنی مجاهدین میکند و منجمله تعدادی را مزودر خودش میکند.

اما ای وای که همه این دیالوگها و منطق آنروزها، فراموش شد و این فرد دگردیسی شده تمامی وجود و افکارش را در اختیار آخوندهای ضد بشریت قرار داده تا مبادا آنها سرنگون شوند، چرا که میترسد که با سرنگون شدن آخوندها، ماهیت خود و خنجرهای زهرآگینش عیان شود. واقعیت این است که من بعد از خواندن دقیق لاطائلات رژیم علیه فیلمی که در حال ساختنش هستم برایم ثابت شد که رژیم و وزارت اطلاعاتش خوب اهمیت فیلم مرا که مستقیم به آنها مربوط میشود گرفته اند و میفهمند با خلق یک فیلم مستند درمورد پیدایش و تولد ترور چه جوی علیه آنها برانگیخته خواهد شد و چطور سیاست که مماشات که حیات رژیم به آن وابسته است زیر ضرب خواهدرفت. برخلاف چرندیات این خائنین (که من آنها را کرم های حریص در

معهده خون آشامان ایران و منطقه مینامم) من در این فیلم از هیچ کسی فرمان نگرفته و به هیچ چیزی بغیر از حقیقت و وجدان خودم التزامی ندارم. این فیلم سالهاست با من است و من بیش از چندین هزار صفحه تحقیق در مورد آن بعمل آورده ام، هر چند که برای من یاری خواستن از دوستانم چه به صورت فردی و چه سازمانی نه تنها عیب و ننگ نیست بلکه افتخار نیز میباشد که از رفیق، دوست و همسنگرم برای هدفی که دارم پول در خواست کنم. اگر مزدوران رژیم که بارها افشا شده اند پول مکیدن خون مردم ایران را از او میگیرند برای ما که سرمایه ای به غیر از شرافت مبارزاتی و حقیقت هیچ چیز نداریم باعث افتخار است که از دوستان و همزمانمان در یک کار مبارزاتی و فرهنگی به طرق مختلف مدد بخواهیم. ننگ بر خائینی که تنها هدفشان نگه داشتن وضع موجود برای هشتاد ملیون ایرانی است.

اما در ورای این پستی ها، خونخواران گوش به فرمان ولی فقیه، مزدوران رژیم جهل و جنایت به این جهت از درست شدن فیلم «تولد ترور» همچون اربابشان خامنه ای جنایتکار به وحشت افتاده اند که از تأثیرات چنین آثاری باخبرند و سابقه فیلم قبلی من «ردپای ترور» که در سالهای تحقیق و بررسی دادگاه میکونوس درست شد را میدانند و واقف هستند که تأثیر آن روی رأی دادگاه میکونوس چه بود. همان دادگاهی که خامنه ایی، رفسنجانی، ولایتی، فلاحیان، محسن رضایی را به عنوان عاملان قتل نه تنها برای قتل در رستوران میکونوس بلکه برای فرمان قتل ایرانیان مخالف در اروپا محکوم شناخت و به یاد دارند که بعد از حکم آن دادگاه، سران این رژیم دیگر نتوانستند از ایران خارج شوند، چرا که حکم جلبشان از طرف اینترپل صادر شده بود.

بدنیست به اطلاعاتان برسانم که بعد از نمایش فیلم «ردپای ترور» از تلویزیونهای آلمان و فرانسه، «آرته» و «ان دی آر»، رژیم سفرای دو کشور اصلی اروپایی و طرف حساب تجاری اش یعنی آلمان و فرانسه را احضار کرد و شدیداً به آنها اخطار داد و خواستار توقف همکاری من با تلویزیونهای

این دو کشور شد.

در آن زمان روزنامه های اصلی رژیم بر علیه دادگاه میکنونوس و بر علیه فیلم رد پای ترور که کلا مدارک و اسناد محکمه پسند و از نظر حقوقی کاملاً روشن ارائه کرده بودند مقالات زیادی نوشتند.

دادگاه میکنونوس در شهر برلین در کنار تحقیقات سه ساله و نیمه اش، این فیلم را سندی بسیار محکم ارزیابی کرد و همانطور که نوشتم اصلی ترین سران این رژیم را به جرم شرکت در ترور محکوم ساخت.

همان زمان زوزه های رژیم و عواملش در لباس های مختلف از جمله لباس روشنفکران به اصطلاح چپ در رسانه های اروپایی گوش فلک را کر میکرد، همان زالوهای روشنفکری که امروزه از روحانی شیاد و جنایتکار حمایت میکنند آنزمان با آمدن خاتمی به چشم مردم خاک می پاشیدند و در تئوریزه کردن سرکوب جلادان حاکم و تیز کردن تیغ آنها برگردن قربانی فعال بودند و البته حربه اصلی آنان سلاخی حقیقت و بنیادهای مقاومت در برابر ظلم و ستم آخوندی بود. همین به اصطلاح روشنفکران در آنزمان به فرمان رژیم با نوشتن نامه های فراوان و زدن انواع و اقسام اتهامات از پخش مجدد فیلم رد پای ترور که دوبار پخش شده بود ولی قرار بود حداقل ۱۱ بار تکرار شود، جلوگیری کردند. آنها به دولتمردان پرطمع غربی هشدار دادند که پخش فیلم من باعث قطع معاملات پرسود اقتصادی شان خواهد شد. البته دول غرب با ارجحیت دادن به منافع اقتصادی در مقابل آخوندهای تروریست ضرر کلانی کردند و جهان را با تراژدی ۱۱ سپتامبر و تبعات بعدی آن مواجه ساختند.

متأسفانه سیاست مماشات غرب در مقابل جانیان حاکم بر ایران، برای مردم ایران و منطقه و کل دنیا بسیار فاجعه بار بوده است. دردهای بیکران مردم منطقه و جان باختن صدها هزار انسان بیگناه نتیجه این سیاست غلط درمقابل آخوندها است.

حالا مزدوران تعذیه شده از خون مردم قلم بدست میگیرند و مرا به خاطر حرامزاده خواندن مالکی که ثمره سیاست بسیار حماقت بار آمریکا

و نزدیکیش به رژیم خامنه ای است مورد حمله قرار میدهند. حقیقت این است که اینان همچون خفاشان فقط در تاریکی مطلق میتوانند به حیاتشان ادامه دهند. تحمل کوچکترین نوری را ندارند. با ساده ترین روش ها میتوان مزدور بودن اینان را تشخیص داد. اینان که ناگهان با فرمان اربابشان در وزارت اطلاعات از لانه های تنگ و تاریکشان دست به قلم شده اند و به بهانه عضویت من در شورای ملی مقاومت و همکاری من با اصلی ترین گروه اپوزیسیون که دوست و دشمن آنها را اصلی ترین و جدی ترین اپوزیسیون سرنگونی طلب میدانند مرا به رگبار دروغ و اتهام بسته اند. من به اینها میگویم که بروید به خونخواری ادامه دهید ولی بعد از سرنگونی مجبورید جواب خیانت ها و جنایتهايتان را دادگاههای بین المللی بدهید.



جهت اطلاع هم میهنان عزیز این نکته را هم می خواستم یادآور شوم که زمانی که فیلم رد پای ترور را میساختم رژیم که از ساختن یک فیلم بر علیه اش مطلع شده بود با عجله در اواسط درست کردن این فیلم یکی از نزدیکان من که اصلا آدم سیاسی نبود را سراغم فرستاد و به

او آموزش داده بود با تعریف و تمجید از کارهای هنری ام مرا تشویق به همکاری با رژیم در ازای یک رشوه ۶ میلیون دلاری کند. من که به درستی



فهمیدم جریان چگونه است، هنوز این فرد آشنا پیشنهاد رژیم را تمام نکرده و سخنش پایان نیافته بود نتوانستم بنشینم و از شدت عصبانیت بلند شدم و فریاد زدم: «تو هرچند به عنوان مهمان من آمدی ولی چون داری دشمن مردم ایران را نمایندگی میکنی دیگر مهمان نیستی و من با فرستادگان رژیم هیچ صحبتی ندارم. بین من

و رژیم دریا دریا خون و رنج و شکنج قرار دارد و با هیچ مبلغی با این رژیم سر آشتی ندارم».

به نظر من رژیم وعواملش با حمله به من سه هدف دارند:

یک: ساکت کردن من در مورد عامل اصلی مصیبتها مردم ایران رژیم که شخص خامنه ای است.

دو: ساکت کردن من درمورد سیاست ننگین مماشات که یکی از تعیین کننده ترین فاکتها برای استمرار حکومت جهل و جنایات و ادامه تروریسم در منطقه خاورمیانه و جهان میباشد.

سه: ساکت کردن من در مورد نقش اصلی سازمان مجاهدین در افشای عملیاتهای تروریستی و نقض حقوق بشر و برنامه اتمی این رژیم،

چون حضور فعال مجاهدین در صحنه داخلی و بین المللی برای رژیم مشکل بود و نبود بوجود آورده است. رژیم میدانند و هزاران بار اعتراف کرده از کجا وحشت دارد و به خاطر کارهای مؤثر مجاهدین، توپخانه لجن پراکنی اش را علیه مسئول شورا، رئیس جمهور منتخب شورا و سازمان مجاهدین خلق مستمر به کار میبرد و این کرمهای متعفن عوامل اجرائی اش هستند.

در پایان میخواستیم متذکر شوم که برخلاف ادعای همدستان و مزدوران و عناصر وزارت اطلاعات رژیم جهل و جنایت، این فیلم یک سفارش از طرف مجاهدین و رهبری آن نبوده است. من به دلیل شرایط دشواری که مقاومت در آن قرار دارد، نه تنها از سازمان مجاهدین کمکی درخواست نکرده ام بلکه از همه دوستان خواسته ام آن بخش از کمکها را به هیچوجه از سازمانهای سرنگونی طلب مثل مجاهدین کم نکرده و به من بپردازند. اما مسلم است که من از هر سند و امکان از جمله اطلاعات عمیق، معتبر و محکمه پسند که مجاهدین به من بدهند استفاده میکنم و به این مبارزه فرهنگی، در جهت افشای این پلیدترین پدیده تاریخی بشری و البته و صد البته برای پایان دادن به رابطه و مذاکره با این رژیم و در نتیجه تقویت همه جریانهای سرنگونی طلب که به اعتقاد من سازمان مجاهدین در نوک پیکانش بوده و میباشد افتخار میکنم.

به امید اتحاد همه نیروهای ملی، مردمی جهت سرنگونی آخوندهای جنایت کار و پایان دادن به مصیبتهای مردم ایران و منطقه.

* * * * *

وحشت دیوانه وار خودفروشان و تواب تشنه به خون
از سرنگونی محتوم رژیم جهل و جنایت

سالیان پیش وقتی یک "عضو مستعفی!" دیگر در شورا، به مقاومت پشت کرد و به ایران تحت حاکمیت رژیم خونخواران رفت و با جلا دادن و شکنجه گران که نام هابلیان بر خود گذاشته بودند، همنشین و هم صحبت شد و در پاداش این عمل خائنانه از طرف رژیم به ارث پدری و بسیاری از مزایای دیگر رسید، من مقاله ای تحت عنوان «چرا خائنین و شکنجه گران منفورند؟» نگاشتم.

شاید در اثر اشغال عراق و اتفاقات بعدی فکر کرده بود کار مقاومت و مجاهدین به پایان رسیده و از همین عدم شناخت و عبث بودن پندار، به طرف رژیم و طرفهای حساب غارتگر خارجی تمایل پیدا کرد و به آنجا رفت که لیاقتش بود. او البته می بایست در عمل همه حرفها، سخنرانیها مصاحبه ها و مقالات گذشته خودش را با ناسپاسی و نمک شناسی به فراموشی بسپارد که از جمله می گفت «مگر راه دیگری وجود دارد؟ تنها راه نجات مردم ایران، شورای ملی مقاومت است».

از همین رو در بیانیه تفصیلی شورای ملی مقاومت (۷ تیر ۱۳۹۲) خاطر نشان شده است که در اثر چنگ انداختن گشتاپوی آخوندی و سرویسهای پشتیبان بر اعضای شورا به منظور متلاشی کردن آلترناتیو مستقل و دموکراتیک، شورای ملی مقاومت یک مصوبه به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۸۵ به اتفاق آرا (از جمله با تأیید و امضای قصیم و روحانی) تصویب کرد.

این مصوبه پس از ظاهر شدن یک عضو مستعفی از شورا در ایران و انتشار عکسهای او در حین دیدار و گفتگو با مأموران وزارت اطلاعات، به شرح زیر به تصویب رسید:

« نظر به اینکه طبق بیانیه ملی ایرانیان و مصوبات الزام آور شورا مرزبندی قاطع با رژیم ضد بشری ولایت فقیه، عمده ترین معیار ارزیابی

ادعاهای افراد و گروهها و شناسایی دوست و دشمن و مبنای تنظیم رابطه با همه افراد و جریانهای سیاسی و جذب و دفع نیروهاست:

* طرد و تحریم کامل رژیم ولایت فقیه و همه همدستان آن، خط قرمز پیکار آزادی ملت ایران است.

* عبور از این خط قرمز که حصار حیاتی و مرزبندی ملی ایرانیان در برابر حاکمیت آخوندی است، از سوی هر فرد یا جریان سیاسی هرچند سابقه یا داعیه مخالفت با رژیم داشته باشد، خیانت و خروج از جبهه مخالفان رژیم محسوب می شود،

* هرگونه رابطه با عوامل رژیم ولایت فقیه و همچنین سرویسهای پشتیبان و همدست آن علیه مقاومت، دشمنی با آزادی و حاکمیت مردم ایران است.

در صورت نقض این موارد از سوی هر یک از اعضای شورا، عضویت او به تشخیص مسئول شورا موقتاً معلق می گردد تا موضوع در اجلاس بعدی طبق ماده ۴ اساسنامه، رسیدگی شود».

منظور از این مقدمه این است که میخواهم بگویم برای کسانی که رنج و درد و آسیب ها و بلاها و مصیبت های ناشی از این رژیم را تحمل کرده و می کنند، کلمات فقط اصوات بی محتوا در ساحل های امن نیستند.

بلکه همچنانکه در اشرف و لیبرتی و اوین دیدیم و می بینیم، کلمات قیمت های سنگین و خونین دارند.

استفاده از واژه هایی مانند «خائن»، «خودفروش» و «منفورتر از شکنجه گران» فقط یک فریاد یا یک خشم بزرگ از خنجری زهرآگین که بر پشت یاران فداکار مجاهد و شورائیم فرود می آید نیست، بلکه عمیقاً معتقدم ما که مجاهدین و رفقای شورایی و پشتیبانان پیگیر مقاومت را می شناسیم و بیش از هر چیز دیگر به سرنوشت آنها که سرنوشت مردم دردمند ماست تعلق خاطر داریم اگر خیانتکاران و خودفروشان را به مردم معرفی نکنیم، به همین مردم و شهدا و پیشتازانش خیانت کرده ایم

بنابراین بکارگیری این کلمات نه فحش و ناسزا و نه بازتاب خشم به حق ما علیه خائنان، بلکه تعریف عملکرد آنهاست چرا که اینان با این عملکردها و خاک پاشیدن به چشم مردم در مورد این مقاومت سرفراز، به ادامه حیات این رژیم کمک میکنند و ما بایستی ماهیت و عملکرد واقعی و عینی این خودفروشان را به مردم نشان دهیم و این حقایق را باید برای ملت دردمند و تحت ستم فاش کنیم که چگونه این پاسداران سیاسی به ادامه حیات این رژیم امداد می‌رسانند.

من همه ی کلمات و عناوین ذکر شده را از نظر حقوقی موجه و قابل دفاع میدانم و حاضرم در هر دادگاهی آنها را به اثبات برسانم.

شناخت دوست از دشمن (در هر لباس و با هر فیگور و ادعا) و مرز بندی بین رژیم آخوندی و لشکریان مرئی و نامرئی اش برای ایرانیان آزادیخواه و بخصوص جوانانی که مصمم هستند با هر چه در توان دارند بر سر این رژیم جهل و جنایت و غارت بکوبند و سرنگونش کنند و پایه های یک حکومت مردمی و دموکراتیک را بنا بگذارند، بسیار ضروری است و این شناخت که در برخی مواقع به دلیل ترفندهای دشمن و مزدورانش پیچیدگی خاص خود را دارد، برای عمق دادن به مفهوم آزادی و مسئولیت پذیری در قبال تحقق آرمانهای ملت ایران بسیار ضروری و حیاتی است. بدون در نظر گرفتن شرایط بسیار خطرناک دنیا و نقش تعیین کننده انسانهای صادق و ذیصلاح، ما و ملت ما در مسیر رهایی بخش قرار نخواهیم گرفت. ما دریکی از حساسترین دورههای تاریخ بشریت زندگی میکنیم و جهان در قرن بیست و یکم مسیر بود نبود و ادامه حیات بشری در کره زمین را میپیماید و چالشهای عظیم و غیر قابل مقایسه ای با گذشته در مقابل کل جامعه بشری قرار دارد که فوریت رسیدگی به آنها بارها توسط موسسات و دانشمندان هشدار داده شده است و روز به روز راه حل سریع و اورژانس را میطلبد.

اما همانطور که میبینم دنیای ما توسط قدرتمندانی مدیریت میشود که با سیاستهای خود این چالشها را در حقیقت بوجود آورده اند. نمونه

دردناک این چالشها هیولایی بنام بنیادگرایی به اصطلاح اسلامی است که سیاستهای به غایت نابخردانه قدرتهای بزرگ جهانی و بویژه قدرتهای غربی در بوجود آمدن و یا رشد و توسعه آن به حد امروزی نقش بسیار تعیین کننده ای داشته اند... پدیده ای که همه اتفاقات مهم دیگر جهان را تحت الشعاع خود قرار

داده است. این پدیده که با سرقت انقلاب ایران توسط خمینی به صورت امروزیش پا به جهان گذاشته است، امروز در اثر مماشات کشورهای غربی تمامی منطقه و جهان را به چالش طلبیده است و آنچنان فجایی آفریده که بقیه مشکلات بزرگ جامعه جهانی را از اولویت انداخته است. وزیر جدید دفاع



آمریکا اشتون کارتر اخیرا گفت: «رژیم ایران از داعش خطرناک تر است». اما اگر این حرف درست است که به نظر من بسیار صحیح است، به چه مجوزی اوباما برای مذاکره با چنین رژیم خطرناک تر از داعشی سر از پا نمی شناسد و وزیر خارجه آمریکا در یکسال و نیم گذشته با هیچکس به اندازه وزیر خارجه این رژیم خطرناک تر از داعش ملاقات نکرده است؟

دنیای ما تا زمانی که نمایندگان واقعی مردم یعنی سیاستمداران و نیروهای مردمی، که نه برای منافع خود بلکه برای مردم خود و برای

منافع بشریت تلاش میکنند به قدرت نرسند همچنان با این چالشهای خطرناک و بنیان کن مواجه است و این یکی از بزرگترین خطرهایی است که حیات بشریت معاصر را تهدید میکند. جهان ما بیش از هر زمان دیگر به صلح و ثبات و عدالت که در ارتباط با همدیگر هستند نیازمند است چیزی که توسط سیاستمداران مردمی و عالمان و دانشمندان و هنرمندان متعهد به بشریت باید محقق شود. به این ترتیب است که جامعه بشری می تواند از پس چالشهای عظیمی که در روند تکاملش با آن مواجه است، بر آید.

همانطور که مقاومت ایران از سه دهه پیش گفته است سیاستهای مماشائگرانه و نادیده گرفتن اساسی ترین و پایه ای ترین حقوق مردم و مقاومت ایران (که امروز حتی کسانی هم که مدافع این سیاست بوده اند به ورشکستگی آن اعتراف میکنند) باید هرچه زودتر توقف یابد و آمریکا و اروپا اگر میخواهند جلوی تروریسم و بنیادگرایی را بگیرند باید به این سیاست پایان داده و حق مردم ایران برای رسیدن به ایرانی آزاد و حق ملتهای دیگر در منطقه خاورمیانه را به رسمیت بشناسند.

آخوندهای حاکم بر ایران با تمام قوا تلاش میکنند از وقوع چنین چیزی جلوگیری کنند، به خصوص که وقایع اخیر در منطقه صحت مو به موی مواضع مقاومت سرافراز را به هرکس که طالب حقیقت است نشان داده است. ایستادگی مقاومت خونبار مردم ایران و افشاگریها و روشنگریهای شورای ملی مقاومت، مقاومت زندانیان سیاسی و پایداری عمومی مردم قهرمان ایران که با الهام از خودگذشتگی ها و شهامت اشرفیان به راه «جنگ تا بجنگیم» حیاتی جدید داده اند، سرنگونی رژیم را در چشم انداز نزدیک قرار داده و در همین رابطه وحشت سراپای رژیم و دم و دمبالچه هایش را فرا گرفته است. از این رو رژیم همه مزدوران و مزدبگیران و خودفروشان سیاسی را به نحو دیوانه واری وارد صحنه کرده است. رژیم مذبوحانه تلاش میکند به این وسیله چشم انداز محتوم سرنگونی خودش به دست مردم و مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش ملی

را تغییر دهد. غافل از اینکه حملات بسیار خائنانه و مشمئز کننده و بسیار مضحک خودفروشانى چون قصیم، روحانی، یغمایی و تواب تشنه به خون تنها نفرت و انزجار مردم ایران از این رژیم و مزدورانش را بیشتر و بیشتر و اراده آنها را برای مقاومت تا سرنگونی آخوندها دو چندان میکند.



تابلو «خودفروشان!» اثر منصور قدرخواه

کالبد شکافی اعمال خائنانه کریم قصیم

بسیاری مواقع برای کشف حقیقت، باید عوامل مختلف، مثل شرایط زمانی، مکانی محدودیتها و اجبارات و عوامل تشکیل دهنده یک پدیده را در نظر گرفت، اما در بحبوحه یک مبارزه خونین با یک فاشیسم خونخوار مرز بین وفای به عهد و پشت کردن به مردم و مقاومت با خیانت آنقدر

عیان است که کسی نمیتواند آنرا با باد در گلو انداختن و گرمب گرمب و پاچه ورمالیدگی ببوشاند. نمیتوان در عمل به فزاشی فاشیسم دینی پرداخت اما "با شاه اندازی و ... قُرت و غُراب و ریپ آمدن برای خود جعل شخصیت کرده، با سیاه بندی و دروغ های شاخدار" (عبارتی که از خود قصیم در مقاله ضدیت فراش انقلاب اسلامی با جبهه ضد فاشیستی در ۲۹ دسامبر ۲۰۱۰ وام گرفته ام) خود را منتقد و دلسوز هم جلوه داد!

۹ روز قبل از انتخابات نمایشی رژیم که آخوند روحانی در آن نصب گردید و ۳ هفته قبل از گردهمایی سالیانه مقاومت در ویلپنت پاریس، استعفای کریم قصیم و محمد رضا روحانی از شورای ملی مقاومت بدون هیچ پیش آگهی روی سایتهای معلوم الحال منتشر شد. اگر کسی در آن زمان هم شک داشت امروز بعد از حدود ۲۰ ماه و با توجه به تحولات بعدی، تردیدی باقی نمانده است که طراح و کارچرخان اصلی این پلیدی و پستی که برخلاف اصول دمکراتیک و خیانت آشکار به همه تهدات شورائی بود که این دو بارها و بارها آنها را امضا کرده بودند، وزارت اطلاعات بود.

اگر بخواهیم واقعیت امر را نگاه کنیم، این در حقیقت نه یک استعفا، که در همه جای دنیا موازین اخلاقی و مقررات حقوقی خودش را دارد، بلکه یک انتقال از جبهه خلق به جبهه ضد خلق و پیوستن به دشمن بود. تحولات بعدی این را به خوبی نشان داد.

این فرومایگی و سقوط هولناک از عضویت در شورا به خدمتگزاری به اطلاعات آخوندی یک حلقه از زنجیره ای از توطئه های سیاسی، امنیتی و نظامی دشمن بود و در شرایطی صورت میگرفت که مجاهدین در زندان لیبرتی بدون سلاح و بدون دفاع، سینه در مقابل دشمن سپر کرده بودند و دشمن در تلاش نابودی آنان یک لحظه از توطئه و هرگونه عمل جنایتکارانه فرو گذار نمیکرد و هدف موشک باران قرار داشتند. درست ده روز بعد از کلید زدن این توطئه توسط قصیم و روحانی، موشکها روانه لیبرتی شد و کمتر از سه ماه بعد کشتار بزرگ اشرف روی

داد و یک ماه قبل از این به اصطلاح استعفا، تواب تشنه به خون گزارش ۹۲ را تقدیم بیت خامنه ای کرده بود، همان حوالی نغمه قتل‌های مشکوک در درون مجاهدین توسط یغمایی سر داده میشد.

هیچ کس حتی اگر از جزئیات امور هم مطلع نباشد، نمی تواند بین اینها و وقایع دیگر بخصوص قتل عام اشرف در ۱۰ شهریور که همگی در نیمه اول سال ۱۳۹۲ علیه مقاومت خونبار مردم ایران به وقوع پیوست ارتباط قائل نشود.

بعد از گذشت ۲۰ ماه ، اکنون میتوان با قطع و یقین گفت این استعفاها با مقدماتی بسیار توطئه انگیز زمینه سازی شده و به فرمان وزارت اطلاعات بوده و ربط مستقیم به پیروزیهای مقاومت در صحنه بین المللی و داخلی داشته و مهمتر از آن همچنانکه خانم رجوی در همان زمان فاش کرد حذف فیزیکی مسئول شورا را هم در صدر برنامه داشته است (مهمترین بخش انجام نشده مأموریت کوبلر و شرکا همراه با قاسم سلیمانی و دانایی فر سفیر رژیم در عراق). حقیقتاً دست مریزاد به مقاومتی که همزمان با این همه توطئه و خیانت دست به گریبان شد و پیروزمندانه قد برافراشت.

برای ثبت در سینه تاریخ می نویسم که من از زمان عضویتیم در شورا شاهد رفتار خودخوانه این دو تن مخصوصاً کریم قصیم بوده ام و همیشه از خود سئوال میکردم که رفتار متواضعانه مجاهدین کجا و رفتار پر از دورویی و تکبر اینان کجا؟ نادیده گرفتن حقوق دیگران و عدم پایبندی به قول قرار و فخرفروشی ها و توهم ها و خود را بر دیگران برتر دانستن کریم قصیم همیشه برای من و شاید همه اعضای شورا آزار دهنده و گزنده بود، اما ما بخاطر هم رزمی و هم جبهگی، آنها را تحمل میکردیم و سعی میکردیم در این زمینه از خویشتن داری و تحمل و بردباری مجاهدین آموزش بگیریم. قصیم وقتی شروع به صحبت میکرد زمین زمان را بهم می بافت و به گواهی پروتکل های مباحث شورا بسیار اطلاعات اشتباه به ما تحویل میداد و نسبت به دیگر اعضای

شورا حق بیشتری برای خود قائل بود و در این زمینه از رفتار منعطف و دوستانه مجاهدین ماکزیمم سوءاستفاده را میکرد.

من البته عقایدی را به دبیرخانه شورا گفته بودم که رفتارهای اینها ابتدا با یک انسان مبارز همخوانی ندارد. همان زمان هم از رفتار دوستان مجاهد که صبورانه برای انسجام شورا در مقابل دیکتاتور خون آشام ما را از هرگونه اختلافی برحذر میداشتند در شگفت بودم و به این همه صبر و بردباری درود می فرستادم.

اما از روز ۱۵ خرداد ۱۳۹۲ مشکل با آنها نه این مشکلات اخلاقی و رفتاری و توهمات بیمارگونه و کودکانه بلکه پیوستن به صفوف دشمن شد. به همین خاطر هر چند آنها با این کار خودشان میخواستند به صفوف جبهه مبارزه مردمی ضربه بزنند اما با اینحال خالص شدن جبهه مبارزه از انسانهای ناخالص نوعی خوشحالی در من به وجود آورد که آن را با دوستان شورایی در اولین نشست بیان داشتم. اما با وجود این احساس، هرگز تصور این ابعاد از فضاحت، خیانت و شناعت را نداشتم و اینکه اینها اینچنین به این مقاومت و نسل فداکار خنجر بزنند.

شورای ملی مقاومت و سازمان مجاهدین خلق ایران به مثابه یک خانواده بزرگ هستند و هر کس که کمترین آشنایی با درون این مجموعه داشته باشد می داند که آنها مانند خواهران و برادران و اعضای یک خانواده با هم رفتار می کنند و همانطور که دوست و برادر بزرگوارم آقای ابراهیم مازندرانی نوشته است هر کس که در این خانواده بزرگ بتواند به دیگری کمک می کند و هر کس که کمکی نیاز داشته باشد از دیگری می گیرد. اینکه کسی از مجاهدین خلق کمک مالی دریافت کند به همان اندازه افتخار آمیز است که به مجاهدین کمک مالی بکند زیرا دست دراز کردن در مقابل بهترین فرزندان خلق به جای دریوزگی کردن از بدترین دشمنان ملت و تاریخ ایران و یا متوسل شدن به سرویس های اجنبی، البته افتخار بزرگی است.

این البته قاعده ای است که قبل از همه خود مجاهدین به آن عمل

کرده و به همه ما یاد داده اند. من به خوبی می دانم که اگر مجاهدین حاضر بودند کمترین انعطافی در پایداری خودشان بر دموکراسی و حاکمیت مردمی و تعصب بر سر منافع ملی ایران از خود نشان بدهند، بسیاری از درهای بزرگ مالی بر روی آنها باز بود و بسیاری از صاحبان قدرت از خدا می خواستند که به آنها پول

بدهند اما مجاهدین به دلیل همین پایداری و اینکه حاضر به باج دادن به هیچ کس به حساب ملت ایران نبوده اند، خود را از همه این امکانات محروم کردند. به جای آن دستشان را به سوی خلق قهرمان دراز کردند و من به خوبی می دانم که چگونه با افتخار و با تلاش شبانه روزی، هزینه های کمرشکن این مقاومت را دلار به دلار و تومان به تومان تامین



می کنند. البته سهمیم شدن در این پول برای هر کسی هم یک افتخار و هم یک مسئولیت سنگین با خود می آورد.

بگذارید این نکته را بعنوان کسی که از نزدیک زندگی مجاهدین را دیده است بگویم. این را باید در مقابل خلق و تاریخ شهادت داد که مجاهدین هیچ چیز برای خود نمی خواهند؛ نه همسر، نه فرزند و نه هیچ تعلق شخصی. از همه چیز در راه آرمان مقدس این مقاومت یعنی دموکراسی و حاکمیت مردمی صرفنظر کرده اند. من به جرات می توانم بگویم در ۲۰ سالی که از نزدیک مجاهدین را می شناسم هزینه شخصی یک عضو مجاهدین ۱۰ بار کمتر از هزینه زندگی شخصی من غیر مجاهد است که البته در کمال صرفه جویی زندگی می کنم. تمام زندگی شخصی یک مجاهد خلق در یک کاور یا یک ساک دستی خلاصه می شود و در آسایشگاهی زندگی می کند که به سختی ۴ متر مربع سهم

هر نفر می شود (محمدرضا روحانی در آن سالها بارها به طور شفاهی و مکتوب به این حقیقت اذعان میکرد). اما مجاهدین هیچگاه نه از قصیم و روحانی و هیچ کس دیگر نخواستند که مثل آنها زندگی کنند و هیچ وقت به خاطر کمک مالی به کسی منتی بر سر او نگذاشتند و هیچگاه از هیچکس جز پای بندی به تعهدات شورایی و مرز بندی با رژیم آخوندی را نخواستند. مجاهدین وقتی به کسی کمک مالی می کنند شرم حضور بیشتری دارند تا وقتی از کسی کمک مالی می خواهند این اخلاق ویژه و منحصر به فرد این سازمان است.

بنابر این بحث با قصیم و روحانی و یغمایی به هیچ وجه بحث مالی نیست. بحث خدمت گزاری به یک رژیم فاشیستی است که شبانه روز در حال اعدام و شکنجه و سرکوب مردم ایران است. مشغول اسید پاشیدن بر روی دختران و محاصره جنایتکارانه لیبرتی و ... است.

من مطمئنم که در طول این سالها و تا همین چند هفته پیش هیچ کس و حتی قدیمی ترین اعضای شورای ملی مقاومت و اکثریت قریب به اتفاق سازمان مجاهدین از ارتباطات مالی قصیم و روحانی با مجاهدین مطلع نبوده اند و مجاهدین ماکزیمم خویشتنداری را در این رابطه به خرج دادند. بعدها، پس از انتشار اسناد بود که من هم مثل سایرین مطلع شدم و فهمیدم که پولی که مجاهدین به قصیم به طور ماهانه می داده اند (۳۵۰۰ یورو) دست کم ۱۵ برابر بیشتر از هزینه زندگی شخصی رزم آوران آزادی در اشرف بوده است. علاوه بر این، تمام هزینه های سفر و هر کار ریز و درشتی را که مستقیم یا غیر مستقیم در رابطه با شورا انجام می داده حتی خرید کاغذ را هم جداگانه دریافت می کرده است.

از ابوالقاسم رضایی که در پرونده ۱۷ ژوئن هم مسئولیت مالی را به عهده دارد علت این نابرابری را به اعتراض پرسیدم. با ذکر تاریخ سه و چهار نوبت را که در رسیدهای مالی هم پیدا است گفتم، قصیم در عراق و در فرانسه، با اصرار خواستار افزایش مبلغ می شود. از جمله در آوریل ۲۰۰۸ که برای ۲ برابر کردن مبلغ به اور آمده بود. البته در سالهای قبل

از آن، قصیم، حبیب (ابوالقاسم رضایی) را شمه ای در جریان مراجعات مفصل وزارت اطلاعات به برادرش در تهران و مشهد برای بیرون کشیدن او از شورای می گذاشته و اینکه وزارت اطلاعات از طریق برادرش پیشنهادهای متعدد برای رفع حوائج می داده است!

حبیب این را هم به من گفت که مسئول شورا از قدیم سفارش کرده بوده تا آنجا که میتوانید نگذارید کسی به خاطر پول طعمه رژیم و اطلاعات آخوندها بشود.

تا اینجای موضوع یعنی رابطه مالی مجاهدین با قصیم یا هرکس دیگر، من به سخاوت و مناعت طبع مجاهدین درود می فرستم که همواره نان خود را با دیگران تقسیم کرده اند. هیچ ایرادی هم به قصیم و روحانی و هیچکس دیگر در این رابطه ندارم که مساله معیشتی را کم یا زیاد، به جای اغیار یا دشمن، به هر صورت با دوست حل و فصل کرده اند. پس تا اینجا هیچ مساله ای نیست و به نظر من باعث افتخار هم هست و یک بار هم ندیدم که مجاهدین از این بابت بر سر کسی منت بگذارند. بنابراین صورت مساله، خود فروشی و خیانت است و لاغیر. به مصداق «در دیزی باز است حیای گربه کجا رفته؟» وقتی کسی تا این حد به دامن دشمن سقوط می کند هر گونه ملاحظه ای دیگر نه تنها پرداختن از جیب مقاومت ایران بلکه خاک پاشیدن در چشم توده هاست.

کاش شورای ملی مقاومت و خود مجاهدین زودتر این اوراق را منتشر میکردند البته من جواب این کاش را می دانم تا کارد به استخوان نرسد و کسی از همه خط قرمزها عبور نکند این مقاومت و مجاهدین باز هم بردباری و سکوت پیشه می کنند.

این اسناد بخوبی سئوالات بی پاسخی را که من از روز اول در مورد علت فرو غلطیدن قصیم به دامن اطلاعات آخوندی داشتم پاسخ می دهد.

من در صدد یک ارزیابی اقتصادی و مالی نیستم ولی من که در

آمریکا زندگی می کنم بخوبی میدانم در آوردن ماهی ۳۵۰۰ یورو خالص (که در سال ۲۰۱۳ معادل ۴۷۰۰ دلار می شده است) برای افرادی مثل قصیم در شرایط کنونی بخصوص در اروپا امکان پذیر نیست، مضافاً بر اینکه این را هم می دانیم که کریم قصیم بر خلاف برخی از دعاوی که کرده است حداقل در ۱۵ سال اخیر که من از نزدیک دیده بودم هیچ کار حرفه ای، تمام وقت و یا حتی نیمه وقت برای مقاومت نمی کرده است. همانطور که در ابتدا نوشتم با گرد و خاک کردن و باد به گلو انداختن نمی توان حقیقت را پوشاند. قصیم بطور مشخص باید به این سؤال شرافتمندانه پاسخ بدهد و باز هم می گویم کاش کمیسیون امنیت شورا یا سازمان مجاهدین زودتر این اسناد را منتشر کرده بود که این سؤال در مقابل قصیم قرار بگیرد سؤال به سادگی این است که اگر تو واقعاً به این مبلغ در این همه سال و چند نوبت افزایش، نیاز داشتی، اکنون ما به ازای آن چگونه و از چه منبعی تامین می شود؟ فقط این را بدان که با سفسطه و دروغ و با معرکه گیری نمی توان از پاسخ به این سؤال مشخص فرار کرد. به این میگویند استثمار خون و رنج و شکنجه اعضا و هواداران مقاومت که یا در زندانها و شکنجه گاهها و یا در زندان لیبرتی پایداری میکنند و یا به صورت شبانه روزی در سراسر دنیا مشغول روشننگری و یا گردآوری کمک مالی هستند.

سوال دیگر من از قصیم این است که آیا هیچگاه مجاهدین در مقابل این پولی که به تو میدادند از تو ما به ازاء و اینکه برخلاف میل و عقیده ات کاری برای آنها انجام بدهی کردند؟ اگر قصیم کمترین شرافتی داشت و استعفایش سازمان داده شده توسط رژیم نبود، به همه این حقایق اذعان میکرد.

اما قصیم به جای پاسخ به این سئوالات واقعی، اولاً مدعی شده است که این پولها را بخاطر کاری که کرده، گرفته است و مقاومت را به پراتیک استثمارگرانه از کار او متهم کرده است. چشم ما روشن به این مبارز بزرگ که به خاطر مبارزه پول دریافت می کرده است. بگذریم

همانطور که فوقا گفته شد جز در مقاطع محدود کارهایی که قصیم به اسم مبارزه کرده است چیزی جز برخی از کارهای تفننی در حاشیه زندگی شخصی اش نبوده است.

ثانیاً، کریم قصیم و روحانی که سالیان سال مخارج زندگیشان را از طریق سازمان مجاهدین تامین کرده اند، حالا از آنها میخواهند که در مقوله مالی «مرد» بودن خود را اثبات کنند!

نمردیم معانی «مرد» و «تامرد» را هم فهمیدیم؟! کسی به موازات رژیم به دنبال وکیل برای بررسی «مردانه!» حسابهای مجاهدین می پردازد که به خوبی میداند تمامی کشورها مخصوصاً فرانسه یا آلمان، انگلیس و آمریکا سالیان سال مسائل مالی مجاهدین را تحت نظر داشته و بارها و بارها حسابرسی کرده اند و اصلاً یکی از اهداف رژیم از توطئه هایش منجمله در توطئه ۱۷ ژوئن نابودی مجاهدین از طریق چنگ اندازی به منابع مالی آنها بوده است. اما ۱۲ سال تحقیقات نشان داد که آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. همه پرونده هایی که رژیم و مزدورانش مانند خدابنده و سبحانی و سینگلتن در ساختنش بیشترین شرکت را داشتند، به نفع مجاهدین و مقاومت ایران بسته شد. حالا قصیم و روحانی و یغمایی به نظر میرسد دیر آمده اند و زود میخواهند مسیر همانها را در توطئه و زد و بند علیه مقاومت بروند. به آنها میگویم که این مسیر پایانش زباله دان تاریخ و لعن و نفرین شدن توسط مردم است.

قصیم خودفروش طی سالیان طولانی بخاطر مجاورت با مجاهدین، اطلاعات زیادی از شکنجه و کشتار مردم به خاطر کمک به سازمان داشته است و میداند مردم خانه و کاشانه شان را میفروشد و یا شبانه روز در سرما و گرما در خیابانهای مختلف این جهان، به اعاده شرف و حیثیت و حفظ استقلال مردمشان میپرداختند.

من در آمریکا خود افتخار آشنایی با یکی از بزرگورانی را دارم که با وجود در آمد بسیار کم و بیماری آسم و غیره و محدودیتهای بسیار زیاد

از غذا و حتی داروی خود میزند تا به سازمان مجاهدین ماهیانه کمک بپردازد. باور کنید از اساسی ترین نیازها صرفه جویی میکند تا به این وظیفه اقدام کند.

حالا در زمینه مالی قصیم از مجاهدین میخواهد که مردانگی خود را مانند او اثبات کنند! بقیه ماجرا بعد از انتشار اسناد آنقدر پرفضیحت است که دیگر ادامه نمی دهم و فقط میگویم حداقل بگذار ما که زندگی بالاترین مسئولین مجاهدین را به طور شبانه روزی از نزدیک دیده ایم سر بر زمین بگذاریم و بعد به یاوه گویی بپرداز.

در این جا بد نیست به نکته یی اشاره کنم که معنی استثمار از نظر ایشان مشخص تر شود. کتاب «جاده صاف کنهای جنگ» که کریم قصیم به اسم خودش با هزینه مقاومت انتشار داد در حقیقت یک ترجمه از آلمانی به فارسی یک سریال مستند تلویزیونی و برخی دیگر از مطالب منتشر شده به آلمانی بود که از برنامه های سوم و کانالهای «آرته» بارها پخش شده بود او بدون نام بردن از اصل فیلم و دیگر منابع آن به اسم خودش جا زد و بگذریم که نشریه مجاهد و سیمای آزادی با تلاش بسیار زیاد به آن آبرو بخشیدند و آنرا به تریبونی برای قصیم تبدیل کردند.

حالا بگوئید ببینم چه کسی بین قصیم از یک طرف و شورا و مجاهدین از طرف دیگر، استثمارگر است؟

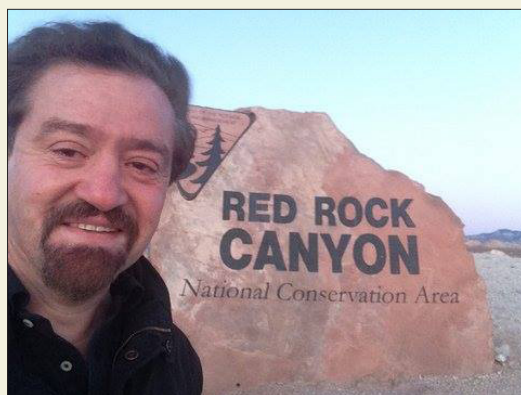
البته همه میدانند که بار اصلی شورا و همچنین مبارزه چه از نظر نظامی و چه سیاسی و چه اطلاعاتی و چه مالی را سازمان مجاهدین بر دوش دارند. این نقش تاریخی است که مجاهدین بر عهده گرفته اند و متأسفانه به دلیل شرایطی که پس از ظهور خمینی در این میهن ستمزده حاکم شد، هیچ شریکی که معادل خودشان یا نزدیک به خودشان باشد هم ندارند. با اینحال و به رغم این نقش منحصر بفرد که دوست و دشمن به آن معترفند، در تمام طول حیات شورا هیچ سازمان یا عضوی حقوقش پایمال نشده است، از هیچکس هیچ چیزی جز پای بندی به تعهدات و مرز بندیهای شورایی که همه آنها را امضا کرده ایم و متعهد

شده ایم نخواسته اند. جدایی ها از شورا یا به خواست افراد و گرفتاریهای خودشان بوده و کاملاً دوستانه انجام شده است و یا اخراجهایی بوده که به خاطر نقض التزاماتی صورت گرفته که فلسفه وجودی شورا است.

رفتار خودفروشان بزرگترین توهین به دموکراسی و رفقا و آزادیخواهانی بود که واقعا میخواستند بدانند چه شد که آنان در زمانیکه از طرفی ظلم، فقر، شکنجه و کشتار و توطئه بیداد میکند و شرایط لیبرتی با موشکباران قلب هر آزاده یی را به درد می آورد، اینان با لغز دموکراسی، پایه یی ترین و ابتدایی ترین اصول رفتار انسانی را زیر پا گذاشتند؟

آخر کسی که مدعی میشود که دمکرات است و به خاطر دموکراسی از شورایی که همه امکانات برای بحث دارد آنهم بعد از سی سال تجربه و بهره بردن مادی و معنوی برای بزرگترین اتفاق زندگی سیاسی اش حاضر به پاسخگویی نیست و با فخر فروشی به رفقای سابق خودش میگوید

شما صلاحیت ندارید و به حساب نمی آئید. برایتان می نویسند و شما مجبور هستید و از مسئول شورایی دستور گرفته اید که از فروردین ۱۳۷۸ (آخرین دیدار حضوری در جلسه بزرگ شورا در بغداد) یعنی نزدیک به ۱۶ سال است او



را ندیده ایم الا در چند ویدئو و کال کنفرانس در اجلاسهای سالیانه بعدی که آخرین آنها در آبان ۸۱ بوده است.

آیا این دعاوی قصیم علیه اعضای شورا عین پستی و فرومایگی و دیکتاتوری و خودکامگی و پیش بردن ماموریت و برنامه اطلاعات آخوندی و صاحبان منابع جدید مالی نیست؟

کریم قصیم، روحانی، یغمایی و توابع تشنه به خون مدعی هستند که

شورای ملی مقاومت دمکراتیک نبوده و مجاهدین دیکتاتور و بدتر از رژیم ولایت فقیه اند. سؤال این است که این خنجرها را جز برای وزارت اطلاعات برای چه منفعت و هدف دیگری میزنید؟ این مگر چیزی غیر از اجرای خواست رژیم آخوندی است؟

تیز کردن تیغ جلاد بر گلوی قربانی نامش دمکراسی است؟ براستی خودفروشان با این کارها چه چیزی بغیر از یاس و ناامیدی میخواهند بپراکنند؟ مگر از یاد رفتنی است که در ظاهر برای اشرف اشک تمساح میریختید و خود را نگران حال اشرفیان نشان میدادید اما در عمل کمر به قتل یکایک آنها بستید؟

به راستی مصاحبه با همنشین شیطان، قبل و بعد از شاگرد جلاد اوین سعید شاهسوندی چه معنا و ما به ازایی دارد؟ عملکرد ۲۰ ماهه قصیم و قرار گرفتن در کنار مهره های شناخته شده وزارت ما به ازاء چه چیزی است؟ این همان چیزی است که میخواهد از جوابش طفره برود. همانطور که بالاخره بعد از همه آسمان و ریسمان به هم بافتن نگفت که منبع جایگزین مبالغی که از مجاهدین میگرفته اکنون چیست و کجاست؟

یکی از بنیانگذاران سازمان مجاهدین اصغر بدیع زادگان که خود از قهرمانان زیر شکنجه بوده و با زندگی و مرگش یک معیار تعیین کننده یی را بیان کرده است می گوید: «ارزش هرکس در مبارزه، به اندازه مایه یی است که در این راه می گذارد».

من شخصاً خود را با این معیار محک میزنم و به بودن در هر شرایط در کنار مجاهدین افتخار میکنم. با اینکه عقاید مذهبی ندارم مجاهدین فداکار را به خاطر رسمشان و راهشان می ستایم و بزرگترین افتخارم هم همکاری و همراهی با آنها بوده است.

همراهی و همکاری با مجاهدین خیلی روشن است برای خیلی ها خوش آیند نیست و به همین خاطر باعث میشود که راههایی بر من بسته شود و توطئه هایی بر سر راهم گذاشته شود. اما یک لحظه از



افتخار همراهی با قهرمانان اشرفی دست بر نمی دارم. هرچند که هیچگاه خودم را با آنها مقایسه نمیکنم و خود را همواره مخلص آنان میدانم. این موضع و این همراهی و همکاری و اخلاص، یک افتخار جاویدان برای هر ایرانی و هر عضو مقاومت است که خودفروشان سیاسی هرگز صلاحیت و شایستگی آن را نداشتند.

(۶ اسفند ۱۳۹۳)

**اجتماع آزادیخواهان جهان در ویلنت
و نمایش قدرت تنها آلترناتیو دموکراتیک برای سرنگونی**

سایت «همبستگی ملی» - ۷ تیر ۱۳۹۴

در حالی که دولت اوباما به سیاست ننگین و شکست خورده مداخلات با جانیان حاکم بر ایران و عامل اصلی مصیبت‌های مردم منطقه پافشاری می‌کند و دنیایی را با یاهوهای تکراری و خسته‌کننده سرکار گذاشته است، مقاومت سرفراز ایران مراسمی فوق‌العاده، کاملاً بی‌نظیر و بسیار باشکوه در ویلپنت پاریس برگزار کرد، به طوری که شگفتی بسیار زیادی در مجامع مختلف جهان ایجاد کرد و همه خبرگزاری‌ها در ابعاد بسیار گسترده‌تر از گذشته به شکوه و عظمت این نمایش قدرت تنها آلترناتیو دموکراتیک گواهی دادند.

ویلپنت، واقعیتی که کوران را مجبور به دیدن و کران را وادار به شنیدن می‌کرد. به اعتقاد نگارنده، تأثیر این برنامه بسیار عمیق‌تر از آن چیزی است که ما الآن می‌بینیم و به یقین بر تحولات ایران، منطقه و سطح جهان تأثیری شگرف خواهد گذاشت.

ویلپنت تنها یک مراسم باشکوه با بهترین انضباط و زیبایی و اتحاد مردم آزادیخواه از ایران و ۷۰ کشور جهان و نمایش قدرت آلترناتیو دموکراتیک نبود، بلکه خروشی بسیار غرّان از ایرانیان آزادیخواه و دوستان معتقد به آزادی از همه قاره‌های جهان، در مقابل تمامی سیاهی‌ها و تبااهی‌های دنیای معاصر بود. خوشبختانه این مراسم شگرف بعد از گذشت زمان همچنان پژواک خود را حفظ کرده و در گوش جهانیان پیام صلح و ثبات را طنین می‌افکند و البته در گوش‌های کری که تجارت را بر همه پرنسیپها قابل معامله می‌دانند و ملت‌ها را در ابعاد میلیونی به قربانگاه می‌فرستند، فرو می‌کند. این خروش‌های عظیم و فریادها و انعکاس‌های آن به اقاصا نقاط جهان البته که دست و بال مددکاران به

جانی‌ترین جانیان این جهان یعنی خامنه‌ای و دار و دسته فاشیستش را خواهد بست و مسلماً آثار خود را بیش از پیش روی رویدادهای سیاسی خواهد داشت.

چه کسانی در ویلپنت حضور داشتند؟

در ویلپنت وجدان بشری و هر کس که حقیقت را در خاورمیانه و جهان می‌دید، حضور داشت. بعضی شخصاً آمده بودند و بعضی با حمایت از روی احساس مسئولیت پیوسته بودند و با حضور و یا پیام، آرزوی موفقیت اهداف این برنامه را، که سرنگونی رژیم فاشیستی مذهبی حاکم بر ایران بود، مورد تأیید قرار داده بودند و همه و همه به‌راستی مقاومت ایران را راه حل مشکل فاشیسم مذهبی و خلاصی از این مشکل غیرقابل حل جهان امروزی شناسایی کرده‌اند.

آری شرکت‌کنندگان ایرانی و خارجی در اوج بلوغ به این باور رسیدند که مشکل اصلی جهان امروزی رژیم هیولایی خامنه‌ای است و این حقیقت بسیار گویا لاجرم همه را به این مسیر می‌برد که در نقطه مقابل این هیولا بایستند و بایستی از این اپوزیسیون دموکراتیک و مقاومت مشروع در مقابل این پلیدترین پلیدان حمایت بکنند.

قابل توجه بود که این شخصیت‌های برجسته و بسیار پرتجربه اذعان می‌کنند که اگر به هشدارهای این مقاومت توجه می‌شد، هرگز دنیا به این نقطه دهشتناک نمی‌رسید؛ هرگز در سوریه چند صد هزار نفر قربانی نمی‌شدند و نیمی از مردم آن کشور آواره نمی‌گردیدند. هرگز سرنوشت میلیون‌ها عراقی این چنین بازیچه دست خامنه‌ای و مالکی به تباهی و کشتار نمی‌افتاد و داعشی به وجود نمی‌آمد و عراق به این ابعاد از ویرانگی تبدیل نمی‌شد و البته دیگر کشورها در گرداب خونین تروریست‌های تحت فرماندهی خامنه‌ای - سلیمانی جانی دچار نمی‌گشت تا فاجعه پس از فاجعه بیافرینند و بیداد کنند.

آری، به اعتقاد من، این یک مراسم سیاسی رایج نبود، بلکه این

برنامه بیدار کردن سیاستمداران بی‌خرد و اندیشه بود و پیام مقاومت مردم ایران برای نجات مردم ایران و منطقه و جلوگیری از خسارت‌های بیشتر بر پیکر جامعه بشری را در بر داشت.

شخصیت‌های سرشناس و شرکت‌کنندگان با عقاید و افکار و ملیت‌های مختلف از ۷۰ کشور جهان در این اعتقاد مشترک بودند که باید قدرتمندان این جهان هر چه زودتر بیدار شوند و تنها راه برای پایان دادن به این همه مصیبت‌ها را دریابند و آن هم پشتیبانی از تنها آلترناتیو دموکراتیک شورای ملی مقاومت و رئیس‌جمهور آن خانم رجوی و برنامه فوق‌العاده راهگشای ده ماده‌یی ایشان است. به‌خوبی دیده می‌شد و احساس می‌شد که به‌راستی در تمام سخنرانی‌ها، شخصیت‌ها دیگر صرفاً حمایت نمی‌کردند بلکه با تمام وجود از خانم رجوی این شخصیت متفکر و برجسته خاورمیانه و جهان و برنامه‌اش پشتیبانی می‌کردند و او و جنبشش را بسیار گران‌بها ارزیابی و قدردانی می‌کردند.

من با بسیاری صحبت کردم و همه معتقد بودند که این مراسم ماندنی تاکنون نداشته است. سال گذشته آقای جولیان گفته بود اگر هر دو حزب قدرتمند جمهوری‌خواه و دموکرات در شهر بزرگی مثل نیویورک متحد می‌شدند، چنین جمعیتی را هرگز نمی‌توانستند در یک سالن جمع کنند. نمی‌دانم امسال نظر ایشان در این مورد چه بوده است، اما دیده می‌شد که پر شورتر از همیشه فریاد می‌زد. او در خلاصه کردن پیام بیانیه مشترک خود و ۳۷ شخصیت برجسته آمریکایی دیگر این چنین گفت که: «خامنه‌ای باید برود» و فریاد زد «باید گم شوند، اخراج گردند... دیگر بس است. او، روحانی و احمدی‌نژاد و بقیه‌شان به خاطر جنایت علیه بشریت، به خاطر کشتار صدها هزار نفری که آن‌ها کشته‌اند، باید به دادگاه‌های جنایی کشانده شوند. الآن زمانی است که ما باید دست از بی‌اعتنایی برداریم».

در خروش‌ها و فریادهایی که مشخص است که از درون می‌آید تشنگی انسان به آزادی، به صلح و تمامی آرمان‌های انسانی دیده می‌شود و

این خروش‌ها از تک‌تک حنجره‌ها همان قطره‌هایی است که دریا می‌شود. ارزش محتوایی سیاسی و انسانی و فرهنگی در این مراسم هماهنگ و هم‌صدا کاملاً بی‌نظیر بود و شخصیت‌های سیاسی را هم با جمعیت هم‌خروش و هم‌صدا می‌کرد. جمعیت و شخصیت‌ها به تیرگی سیاست‌های قدرتمندان حاکم بر کشور خود اشاره می‌کردند و نادیده گرفتن جنایات رژیم و خوش و بش کردن با این جنایتکاران را محکوم می‌کردند...

به‌راستی امسال ابعاد پرخروش و شور آزادیخواهان بیان‌های بسیار پرمحتوا و محکم‌تری داشت و من تاکنون در عمر سیاسی‌ام این ابعاد از هماهنگی و محتوای انسانی فرهنگی و سیاسی را نشنیده بودم. در بیانیه ۳۸ تن از شخصیت‌های برجسته آمریکایی برای مقاومت ایران یک ارزش بسیار والای تاریخی و کلید بسیاری از مشکلات کشور خودشان هم دیده می‌شد. در این بیانیه تاریخی از جمله آمده است:

«... رابطه و تعامل با اپوزیسیون دموکراتیک، حلقه مفقوده سیاست آمریکا، برای سالیان تحت رهبری هم‌جمهوری‌خواهان و هم دموکرات‌ها، بوده است. لذا به‌عنوان چهارمین ابتکار عمل‌مان، ما دولت‌مان را فرامی‌خوانیم که این بن‌بست را بشکند و وارد یک دیالوگ با احترام، با اپوزیسیون ایران بشود، (امری که) با سیاست دیالوگ کشور ما با تمامی گروه‌های سیاسی هم‌خوان است. نتیجه مذاکرات اتمی هر چه باشد و در هر گونه سناریو محتمل، خواسته‌های مردم ایران و آمال آن‌ها برای تغییر، باید مدنظر قرار بگیرد.

واقعیت این است که مقامات، متخصصان و مهاجران واشینگتن، امکان آن را ندارند تا بدانند ایرانی‌ها در زیر سلطه یک دیکتاتوری خشن و سرکوبگر، واقعاً راجع به شرایط خودشان چگونه فکر می‌کنند و این که از چه کسی در ی‌کروند آزاد سیاسی حمایت خواهند کرد. ما به یک ملت بزرگ بی‌احترامی می‌کنیم با مفروض تلقی کردن این که یک ایران دموکراتیک و غیر اتمی غیرممکن است. این غیرممکن

نیست؛ بلکه به عکس، تنها راه برای آینده‌یی از ثبات منطقه‌یی است. خانم مریم رجوی، به عنوان زنی مسلمان، مبلغ تفسیری بردبار و دموکراتیک از اسلام است که باعث می‌شود مسلمانان توسط همه فرهنگ‌ها و عقاید مورد احترام قرار گیرند، دقیقاً نقطه مقابل ماهیت زن‌ستیز و دیکتاتور رژیم ایران و تمامی بنیادگرایان و افراط‌گرایان اسلامی را نمایندگی می‌کند.

ما باید سیاست‌هایمان را با اصولمان منطبق کنیم و شروع به گوش دادن به صدای ایرانیان شجاعی کنیم که بسیاری از آن‌ها، بیش از سه دهه انتظار کشیده و درحالی‌که عزیزان شان متحمل شکنجه و مرگ در زندان‌های آخوندها می‌شدند، همچنان به انجام تعهدات آمریکا، باور داشته‌اند».

آری، این جملات ناشی از یک تحول بسیار بزرگ حتی در میان پشتیبانان مقاومت است و مسلماً از همه دوستداران صلح و آزادی انرژی مضاعف و متصاعدی آزاد می‌کند و رژیم مستأصل و سراپا غرق در بحران را، البته با قیام‌های مردمی و ارتش آزادی، به سقوط محتومش نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند.

درود بر برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان در این مراسم باشکوه.





خطر بزرگ جهانی تروریسم
(گزارشی از محتوای فیلم تولد و پیدایش ترور)

مقدمه

امنیت، همه امور زندگی را تحت تاثیر خود قرار میدهد. بدون امنیت، زندگی در حقیقت قفل و منجمد میشود و زندگی معانی واقعی آن را از دست میدهد. زندگی یعنی آزاد بودن و بدون ترس از بیان اعتقادات و روش زندگی. مسلما اصلیتین اولویت و بزرگترین مسئولیت هر دولت مردمی حفظ امنیت و آرامش مردم میباشد.

امروزه همانطور که بیش از گذشته در اقصی نقاط جهان شاهد آن

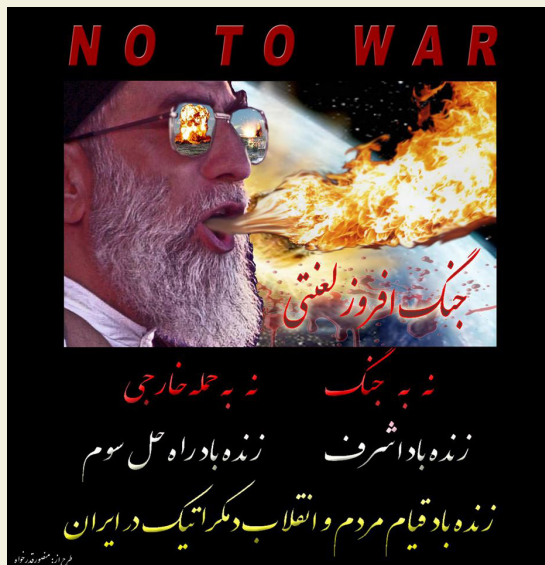


هستیم تروریسم در اثر جنایتهای رژیم حاکم بر ایران و سیاستهای نابخردانه غرب یعنی مداخلات که میتوان بدون اغراق آنرا خیانت عمدی به امنیت جهان نامید، نعره های وحشت آور در اقصی نقاط جهان سرمیدهد و ژستهای کریه پیروزی به خود میگیرد و زندگیهای مردمان را میرود که به صورت بی سابقه ای فلج کند. بدلیل شرایط اضطراری اخبار مربوط به تروریسم در الویت خاصی قرار گرفته اند، پس در این شرایط اولویت اصلی قدرتمندان در

جهان چاره اندیشی ریشه ای و حفظ امنیت و برگشت شرایط عادی برای زندگی مردم در صلح و امنیت است.

حال با این تعریف از مسئولیت نگاهی به تنظیم سیاست و رفتار سیاستمداران غربی در رابطه با رژیم آخوندهای حاکم بر ایران که عامل

اصلی شرایط فعلی در جهان هستند بیافکنیم و در زمانی که اعلام حالت آماده باش قرمز در بخشهای وسیعی از اروپا، آمریکا و سایر نقاط جهان (اعلام شده یا نشده)



اضطراب و وحشت در مردمان این کشورها می گستراند و روز بروز زندگی عادی مردم را از آنها میرباید، باید چاره اصلی را پیدا کرد. براساس فاکتهای تاریخی و عملکردهای رژیم جنایتکاران عمامه به سر و واکنش طرفهای حسابش یعنی دولتهای غربی ببینیم تا چه اندازه این دو پدیده به

هم دیگر کمک کرده اند و باعث شرایط مخوف و خطرناک فعلی در جهان شده اند.

دولتمداران غربی در حقیقت به خاطر حفظ منافع گروهی خاص و نه عموم مردم کشورهای خود این سیاست را که آنرا اپیسمنت (صلح جویی با ملاحا) می نامند به پیش برده اند و همانطور که میبینیم به سادگی حاضر به دست برداشتن از آن نیستند. آنها سالیان سال با قربانی کردن ملت های ایران و سایر کشورهای خاورمیانه به این سیاستهای اسفناک، مخرب و خطرناک پافشاری می کردند.

جنایت ۱۳ نوامبر در پاریس یک شوک بزرگ به کل جامعه بشری فرو آورد. عده ای جانی تروریست در ماکزیمم قساوت پیشگی مردم بیگناه را به رگبار بستند و زندگی ملت های زیادی از آن به بعد دچار اختلال اساسی شده است.

در رسانه های مختلف جهان این سوال مطرح شده و میشود که آیا رفتارهای کشورهای غربی در مورد دخالت های رژیم ایران در سوریه و عراق و پیدایش داعش آنطور که باید و شاید عکس العمل از طرف دولتها نشان داده اند؟ در این رابطه مخصوصا رفتار دولت آمریکا را بیشتر زیر ذره بین قرار میدهند و اوباما به طور بی سابقه ای تحت فشار افکار عمومی خود میباشد. چرا که آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشور جهان



به سرعت میتواند اوضاع امنیتی جهان را با اتخاذ تصمیماتی از جمله جدایی از سیاست شکست خورده مماشات در مقابل رژیم جلادان حاکم بر ایران و قربانی نکردن آزادیخواهان ایرانی و گوش فرا دادن به فریادهای زندانیان و مردم در بند کشور ما و خلقهای کشورهای ستمدیده سوریه، عراق و یمن و غیره... به

سرعت بهبود بخشد و با ایزوله کردن عامل ترور و تروریزم صلح و آرامش را در جهان میسر سازد.

به گفته کارشناسان اصلی تروریزم در جهان رژیم حاکم بر ایران بانکدار اصلی جهانی تروریزم است و همه جریانات تروریستی در تقلید و یا رقابت با او بوجود آمده اند و در اثر جنایتهای او و باندهایش گسترش پیدا کرده اند.

همه مفسران و سیاستمداران آمریکا وقتی در مورد سیاستهای خاورمیانه دولت اوباما حرف میزنند در حالتی شوک مانند به سر میبرند و تقریبا توان تکلم ازشان در مقابل اینهمه استیصال و درماندگی سیاست کشور

مطبوعشان گرفته میشود. آنها اصرار و پافشاری بر سیاست مماشات را نمیتوانند بفهمند و بسیاری از سیاستمداران حزب دمکرات هم از دولتشان روز به روز فاصله بیشتری میگیرند. بسیاری که توافق اتمی را قبول کرده اند رای خود را پس میگیرند. البته به دلیل این شرایط و فشارهای ناشی از افشاگریهای متعدد مقاومت ایران و اپوزیسیون مدره سوریه و کشورهای دوست آمریکا که مخالف سیاستهای مزبور هستند، نشان هایی از به هم زدن این سیاست در دولت امریکا دیده میشود و این خامنه ای، رفسنجانی و روحانی را به شدت به وحشت انداخته است.



به عنوان مثال چرخش صد و هشتاد درجه کاندیدای ریاست جمهوری هیلاری کلینتون قابل توجه است. وزیر امور خارجه سابق که سیاست مماشات را چهار سال دنبال میکرد برای عقب نیافتادن از رقبای جمهوریخواه و پیروزی درانتخابات آتی مجبور به این کار شده است چرا

که مردم آمریکا کسیکه در مقابل این خطرات عکس العملی نشان نمیدهد را هرگز انتخاب نخواهند کرد. هیلاری کلinton باید بر اشتباهات فاحش سیاست مماشات که سالیان سال سیاست رسمی وزارتخانه تحت نظرش بود دست بگذارد تا جایی که به این حقیقت که «رژیم ایران و داعش دو چالش جداگانه نیستند» اذعان میکند. حقیقتی که همیشه مجاهدین و شورای ملی مقاومت اصلی ترین اپوزیسیون و آلترناتیو دمکراتیک رژیم هشدار به ایشان میدادند و در مقابل وزارتخانه اش به تحصن روزانه میپرداختند و فریاد میزدند. همانهایی که بر خلاف قراردادهای مختلف بین المللی و تعهدات کتبی دولت آمریکا بارها در اشرف و بعد لیبرتی به مسلخ فرستاده بود.



در نوشته های دنباله دار حاضر که ناشی از تحقیقات گسترده و چند ده ساله نگارنده در مورد فیلم «تولد و پیدایش ترور» میباشد مایلم بخشی از این تحقیقات را به خوانندگان این سری مقالات ارائه دهم و دلایل و

ریشه های تاریخی و فاکت های متعدد بوجود آمدن تروریسم که دنیای ما را با چالش بسیار بزرگ و غیر قابل مقایسه و البته قابل پیش بینی روبرو کرده است را نشان دهم که چه عواملی باعث این شرایط شده است.

عمیقاً به این اعتقاد دارم که آگاهی در عصر کنونی میتواند سیاستها را بطور عمده تاثیر بگذارد و بسیاری از اتفاقات و تراژدیهای دردناک و فجایع قابل پیشگیری میباشند. همیشه نور آگاهی جلوی توطئه های ضد انسانی را میتواند بگیرد و البته باید با نشان دادن حقایق تاریخی فرهنگ جدیدی از روش دیدن و واکنش دادن نشان دهیم . باید بدانیم که اگر سیاستمداران مزبور همچنان دست از این روشها برندارند دنیای ما را با فجایعی در ابعاد بسیار بزرگتری روبرو خواهد کرد.

(۸ آذر ۱۳۹۴)

* * * * *

درگذشت منصور قدرخواه
هنرمند عضو شورای ملی مقاومت ایران

پیام تسلیت خانم مریم رجوی
به مناسبت درگذشت نابهنگام آقای منصور قدرخواه

۱۱ آذر ۱۳۹۴



درگذشت نابهنگام آقای منصور قدرخواه، عضو گرانمایه شورای ملی مقاومت ایران برای من و تمام خانواده مقاومت ایران یک ضایعه اندوهبار است.

امروز شورای ملی مقاومت ایران یک عضو ارزنده، جامعه هنرمندان ایران یک فیلمساز متعهد و مردم ایران یک مبارز آزاده و صمیمی را از دست دادند.

فقدان او را به خانواده محترم قدرخواه و مادر گرامی‌شان، به مردم

اصفهان، به جامعه هنرمندان ایران، به اعضای شورای ملی مقاومت و به مسئول شورا تسلیت می‌گویم.

وفاداری او به آرمان آزادی، استواری بر مواضع شورا و مرزبندی قاطع با رژیم ولایت‌فقیه و به‌ویژه حمایت و دفاع بی‌وقفه و پرشورش از مجاهدان آزادی در اشرف و لیبرتی از یاد نرفتنی است.

او دیگر در میان ما نیست، اما ارزشها و فضیلت‌هایی که زندگی‌اش در این مقاومت را بر آن بنا کرده بود، زنده و رویان باقی خواهد ماند.

آرزوی منصور قدرخواه برای آزادی مردم ایران و شکوفایی هنر و فیلم و سینمای ایران بی‌شک برآورده خواهد شد و یارانش در شورای ملی مقاومت و نسل جوان و هنرمند ایران جای او را پر خواهند کرد.

* * * * *

سخنرانی خانم مریم رجوی

به یاد منصور قدرخواه

مبارز میدان هنر و مقاومت و مدافع پرشور اشرفیها

«دوستان عزیز!

به همه شما ضایعه درگذشت هم‌رزم عزیز شورایی زنده یاد منصور قدرخواه را تسلیت می‌گویم. به‌خصوص می‌خواهم از همین جا به مادر گرامی ایشان که می‌دانم این واقعه برایشان بسیار دردناک بوده و به خانواده و مردم اصفهان و جامعه هنرمندان ایران تسلیت بگویم. این فقدان دردناک را همچنین به همه اشرفیها در رزمگاه لیبرتی و به مسئول شورا تسلیت می‌گویم.

نام قدرخواه این هنرمند پرشور، مثل آندو، مثل منوچهر سخایی، آقای عالیوندی، عماد رام و مرضیه عزیز به همراه همه شهیدان و درگذشتگان عضو شورا زنده و باقی خواهد بود. شخصیت صمیمی و بی‌آلایش و عشق و ایمانی که در این مبارزه از خود نشان داد، و این‌که همیشه مدافع اشرفی‌ها بود، از یاد نخواهد رفت.

فکر کردن به تعهد و تکاپو و تلاش مبارزاتی آقای قدرخواه در هنرهای او در نقاشی و فیلمسازی و همچنین کلام آتشین و شجاعانه او در حمایت از مقاومت برای آزادی مردمش، و حضور فعال و پرشور او در جلسات شورا و در نبردهای سیاسی شورای ملی مقاومت، ارزشهایی را برجسته می‌کند که جنبش ما در طی این سالیان، در کارزار پایداری خلق کرده و ارتقا داده است.

به‌راستی که در وانفسای انحطاط و پس‌رفتگی که این رژیم، حاکم

کرده و زیر فشارها و حمله‌های همه‌جانبه این رژیم آن هم در یک مبارزه سخت و طولانی، این چنین ماندگاری و تعهدپذیری، حقیقتاً کیمیاست. هر کس که مرزهای خود را با رژیم محکم نگه‌داشته، هر کس که فشار و رنج این دوران را بر خود هموار کرده و هر کس که مدافع و نگاهبان این مواضع بوده، قدر و منزلت بالایی دارد و این چیزی است که هر عضو شورای ملی مقاومت را در چشم مردم ایران بسیار معتبر و محترم کرده است.



من همیشه گفته‌ام در این مبارزه دشوار و طولانی، در برابر رژیمی که در سرکوب و فریبکاری و استفاده از روشهای پلید در دنیای امروز بی‌نظیر است، ایستادگی و پایداری بر سر مواضع اصولی و عهد و پیمان مبارزاتی و انقلابی برای درهم شکستن موانع، تنها جواب است و تنها کلید راهگشایی و باز گشودن مسیر آزادی مردم و میهن است. این استواری، ارزش برجسته و درخشان دوران ماست، که از اشرف و لیبرتی تا صحنه سیاسی به خلق ما و به جوانان ما پیام مقاومت می‌دهد و برای نسل جوانی که با فشار و ستم این رژیم مواجهند، بسیار اثرگذار است.

یادتان هست که مسئول شورا می‌گفت: «آلترناتیو دموکراتیک را کسی رایگان به مردم ایران نمی‌دهد، هم باید خونس را در جنگ و مقاومت نظامی بدهیم و داده‌ایم، هم باید در جنگ سیاسی در موضوع جایگزینی و آلترناتیو، استخوان خرد کنیم و در مبارزه با اپورتونیسم و ارتجاع و استعمار جنبش مقاومت را اعتلا بدهیم».

ما چون روزمره درگیر وقایع و بالا و پایی‌های این مبارزه و مقاومت هستیم، گاهی تصویر ارزشهایی را که در این جنبش مقاومت خلق شده و اعتلا پیدا کرده، از دست می‌دهیم. ولی وقتی کمی دورتر بایستیم و از نقطه بالاتر به تصویر کلی نگاه کنیم، می‌بینیم که واقعیت این است که هجومها و فشارهای بزرگی را که از سال ۸۸ به این طرف بر اشرف و لیبرتی و بر شورای ملی مقاومت آمد، با موفقیت از سر گذراندیم، البته با بهایی سنگین و خونین.

به یاد بیاوریم که در این مدت، هفت قتل‌عام علیه مجاهدین طراح شد. ۶۷۷ روز شکنجه صوتی، یک محاصره ضدانسانی و دست انداختن بر شورای ملی مقاومت. واقعاً در بهار دو سال پیش قصد رژیم متلاشی کردن شورا بود. واقعاً در جابه‌جایی اشرف به لیبرتی طرح رژیم با کارگردانی کوبلر از هم‌پاشاندن مجاهدین بود.

این وقایع نشان داد که هر قدر هم که ما را چه در صحنه سیاسی چه در صحنه نظامی بمباران و موشک‌باران و قتل‌عام کنند، هر قدر که پرونده‌سازی و لیست‌گذاری کنند، از پیش برمی‌آییم.

واقعیت این است که به‌رغم تمامی این حملات و توطئه‌ها که گاه قدرتهای غربی هم با رژیم همراه می‌شدند، همه موجهای مسموم آمد و گذشت و سپری شد و باز این شورا به‌عنوان آلترناتیو دموکراتیک پابرجا ماند. در صحنه واقعی داخلی و بین‌المللی و منطقه‌یی، باز هم یک طرف رژیم است و جبهه مشترک او و طرف دیگر همین مقاومت و همین شورا یعنی تنها جایگزین دموکراتیک.

وقتی با این واقع‌بینی به موقعیت کل مقاومت نگاه کنیم و به راهی

که طی کردیم و سختی‌هایی که پشت سر گذاشتیم، آن وقت ارزش هر قدمی که برداشته شده و منزلت هر عضو این مقاومت و شورا برجسته می‌شود، از جمله جایگاه و ارزش مبارزاتی که در این سالیان منصور قدرخواه در این مقاومت پیگیر به پیش می‌برد.

تجربه ۳۴ ساله این مقاومت، حاکی از آن است که اگر اصول و تعهدات خودمان یعنی اصول دموکراتیک و مرزبندیها با رژیم پابرجا باشد، اگر صفوف ما پاکیزه و استوار باشد، پیش می‌رویم و خلاصه به قول مسئول شورا اگر خودمان بایستیم، مردم ایران هم می‌ایستند و دنیا هم گام به گام در کنارمان خواهند ایستاد.



به مناسبت بزرگداشت زنده‌یاد آقای قدرخواه باید تأکید کنم بر سرمایه‌های این مقاومت که او نیز نمونه‌یی از این سرمایه‌ها بود. سرمایه ما چیست؟ همین مناسبات محکم و استوار، همین روابط پاک و پاکیزه (که خود منصور در مصاحبه‌هایش بارها گفته بود)، سرمایه ما همین اعتماد بین اعضای شورا و پایداری و ماندگاری است.

بله، دارایی سیاسی مردم ایران در چارچوب یک آلترناتیو دموکراتیک، همین سرمایه عظیم است و آن چیزی غیر از این شورا و مقاومت و اعضای پایدار و ماندگارش نیست.

به منصور قدرخواه و به روان پاکش درود می‌فرستیم. و بر تعهد و پیمانی که او در تمام عمر در موردش استواری نشان داد، پافشاری و تأکید می‌کنیم و مطمئنیم که سنگرش خالی نخواهد ماند و هم‌زمان شورایی و اعضای این مقاومت حتماً جایش را پر خواهند کرد و او با ارزش‌ها و تعهدات و وفاداریش هم‌چنان در صفوف این مقاومت حضور خواهد داشت. از همه شما متشکرم».

* * * * *

سخنان ابوالقاسم رضایی

«با تشکر از خواهر مریم [رجوی] و با تشکر از حضور همه دوستان برای شرکت در مراسم گرامیداشت یار و هم‌رزم شورایی منصور قدرخواه. ابتدا اجازه می‌خواهم علاوه بر تسلیت به خاطر فقدان دوست و هم‌رزم شورایی، منصور قدرخواه، درگذشت دریغ‌انگیز چهار مادر مجاهد رو هم به خواهر مریم، به خانواده‌ها و فرزندان آنها و همچنین به همه خانواده‌های مجاهدین و مبارزین تسلیت بگم.

واقعیت اینه که هنوز باورم نمیشه که منصور با اون همه انرژی و شور و شوق و با کارهای نیمه‌تمامش از میون ما رفته. دو روز قبل از فوتش با من در باره مقاله‌اش که سیاست مماشات غرب با رژیم آخوندی رو به شدت مورد حمله قرار داده بود، صحبت کرد و گفت که داره روش کار میکنه و تکمیل کنه برام بفرسته ولی مهم‌تر از اون فیلمش در مورد منشأ تروریسم بود که همه فکر و ذهنش رو اشغال کرده بود؛ زیاد روش زحمت می‌کشید و دائم فیلم‌نامه را تکمیل می‌کرد؛ مصاحبه‌های فراوانی برای ساختن این فیلم با شخصیت‌های سیاسی کرده بود و معتقد بود میتونه از راه تصویر و این فیلم چهره جهنمی آخوندها و نقششون رو در همه کارهای تروریستی نشون بده و به همین جهت هم برای ساختن این فیلم سر از پا نمی‌شناخت.

منصور به آرمان آزادی مردم ایران عشق می‌ورزید و این عشق از همه وجودش شعله می‌کشید. من به یاد ندارم که منصور سر هیچ موضوعی بی تفاوت و بدون عکس‌العمل باشه ولی احساساتش وقتی موضوعی به اشرفیها مربوط می‌شد به اوج می‌رسید، چون که شیفته فداکاری و عزم استوار اونها در مبارزه با آخوندها بود.

منصور عزیزمون در ۲۲ آبان ۱۳۳۵ در شهر اصفهان به دنیا اومد. از جوانی به فعالیت هنری در رشته تئاتر و سینما پرداخت و به عنوان

عکاس و فیلمبردار و مستندساز در اداره تلویزیون اصفهان مشغول به کار شد. او فعالانه در انقلاب ضدسلطنتی شرکت کرد، چرا که می خواست یک جامعه دموکراتیک رو در کشورش ببیند. ولی خیلی زود با دیدن چهره ضدبشری خمینی و رژیمش در سال ۱۳۵۸ ایران رو ترک کرد و راهی تبعید شد.

در آلمان تحصیلاتش رو در رشته گرافیسیم، ادبیات و تولید فیلم تکمیل کرد. او که فردی پرشور و سرشار از عشق به آزادی میهنش بود، نمی توانست تنها به فعالیتهای هنری اکتفا کنه و در جستجوی راهی برای فعالیت بیشتر به خاطر آزادی و رهایی میهنش بود. در جستجوی همین مسیر با فعالیتهای نیروهای انقلابی و مجاهدین خلق آشنا شد و فعالیتهای سیاسی خودش رو در آلمان در ارتباط با مجاهدین شروع کرد.

منصور فعالانه در مسئولیتهای مقاومت شرکت داشت و سرانجام به عنوان ملی و متعهد در سال ۱۳۷۵ به عضویت شورای ملی مقاومت ایران در آمد.

منصور قدرخواه در چند رشته هنری فعالیت داشت. او فیلمساز و کارگردانی بود که هنر فیلمسازیش رو صرف ساختن فیلمهای افشاگرانه در مورد جنایتها و تروریسم آخوندهای حاکم بر ایران کرد و با تلاشی سخت، چند فیلم ارزشمند در این زمینه ساخت که عبارتند از: یکی، فیلم «چشم در برابر چشم» که در سال ۱۳۷۱ ساخته شده و شکنجههای وحشیانه آخوندی در زندانها رو به تصویر میکشه؛ فیلم «خداحافظ مادر بزرگ» ساخته شده در سال ۱۳۷۳؛ فیلم «در میان فقیرترین فقرا»؛ فیلم مستند «رد پای ترور» های رژیم در داخل و خارج ایران در سال ۱۳۷۵ ساخته شده و در اون به افشای ماهیت تروریستی رژیم و سیاست مماشات غرب پرداخته.

بعد از پخش همین فیلم یعنی فیلم «ردپای ترور» از تلویزیون فرانسه و تلویزیون «آرته»، رژیم آشکارا و به شدت به دولت فرانسه و آلمان اعتراض کرد.

وی همچنین فیلم تولد ترور رو در دست ساختن داشت و قسمتهایی از این فیلم هم آماده شده بود که متأسفانه با درگذشت دریغ‌انگیزش ساخت این فیلم ناتمام ماند.

منصور علاوه بر فیلمسازی و کارگردانی، آثار متعددی نیز در زمینه نقاشی، عکاسی گرافیک یا دیجیتال آرت، داشت. او در زمینه هنری نیز آثار زیبا و بسیار زیادی خلق کرد و از خودش به جا گذاشت.

منصور همچنین مقالات متعددی در دفاع از مقاومت ایران نوشته، به طور خاص وقتی مقاومت ایران مورد حمله مزدوران و اجیرشدگان وزارت اطلاعات رژیم قرار می گرفت منصور قلم به دست گرفته و با احساس مسئولیت ستودنی از مقاومت ایران دفاع کرده و به افشای مزدوران رژیم می پرداخت. به همین دلیل همیشه مورد حمله کین توزانه و وحشیانه این مزدروان قرار داشت.

منصور بزرگترین افتخار زندگی خودش رو عضویت در شورای ملی مقاومت و بهترین لحظات زندگی‌ش رو دیدارهایش با رئیس جمهور برگزیده مقاومت و مسئول شورا می دونست.

سرانجام قلب پرشور و بیقرار این هنرمند متعهد و مترقی میهنمون به طور غیرمنتظره در روز سه‌شنبه ۱۰ آذر از کار ایستاد و همه هم‌زمانش رو در شوک و غمی بزرگ و عمیق فرو برد.

درگذشت این هم‌رزم گرامیمون رو به خانواده‌اش، به اعضای شوارای ملی مقاومت و به خانواده بزرگ مقاومت تسلیت می گیم و بر ادامه راه پر افتخارش تا رسیدن به سرنگونی رژیم ضد ایرانی آخوندی پای می فشاریم. یادش گرامی و راهش همچنان که رئیس جمهور برگزیده مقاومت و اعضای محترم شورا و حامیان مقاومت در پیامهای تسلیت خودشون گفته‌اند، پر رهرو باد.

* * * * *

سخنان یزدان حاج حمزه

«می خواهم ابتدا تسلیت عرض کنم خدمت خانم رجوی که برگزار کننده این مجلس یادبود هم‌رزمان منصور قدرخواه هستند، و همین‌طور تسلیت بگویم به خاطر از دست مادران ارجمند و گرامی‌یی که ظرف چند روز گذشته اتفاق افتاده... مطالب گفته شد، یکی دو نکته‌یی که من به نظرم می‌رسد در یادبود هم‌رزمان پرشورمان منصور قدرخواه یادآوری می‌کنم صرفاً. به طور غیرمنتظره و ناگهانی، همان‌طور که گفتن، از دست دادیمش.

من در حد شناخت خودم از منصور از خلال جلسات شورا، جلسات حاشیه شورا و گفت و شنود دو نفری که گاه پیش می‌آمد، داشتیم، مواقعی که از آلمان می‌آمد فرانسه یا از آمریکا می‌آمد، دو ویژگی برجسته‌یی در این هم‌رزمان پی‌بردم بهش و لمس می‌کردم که به نظرم از ویژگیها و مختصات یک مبارز جدی و پایدار می‌تونه باشه. نخست، علاقمندی و دلبستگی منصور به مردم و احقاق حقوق مردم و کسانی که از حقوق مردم دفاع می‌کنند، به خصوص رزمندگان خط مقدم جبهه آزادی؛ جبهه رزم علیه دیکتاتوری ایران. این رو در صحبت‌هایش، در برخوردهایش، در شور و هیجانی که نشان می‌داد، این عمق عواطفش را نسبت به مردم و آزادی مردم من کاملاً لمس کرده بودم، این را به عنوان یک ویژگی برجسته و ضروری که در مبارزه به آدم قدرت کشش و توان می‌دهد، انگشت می‌گذارم روش.

البته مردمی که عرض می‌کنم تنها هموطنانش نبود، بلکه حتی به آمریکای لاتین رفته بود، فقیرترین فقرا، گویا مربوط به همین سفر در صحنه‌هایی دوربینش گشته بود که در گتوها و جاهایی که یکی از پایتخت‌های کشورهای آمریکای لاتین، این را آورده بود برای مردم اروپایی که در جریان نیستند، عرضه کند و بگوید که شما در این دنیا دارید زندگی می‌کنید، در مورد مردم ایران که جای خود دارد. بنابراین یکی

مسأله عواطف عمیق و عشق گونه منصور بود به آزادی و مردم و حقوق مردم که البته در علاقمندی و ابراز همراهی با رزمندگان خط مقدم در اشرف و لیبرتی خودش را بارز کرده بود، در باره مردم.

ویژگی دیگری که من در برخوردهایم در منصور می دیدم، توجه او به عنصر آگاهی بود در کار مبارزه، یعنی با حرارت بسیار در بحثها، شرکت می کرد و سؤال مطرح می کرد؛ پیگیری می کرد، و ساده از کنار جریانات نمی گذشت و این عمق می داد به آگاهی خودش و به دیگران آگاهی رساندن در مقالاتی که می نوشت. یعنی، ترکیب این دو عنصر یک شخصیت ممتازی در شورا و جبهه مقاومت ما و خانواده مقاومت ایجاد کرده بود.

در نوزدهم فروردین ۹۰، وقتی صحنه تکاندنده درگیری خواهران و برادران ما را در اشرف، با پلیدان و شیریان، مأموران رژیم و مالکی، دید چنان لرزه بر اندامش افتاد که خودش نقل می کرد که اگر نبود مهر و محبتش و پیوند عاطفی و علاقمندی اش به این بچه ها، باید همانجا جان می داد و خودش می گفت باید میمردم.

در همین مصاحبه نگاهش را به مبارزه اینطور بیان می کند: آره مبارزه سخت است، ولی زندگی مبارزاتی بسیار زیباست. این برداشت منصور بود که بهش ویژگی ممتازی می داد.

به هر حال ما این رزمنده پرشور و آگاه را متأسفانه از دست دادیم. حالا خانم رجوی اشاره کردند که اول از همه به عهده ما شوراییهاست که جای خالی او را پر کنیم، با تلاش بیشتر و با کار بیشتر. امیدوارم نظیر منصور بتونه تکثیر بشه در شورا و حاشیه شورا و خانواده مقاومت و راهش پر رهرو باشه انشاالله، خیلی متشکرم».

سخنان علی مقدّم

«من می خواستم فقدان مادران عزیز و گرامی و همچنین دوست و همزمزم را به شما خواهر مریم و به برادر مسعود و همچنین دیگر خواهران و برادران مجahدم در لیبرتی و در هرکجا که هستند و به دوستان و همزمان شورایی تسلیت بگم؛ تسلیت نه به عنوان غم و اندوه، چون که ارزشهای والایی که اینها خلق کردند، همیشه همراه ما هست و ما از آنها یاد می گیریم و مسیرشان را ادامه خواهیم داد.

من وقتی به چهره مادران نگاه می کردم یاد مادر خودم افتادم که همه شان سرنوشتشان یک جور بوده. از زمان شاه در به در از این زندان به اون زندان می رفت برای ملاقات با محمد. بعد از سرنگونی آرژیم شاه] علاوه بر زندان، از این گورستان به گورستان دیگر می رفت. دنبال پیکر بچه هاش بود که پیداشون هم نکرد.

اینها همه شان سرنوشتشان یکیه. انتخاب کردند که با این رژیم پلید بجنگند و مبارزه کنند و همه چیشون را فداکردند برای این راه؛ از بچه شان گذشتن؛ از خانواده شان گذشتن در راه آزادی خلقشان برای این که ایرانی داشته باشیم آزاد و آباد. دیگه کسی توی کارتن ن خوابد؛ دیگه دخترها فرار نکنند از خانه شان و همه بتوانند آزاد زندگی کنند. منصور هم یکی از آنها بود که این انتخاب را کرد که بیاید توی این راه و این مسیر و از همه چیزش بگذره و بتونه آزادی را به مردمش برسونه.

همانطور که توی فیلم دیدید چطوری آخرش فریاد می زد «یا مرگ، یا آزادی» واقعاً در وجودش این موج می زد. همیشه وقتی با منصور صحبت میکردی این حالت در وجودش بود. صمیمیت، عشق و محبتی که به آدم ارائه می کرد.

خیلی شما را دوست داشت خواهر مریم، خیلی به برادر ارادت داشت و دشمن خونی رژیم بود و با قلمش، با فیلمش با هرجوری که می توانست با عوامل اطلاعات که در سایتها میآمدند همیشه در حال جنگ

بود و [با آنها] مبارزه می کرد.

هنرمندان زیادی توی دنیا هستند که می توانند کتاب خوب بنویسند؛ فیلم خوب درست کنند و شعر خوب بگویند؛ آواز خوب بخوانند؛ موزیک خوب بسازند. ولی آن چیزی که، همانجور که شما گفتین، خانم مرضیه را متفاوت می کند با اونها یا آقای عماد رام را، یا آقای عالیوندی را، یا آقای سخایی رو، یا آندو رو، و همین طور منصور را، این است که اینها هنر را در خدمت مقاومت قرار دادند و آن را سلاحی کردند که بتوانند در راه آزادی مردم از اون استفاده کنند.

چون که منصور هم می تونست مثل اونها بره دنبال فیلم ساختن و شهرت پیداکنه، پول در بیاره، و هرکاری بکنه، ولی یادگرفت از برادر مسعود که ارزش فداکردن هست.

به میزانی که آدم فدا بکند می تواند انسان والایی باشد و منصور اینو یادگرفت و منصور مثل همه رزمندگان ارتش آزادیبخش؛ مثل همه مجاهدین؛ مثل همه مادران، او هم وارد شد و شروع کرد به پرداخت کردن.

هرکسی به میزانی که پرداخت میکنه دوست داشتنی تر میشه؛ نزدیکتر میشه به اون ارزشهای انسانی. برای همین هم هست که آدم منصور را که میدید با اون لبخند زیبایش همیشه، از ارادت و خضوع که داشت خیلی شرمنده میشد نسبت به رزمندگان اشرف؛ رزمندگانی که در لیبرتی هستند، همیشه راجع به آنها حرف میزد و در راه آنها بود.

حضرت علی می گوید هر نفسی که ما می کشیم، یک لحظه و یک قدم داریم به مرگ نزدیکتر می شیم. دیالکتیک را داره میگه. پس باید سبکبال باشیم و هر لحظه آماده. به عبارتی مثل همان حرفی که ماهی سیاه کوچولو می گفت، توی آخرین لحظاتهش، وقتی به اقیانوس راه یافته بود، می گفت: مرگ هر لحظه می تونه به سراغ ما بیاید ولی مهم نیست، مهم اینه که زندگی یا مرگ ما چه تأثیری توی زندگی دیگران داره.

همین حالت هست که می‌تونیم موشک بخوریم، می‌تونیم اینجا به یک شکل دیگری تروریستها ما را بزنند و یا به مرگ طبیعی بمیریم، ولی مهم اینه که زندگی یا مرگ ما چه تأثیری توی زندگی دیگران خواهد گذاشت.

منصور و این مادران با عملشون نشان دادن که چگونه باید زندگی کرد و چگونه باید مبارزه کرد.
یاد و راهشان گرامی باد، همین.

سخنان حمیدرضا طاهرزاده

«خواهر مریم عزیز. بعد از فرمایشات شما و مطالبی که سایر سخنرانان به درستی در مورد منصور عزیز ما و همچنین مادران گرامی که از دست دادیم چیز زیادی من نمی‌تونم اضافه کنم، ولی از آنجا که بحری است بحر عشق که هیچش کرانه نیست، و احساس غم و اندوه عظیمی در درون من موج می‌زنه، که سخن گفتن سخت است ترجیح می‌دهم کمی ساز بزنم، اما به عنوان هم‌رزم این هنرمند متعهد، مردمی، فداکار و کسی که تا آخرین لحظه حیاتش همان طور که برادر حبیب به درستی اشاره کردند گویا در ساعات نیم شب، همچنان در حال کار پشت میزش از این جهان رفت.

حقیقتاً مجاهدوار زندگی می‌کرد، سبکبار بود و از این جهان مادی و نعماتی که هر انسان عادی از آن بهره‌مند، چشم‌پوشی می‌کرد و سعی می‌کرد با تمام قوا، تمام استعداد و انگیزه‌هایش را در جهت مبارزه با این رژیم انسان‌ستیز و ایران‌ویران کن به کار ببرد، اما برجسته‌ترین، به اعتقاد من، ویژگی منصور که همین الان هم ما در یک کارزار سیاسی، در یک جنگ سیاسی که با رژیم داریم و برخورد همین مزدوران و قلم

به مزدان و هوچی گره‌ای این رژیم مشاهده می‌کنیم، همان طوری که سخنرانان قبلی هم اشاره کردند و خود شما هم به درستی اشاره فرمودید، عشق و علاقه وصف ناپذیر منصور قدرخواه به مجاهدین خلق ایران بود و در رأسش به فرمانده کل ارتش آزادیبخش و شخص شما.

منصور قبل از این که به مجاهدین پیونده؛ به شورا پیونده؛ من می‌شناختمش سر پرشور داشت برای آزادی و موقعی که به عضویت شورا درآمد در اولین پروازی که قرار بود برای شرکت در اجلاس شورا شرکت داشته باشیم، باهاش بودم، واقعاً سر از پا نمی‌شناخت برای دیدار شما و مسعود.

همین امروز می‌بینیم که این خودفروختگان و مزدوران حقیر بارگاه ولایت به پیکر خاموش او هم رحم نمی‌کنند و همان لوش و لجنهایی است که در حیاتش بر سرش می‌ریختند. این قصه کثیف و این داستان زشت و موهوم ادامه داره.

اما منصور چه باک، برای این که به قول خودش: «منصور وار گر ببرندم به پای دار - مردانه و یا شاید بگیم جانانه، جان دهم که جهان پایدار نیست». ولی به قول شاعر دیگری که پدرم بود، یادش به خیر، گفتند: «اثر گذار اگر عمر جاودان خواهی - که زندگانی هر کس به قدر آثار است».

ادای احترام می‌کنم به روح پر فتوح هم‌رزم هنرمند و متعهدمون، منصور قدرخواه و این مادران بزرگوار که سرمایه‌های بزرگ مبارزاتی ما و مایه افتخار و مباهات ما هستند. چند شب پیش صحبت‌های مادر داعی را از «سیمای آزادی» شنیدیم واقعاً حیرت آور بود، با آن همه استواری و با آن همه صلابت در دفاع از مجاهدین و به قول خانم مرضیه، سردار بزرگ و شما و همه فرزندان مجاهدش صحبت می‌کرد و دیگر مادرانی که در این هفته عجیبه در این پرواز ملکوتی همراه و هم پیمان با منصور ما هستند و او تنها نیست در این سفر در بهترین دست‌ها قرار داره.

در هر حال، او سعادتمند شد برای این که ضربات کاری بر پیکر

دشمن وارد کرد و به آنچه که می خواست به هر حال دست پیدا کرده بود. شرفش را به هیچ قیمتی حاضر نبود بفروشه، مثل آن دیگر سست عناصر شرزه حقیر، که در میانه راه ترک کردند و الآن او را شلاق کش می کنند.

نفسش و قلمش، و رفتارش و کردارش در دفاع از مقاومت بود و آنهایی را که اون خصم سیاسی و دشمنان مقاومت ایران می دانست، با بُرنده ترین و آتشین ترین کلام مورد حمله قرار می داد و باکی نداشت از تیرهای شرزه و زهر آگینی که بر او وارد می آوردند.

فقط می تونم این را بگم، به عنوان یک عضو کوچک این مقاومت، که بر همان اهداف و همان میثاق و همان تعهداتی که منصور تا آخر بر آنها وفادار ماند، ما هم این راه را ادامه خواهیم داد.

در این تردیدی نیست که نفس ما و حضور ما و حیات ما نمی تونه به هیچ وجه، آنی از این مقاومت منفک باشد.

«هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق - ثبت است بر جریده عالم دوام ما». متشکرم.

سخنان اصغر ادیبی

«به نام ایران و به نام آزادی. من وقتی خبر فوت منصور را شنیدم، یک لحظه به مسعود فکر کردم و ظرفی که برای مقاومت بنیان گذاشت از ۳۰ خرداد و بعد تشکیل شورا و امروز وقتی که ما می بینیم پیر دیر در تهران در زیر گوش ولایت فقیه، در اوج دیکتاتوری و جنایت و آدم کشی فریاد آزادیخواهی برمی انگیزد و فریاد هیئات من الذله سر می دهد و مردم و جوانان را به مقاومت فرا می خواند.

برای همین، من به جای افسوس بر منصور به او غبطه می خورم. برای چی؟ اگر امروز می بینیم که زوزه های این شغالان، این بریدگان

که حتی به پیکرهای پاک این عزیزان هم رحم نمی‌کنند، بلند شده، به خاطر چیه؟ به خاطر ایستادگی، به خاطر مقاومت، به خاطر اجازه‌ندادن به این که یک مشت آخوند مملکت ما را به نابودی کامل برسانند.

با معلومات ناقص من در طی همین صد سال ما چندین جنبش بزرگ داشته‌ایم که همه به ناکامی راه برده است: جنبش مشروطیت، میرزا کوچک خان، ملی‌شدن صنعت نفت، انقلاب ۲۲ بهمن.

اگر من بخواهم با زبان خودمان صحبت بکنم مثل این می‌ماند که شما یک سری جوان مستعد برای ورزش داشته باشید ولی یک زمین آماده که آنها بتوانند آنجا این استعدادها را پرورش بدهند، وجود نداشته باشد و این مسعود معمار بزرگ این مقاومت، معمار بزرگ این ایستادگی، بود که چنین امکانی را فراهم کرد و بعد هم بر دوش مریم گذاشت؛ مریمی که ما امروز شاهدیم در صحنه بین‌المللی این چنین صدای رسای مردم ایران، مردمی را که طی این سالها از ظلم و ستم آخوندها جانشان به لبشان رسیده و منتظر یک جرقه هستند، به بهترین نحوی تجلی داده‌اند.

به زندگی شخصی منصور نگاه کنید با همین اطلاعات ناقصی که من دارم با هنرهایی که داشت خیلی راحت می‌توانست در کار فیلم‌سازی، جذب دستگاههای نمی‌دانم هالیود و غیره بشود، هم شعورش را داشت، هم آگاهی‌اش را داشت و هم زبانش را بلد بود. چه چیز باعث می‌شود که از آنها می‌گذرد و زندگی‌اش را و تمام وقتش را صرف آزادی مردم ایران می‌کند؟ این به نظر من به خاطر آگاهی و به خاطر آن بستر فراهم شده است.

دلیلش فقط یک چیز است: خشت اول این بنا درست شده است. این خشت را گذاشت و با رنج و با تمام مشکلاتی که همه‌مان به آن آگاه هستیم این بنا را امروز به اینجا رساند که ما اینچنین فریاد آزادیخواهانه مردم را در تهران می‌شنویم. پس برای فقدان این مادران بزرگوار و منصور ما نباید غمگین باشیم. ما به وظیفه خودمان عمل

کرده‌ایم و منصور از این آزمایش سربلند بیرون آمد. امیدوارم ما هم این لیاقت را داشته باشیم که این راه را تا آخر برویم.

روزی که آزادی به میهن ما برگردد، روزی که پسران و دختران ما قهقهه به صورتشان برگردد، مردم ایران از این فلاکت راحت بشوند، آن روز قدر منصورها شناخته خواهد شد. من شکی ندارم که مقاومت ایران به پیروزی خواهد رسید.

من شکی ندارم که مردم ایران از دست این رژیم جنایتکار راحت شده و شادی و خنده به میهنمان برخواهد گشت. آن روز مقاومتی که در طی سالیان دراز در راه این آزادی قدم زدند با نثار جان خودشان، چه در لیبرتی چه در اقصی نقاط دنیا، آنها جایگاه ویژه‌ی در بین مردم ایران خواهند داشت.

مطمئن باشید که قدر امثال منصور برای مردم ایران شناخته‌شده هست و شناخته‌تر هم خواهد شد. من هر وقت منصور را به یاد می‌آورم با آن دوربینش که از تمامی زوایای این مقاومت، سعی می‌کرد سندهای مستند بسازد و امروز فکر می‌کنم آن جوانهایی که به زندگی منصور می‌نگرند و دوربین به دست خواهند گرفت و سلاح به دست خواهند گرفت و آزادی خودشان را از این رژیم جنایتکار پس خواهند گرفت، جواب این غم و اندوه ما هست. پیروز باشید. پیروزی از آن ماست و حتماً ملت ایران به پیروزی خواهد رسید».

* * * * *

سخنان صمد فتح پور

«خانم رجوی من از موضع دوست منصور صحبت می‌کنم. چون من منصور را می‌شناختم. منصور، هر کدام از بچه‌های مجاهدین یا شورا شخصیت خاص خودش را دارد.

منصور دو تا نقطه بسیار روشن و بارز داشت. هر کسی که یک دقیقه هم با منصور صحبت می کرد متوجه این می شد. یکی پاکی بی نظیر و بی شیله پیلگی، شده بود هوادار شما. این یک نقطه از او بود. یکی هم از نقطه شدیداً ضد بنیادگرایی، شده بود ضد رژیم. این دو تا مشخصه را هم تازه جدا از هم داشت، عجیبه. خوب، منصور آدم بسیار باسوادی بود در رشته خودش. واقعاً متخصص بود. کسانی که علم صدا و تصویر را و کشیدن کلمات و احساسات و اتفاقات را به تصویر دارند، قشنگ می فهمند تصاویری که او درست کرده، واقعاً بی نظیر است. داکومنتر درست کردن آن هم با امکانات بسیار کم، خیلی سخت است.

منصور از آن سینماگرایش و علم و دانشی که داشت به عنوان اسلحه بر علیه رژیم می خواست استفاده بکند. منصور تحصیل کرده خارج بود، سیستمهای اینجا را می شناخت و از روی دانش و آگاهی از بین تمام این مقاومتها به صورت علمی شما را انتخاب کرده بود. نتیجتاً تا موقعی که حتی یک مجاهد، یک مقاوم وجود داشته باشد. این را بدانید اینها مثل نوری هستند که این پروانههایی که در شب پرواز می کنند و به طرف نور می روند، اینها را به خودشان جذب خواهند کرد. من چیزی ننوشته ام و کلماتی را که می گویم معمولاً از چیزهای ادبی خارج است، اینه که معذرت می خواهم. همین را می خواستم بگویم. متشکرم».

(سایت «شورای ملی مقاومت ایران»، ۱۷ آذر ۱۳۹۵)

بیانیه جشنواره بین‌المللی سینمای تبعید به مناسبت درگذشت نا به هنگام سینماگر متعهد و مبارز زنده یاد منصور قدرخواه

«با کمال تأسف مطلع شدیم که سینماگر تبعیدی منصور قدرخواه روز دوشنبه نهم آذر (سی نوامبر) بر اثر ایست قلبی در گذشته است. خبری که نه تنها شوک آور، بلکه برای همه دوستداران فرهنگ و هنر متعهد دردناک بود. چرا که یکی از هنرمندان صادق و طرفدار راه رهایی مردم ایران از دیکتاتوری مذهبی حاکم از دست رفته بود. منصور قدرخواه از تبار آن دسته از هنرمندان راستینی بود که بین هنر و سیاست خط جدایی نمی کشند، و هنر و هنرمند را در مسئولیت پذیری اش در برابر چگونه زیستن و تعهدداشتن نسبت به سرنوشت مردم تعریف می کنند.

نخستین دوره جشنواره بین‌المللی سینمای تبعید ما حدود ۲۳ سال پیش (سال ۱۹۹۳) با نمایش فیلم سینمایی «چشم در برابر چشم» ساخته زنده یاد منصور افتتاح گردید. حضور گرم و پرشور او در آن دوره، در جلسه های بحث و گفتگوی مربوط به ایجاد کانون سینماگران ایران در تبعید، در نگارش بیانیه تاریخی بیست و هفت نفر از سینماگران و صاحبان قلم، در اعتراض به فتوای خمینی برای قتل سلمان رشدی، در خاطره همه شاهدان آن روزها به یاد ماندنی است. در دوره های بعدی برگزاری جشنواره، منصور قدرخواه با ارسال فیلمهایش برای نمایش در جشنواره، همواره یاری رسان جریان پویای جشنواره ما بود.

فیلم داستانی «خدا حافظ مادر بزرگ» را که با همکاری جمیله ندایی و سعید منافی برای تلویزیون آلمان ساخته بود، در دوره دوم جشنواره ما (۱۹۹۵) به نمایش درآمد. فیلم «رد پای ترور»، که مستند افشاگرانه

درباره ترورهای جمهوری اسلامی در خارج کشور بود و منصور قدرخواه آن را نیز برای تلویزیون آلمان و کانال مشترک آلمان - فرانسه (آرته) ساخته بود، در دوره چهارم جشنواره ما در سال ۱۹۹۹ به نمایش در آمد.



منصور قدرخواه در اولین جشنواره بین المللی سینمای تبعید
گوتنبرگ سوئد، ۱۹۹۳

سینمای داستانی زنده یاد منصور قدرخواه، روایت‌هایی از زندگی روزانه مردم عادی است با برشهایی از چالش‌های ذهنی آنها در موقعیت‌های گریزناپذیر. با این وجود نگاه این سینماگر به شخصیت‌های داستانی درام‌های سینمایی اش تقدیرگرایانه نیست. او آدم‌ها را در روند رشد داستان، در گره گاه‌های درام، در بستری آرمانی به اعتبار درک چپ گرایانه خود به ستیز با عناصر تقدیری می کشاند. فرآیند آگاهانه چنین کشمکش‌های درونی، سینمای داستانی زنده یاد منصور قدرخواه، سینمایی انسان گرایانه، امیدوارکننده و نوید دهنده افق‌های روشن برای انسان‌های گرفتار بحران در نابرابری‌ها و فشارهای سیاسی اجتماعی است.

سازش ناپذیری زنده یاد منصور قدرخواه در نفی تمامیت نظام ضدمردمی جمهوری اسلامی، سختکوشی او در روشننگری دربارهٔ بند و بسته‌های کشورهای اروپایی با جمهوری اسلامی، به ویژه در حوزه‌های فرهنگی و هنری، نامه‌های اعتراضی مستمر او به مسئولین جشنواره‌های آلمان، به کارگزاران محافل تولید فیلم و کانالهای تلویزیون درباره سوء استفاده‌های جمهوری اسلامی از تولیدات سینمایی برای بزرگ کردن ماهیت خود، تا بدانجا پیش می‌رود که نانوشته و ناگفته منصور به عنوان سینماگر تبعیدی ناآرام و مزاحم در لیست سیاه مؤسسه‌های سینمایی و کانالهای تلویزیونی قرار می‌گیرد و امکان ادامه کار حرفه‌ی جدی در سینما و تلویزیون، از او گرفته می‌شود. قطعاً خوش رقصیهای محافل روشنفکری اپوزیسیون سازشکار ایرانی - آلمانی، در به حاشیه راندن و بایکوت کردن او بی تأثیر نبوده است.

اما زنده یاد منصور قدرخواه با وجود رنجی که از عدم امکان کار کردن در سینما - عرصه‌ی که عاشقانه آن را دوست داشت - می‌کشید، تسلیم



منصور قدرخواه در اولین جشنواره بین المللی سینمای تبعید

گوتنبرگ سوئد، ۱۹۹۳

تنگناهای تحمیل شده نشد. سازش نکرد و در پایبندی به ارزشهای دفاع از منافع مردم معامله نکرد. او هرگز از مسئولیت سیاسی خود به عنوان هنرمند شانه خالی نکرد و با شور و شوق و عشق به رهایی مردم، در جبهه سازمانیافته برچیدن کلیت نظام جمهوری اسلامی تا آخرین لحظه زندگیش سرافرازانه به مبارزه ادامه داد.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است در جریده عالم دوام ما

ما ضایعه ازدست رفتن زنده یاد منصور قدرخواه را به خانواده محترم قدرخواه، به یاران و همراهان او در شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق ایران و جامعه هنری و سینمایی متعهد و مستقل ایران، و مردم در بند میهنمان تسلیت می گوئیم.

جشنواره بین المللی سینمای تبعید - سوئد

سیزدهم آذر هزار و سیصد و نود چهار

(چهارم نوامبر دوهزار و پانزده)

* * * * *

«قدر مقاومت، زیباترین هنر زندگی»

به مناسبت درگذشت منصور قدرخواه

سایت سازمان مجاهدین خلق ایران - ۱۶ آذر ۹۴

«...اگر هزار بار هم برگردم، تصمیماتی که گرفتم درست بوده و من تا آخرین لحظه حیاتم در کنار این مقاومت بوده‌ام و بزرگترین افتخارم است...».

در شب اربعین ۹۴، هنرمند متعهد، پرشور و پرتلاش مقاومت ایران، منصور قدرخواه، در یک فوت نابهنگام بدرود حیات گفت و یارانش را در سوگ خود فرو برد.

رفته‌ست و، نمی‌رود حضورش / از خاطر حاضران این عصر

پرشور هنروری که می‌بود / منصور هنروان این عصر

منصور قدرخواه هنرمند و فیلمساز گرانمایه عضو شورای ملی مقاومت ایران بود. هنرمندی سراپا احساس مسئولیت و درد نسبت به سرنوشت مردم و نسبت به تعهد هنرش در قبال آزادی. خودش در این باره گفته بود: «هنرمندان... سعی می‌کنند که خوشبختی مردم را در خود و خوشبختی خود را در مردم‌شان ببینند. آخر هنرمند به‌معنای واقعی، یعنی جواب به مسئولیتهای تاریخی...».

و او چه خوب به مسئولیت تاریخی خود در قبال مردم میهنش پاسخ داد. با مقاومت تمام‌عیار در برابر هیولای رژیم ضدهنر و سراسر جهل و فساد ولایت‌فقیه.

وفاداری او به آرمان آزادی، استواری بر مواضع شورا و مرزبندی قاطع با رژیم آخوندی، به‌ویژه حمایت و دفاع بی‌وقفه و پرشورش از مجاهدان آزادی در اشرف و لیبرتی از یاد نرفتنی است.

بیان کلمه «درگذشت» در مورد این قبیل هنرمندان شاید درست

نباشد. چرا که اگر حضور هر انسانی به پیام شورانگیز و به نقشی است که از خود به جا می‌گذارد، زنده یاد منصور قدر خواه از میان ما نرفته است. چرا که این ارزشها و فضیلت‌های اوست که زنده و رویان باقی می‌مانند.

او از کودکی دردمند زیست و به اندیشه درمان افتاد و آنگاه با یافتن قافله مقاومت با دردمندان همسفر شد. از اوان جوانی، به هنر روی آورده بود و در تئاتر و سینما آفرینش و خلق آثار خود را شروع کرد. مدتی به عنوان عکاس، فیلمبردار و مستندساز در تلویزیون اصفهان مشغول به کار شد، اما از آنجا که قلبی عاشق داشت و شیفته‌ی شخصیتها و چهره‌های مجاهد و مبارز و انقلابی بود، خودش را در صفوف قیام انقلاب ضدسلطنتی پیدا کرد، تا آزادی را برای مردم میهنش به دست بیاورد. ولی خیلی زود با دیدن رفتار ضدبشری خمینی، راهی تبعید شد. خودش در این باره می‌گوید: «... من زمانی به مقاومت پیوستم که خمینی انقلاب را سرقت کرده بود. دیدم که در کردستان جنایتها شروع شد. قلبم برای هموطنانم می‌تپید. روزی نبود که به فکر کشورم نباشم. برایم سرنوشت مردم و مبارزینی که برای مردم می‌جنگیدند، مهم بود».

منصور قدر خواه با تلاشی چشمگیر فیلمهای افشاگرانه‌ای در مورد جنایتها و تروریسم آخوندهای حاکم بر ایران تهیه کرد. در فیلم «چشم در برابر چشم» که در سال ۱۹۹۲ ساخته شد، شکنجه‌های وحشیانه آخوندی در زندانها را تصویر کشید. سال ۱۹۹۶ فیلم مستند «رد پای ترور» را ساخت. این فیلم در مورد ترورهای رژیم در داخل و خارج ایران بود که ماهیت جنایتکارانه رژیم و سیاست مماشات غرب را افشا می‌کرد. بعد از پخش این فیلم از تلویزیون فرانسه، رژیم آشکارا و به شدت به دولت فرانسه و آلمان اعتراض کرد. سایر فیلمهای او عبارت بودند از:

- خداحافظ مادر بزرگ، ساخته شده در سال ۱۹۹۴

- در میان فقیرترین فقرا

- از کالی تا کلکته ساخت شده در سال ۱۹۹۸

- همچنین فیلم «تولد ترور» که قسمتهایی از آن آماده شده بود ولی متأسفانه با درگذشت دریغ‌انگیزش ساخت این فیلم ناتمام ماند.

وقتی در آلمان نمایشگاهی از سناریوهای فیلمهای کوتاه، مستند و عکس او برپا شد، برایش جوایز هنری بسیاری در این رابطه به همراه داشت. اما همان‌طور که خودش با تواضع و فروتنی صمیمانه گفته بود: «... بیشتر از هر جایزه‌ی دیگری که گرفتم، جایزه اصلی همان عضویت در شورای ملی مقاومت و در کنار مجاهدین بودن است».

زنده یاد منصور قدرخواه علاوه بر فیلمسازی و کارگردانی، آثار زیبا و متعددی هم در زمینه نقاشی - عکاسی و هنر دیجیتال داشت.

اما عشق بزرگ هنرمند گرانقدر مقاومت، مجاهدین و به‌خصوص مجاهدین اشرفی بود. در سالهای پایداری اشرف و بعد از آن، در حملات رژیم به رزمگاه لیبرتی، او با برافروختگی بسیار در همه صحنه‌ها، تظاهرات و تحصن‌ها حضور داشت و در صفوف هموطنان اشرف‌نشان می‌خروشید. منصور قدرخواه، این یار مقاوم و پایدار مقاومت بعد از حمله نوزدهم فروردین ۹۰ به اشرف در مصاحبه‌ای گفته بود:

«... احساسم را واقعاً نمی‌توانم بیان کنم چون هنوز لرزه بر اندامم می‌اندازد. انسانهایی بی‌سلاح و... مرا در نقطه‌ی قرار می‌داد که بمیرم و این صحنه‌ها را نبینم... اگرمن مبارزه نمی‌کردم، تا به حال مرده بودم. مبارزه چیزی است که آدم را زنده نگه می‌دارد... مبارزه، زیباترین نوع زندگی است...».

او اگر چه نماند تا پیروزی مردم و مقاومت ظفرنمون آنها را در سرنگونی رژیم ملاحا به چشم ببیند، اما بی‌تردید در روز سرنگونی این رژیم هنرستیز اهریمنی، او حاضر و ناظر بر زیباترین پیروزی مردم میهن خواهد بود. یادش گرامی باد.

ب. بهمنی، ۱۴ آذر ۹۴



گفتگوی شبانه - کاظم مصطفوی (در شب اندوه از دست دادن منصور قدرخواه)

«گلوله‌یی که انجمادش روحم را می‌درد
در عمق سینه‌ام است، مثل جهنم که استخوانها را می‌سوزاند
می‌خواهم برگردم و به مبارزین بپیوندم
مستم را گره کنم و به دهان سرنوشت بکوبم
می‌خواهم در خونم غرق شوم تا آرامش،
درد بشر را تحمل کنم
تا زندگی برخیزد
که این مرگ پیروزی است
(بدرشاگر السیاب - شاعر عراقی)

شب همان شب که خبرش را شنیدم، آمد به خوابم.
مثل همیشه با نگاهی معصوم و نجیب. ساده و بی‌غل و غش.
قبلاً به طنز و شوخی به او گفته بودم تمام تئوریه‌ها و نیش و نوش‌های
مربوط به اصفهانی‌ها را به هم ریخته است... و او فقط زیرکانه خندیده بود.
شک ندارم که اگر ذره‌یی نانجیبی در ذاتش بود جواب دیگری می‌داد.
اما منصور به واقع رهیده از این حرفها بود.
هر از گاهی که دیدار تازه می‌شد از آخرین کارها و یا دست
یافته‌هایش در اینترنت برابم می‌گفت.
آخرین آمار و گزارشها را در دست داشت و به روز بود.
همیشه برای من هم چیزی داشت.
چیزی می‌گفت و من هم چیزی می‌گفتم.
بعد از مدتی با تعجب «هی‌ها» بی می‌کشید.

در آخرین گفتگویمان به لجن پراکنی‌هایی که علیه مقاومت می‌شود اشاره کرد.

دردمندانہ گفت: «این مقاومت چقدر تنها است!» گفتم: «دنیا است دیگر! یک عده مرد و زن اهل تا آخر راه آمدن هستند؛ یک عده هم تقاص کم آوردن هایشان را از من و تو و ما طلب دارند».

گفت: «اتفاقاً برای من حرفهای کسانی که ما را ترک کرده‌اند، بهترین سند مشروعیت مقاومت است. اگر قرار باشد همه تا آخرش با ما باشند که چه فرقی بین مرضیه و عماد و منوچهر و آندو با فلانی و فلانی و فلانی؟»

گفت: «من اعتقاد مذهبی ندارم ولی... سکوت کرد، چیزی را مزه مزه می‌کرد».

گفتم: «وای اگر از پس امروز بود فردایی...». باز هم زیرکانه خندید.

گفت: «اگر فردایی هم نباشد این جماعت قماربازهای همه چیز باخته اند!»

گفتم: «به قول بدرشاگرد باید درد بشری را تحمل کرد تا زندگی برخیزد».

سرش را تکان داد و گفت: «این مرگ پیروزی است».

در شب - اندوه خبرش به او گفتم: «پایان همه چیز مرگ است، اما مرگ پایان همه چیز نیست».

انگار نه انگار مرده است. انگار نه انگار ساعت دو و نیمه شب پشت کامپیوترش سخته کرده و هیچ کس، تا صبح ساعت ۸، خبردار نشده است. لبخندی زد. خواستم احوال دیابت و فشار خونش را بپرسم. توجه نکرد.

گفتم: «مرگی لعنت است که در خود مرگ تمام شود. از پس خود آغازی نداشته باشد...». شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «من گاهی دلم می‌خواهد بمیرم، دلم هم نخواهد می‌میرم. اما دوست ندارم دچار لعنت بشوم. یعنی بر فنا بروم».

گفتم: «بنیاد جهان بر فنا نیست. بر شدن است. می‌آییم، می‌مانیم

و می‌رویم. اما بعد دوباره می‌آییم. دوباره قد راست می‌کنیم».

بعد پرسید: «قصه جدیدی نوشته ای؟»

گفتم: «وقت نکرده‌ام. و...».

با محبت گفت: «ولی...».

گفتم: «تو به قدری صاف هستی که نمی‌شود بهت دروغ گفت، یا برایت یاوه بافت». به او خیره شدم و ادامه دادم: «دلیل اصلی‌اش این نیست که وقت نداشتم».

گفت: «می‌دانستم». خواستم ادامه دهم که گفت: «تو می‌خواهی با غرور بنویسی. خوب است، بنویس و با غرور هم بنویس. اما بنویس! غرور را که نمی‌شود گدایی کرد. غرور را باید به دست آورد. باید برایش جنگید».

گفتم: «یک معنای غرور فریب است. من دوست ندارم حتی فریب کارهای خودم را بخورم. چه کرده‌ایم که تازه مغرور هم باشیم؟»
گفت: «شاید کلمه غرور زیاد به طبع تو سازگار نباشد، شاید افتخار بهتر باشد. بنابراین من به تو می‌گویم اگر می‌خواهی قصه‌نویسی باشی که با افتخار می‌نویسد، انتظار نداشته باش کسی بیاید و افتخار را به تو بدهد».

بعد از قول گاندی برایم نقل کرد: «ابتدا شما را نادیده می‌گیرند، بعد به شما می‌خندند، بعد با شما مبارزه می‌کنند، آنگاه شما پیروز خواهید شد».

از خواب که پریدم یادم آمد که آخرین گفتگویم با او عیناً در خواب تکرار شده است. بی‌اختیار به عکسش خیره شدم و گفتم: «یکبار از قول کارلوس فونتس به نویسندگان سفارش کرده بودی: «به واژه هایت خیانت نکن». حالا من قول می‌دهم که همان کاری را بکنم که تو کردی. یعنی پایداری تا آخر... یعنی تبدیل مرگ به پیروزی...».

* * * * *

یادی از منصور قدرخواه از جایزه فستیوال تا نشان اشرف... علی مقدم

«همه ساله تعداد بیشماری از علاقمندان به هنر هفتم برای فراگیری این رشته هنری به مدارس، مؤسسات و دانشگاههای مختلف سینمایی هجوم می‌برند. از میان این خیل عظیم مشتاقان فیلمسازی پس از سالهای متمادی آموزش، نهایتاً معدود نفراتی استعداد و خلاقیت کافی برای ساختن یک فیلم در وجودشان کشف می‌شود؛ کسانی که قادرند با استفاده از یک سناریو تصویری خوب و با به کارگیری درست از زوایا و کادرهای دوربین، قوانین مونتاز، استفاده به موقع از افکت و موزیک و نور و بازی بازیگران و... فیلمی بسازند تا بیننده خود را به هیجان بیاورند، بخندانند یا بگریانند. اینها سازندگان فیلمهای موفق و پرفروش سینمایی هستند که فیلم برایشان وسیله‌یی است برای تجارت.

از میان این تعداد معدود فیلمساز تنها چند نفرشان به جای درآمد ناشی از فروش فیلم در گیشه‌ها در فکر رساندن پیامی به تماشاچیان فیلم خود هستند. این گونه سازندگان فیلم را فیلمسازان متعهد می‌نامند؛ کسانی که حرفی و پیامی برای گفتن دارند و هنر سینما برایشان وسیله‌یی است و ابزاری جهت رساندن آن پیام. از میان این اندک فیلمسازان متعهد، هستند تک نمونه‌هایی که با تمام عشق و علاقه‌یی که به حرفه و هنر خود دارند، آن را نیز در راه آرمان بالاتری به نام آزادی و عدالت فدا می‌کنند، که منصور قدرخواه دوست و هم‌رزم پرکشیده‌ام به دیار اعلی، یکی از این تک نمونه فیلمسازان متعهد و آزادیخواه سینمای ایران و جهان بود.

شنیدن خبر فوت ناگهانی منصور مرا نیز مثل دیگر دوستان و

همزمانش در بهت و حیرت و اندوه فرو برد. برای لحظاتی در فکر فرو رفتم، یعنی همان منصوری که مدتی قبل داشت در مورد آخرین فیلم در دست تهیه اش با من صحبت می کرد؛ فیلم «تولد ترور» توسط پدرخوانده تروریسم؛ رژیم آخوندی حاکم بر ایران و بررسی ریشه این تروریسم و بنیادگرایی که الآن تمام منطقه و جهان را به آتش کشیده است و همه روزه دارد جان انسانهای بی گناهی را می گیرد، دیگر در میان ما نیست؛ یعنی همان منصوری که تم همه فیلمهای داستانی و مستندش عمدتاً در مورد پناهندگان بود یا تروریسم رژیم در خارج از کشور؛ از فیلم اولش «چشم در مقابل چشم» در سال ۱۹۹۲ تا بقیه فیلمهایش.

به یاد ساعتها و روزهایی افتادم که منصور برای ساختن فیلم مستندش «رد پای ترور» پیش من می آمد و فیلمهای مربوط به دکتر کاظم رجوی را می خواست که در ژنو به دست تروریستهای اعزامی خمینی به شهادت رسیده بود و یا شهید نقدی که در ایتالیا به ضرب گلوله دیگر تروریستهای اعزامی رژیم از پای درآمده بود و یا فیلمهای خانم مرضیه فقید به هنگام پیوستنش به مقاومت تا آن صحنه های تأثیر برانگیز را در ادیت فیلم خود به کارگیرد.

خاطرات منصور از حالت محو و تار در گوشه ذهنم، یک به یک بیرون آمده و در شکلی روشن و با وضوح کامل به حرکت در می آمدند و پس از لحظاتی مکث عبور کرده و می رفتند. چهره با لبخندی که منصور همیشه بر لب داشت؛ خضوعی که همواره به هنگام مواجهه با مجاهدین از خودش نشان می داد. ارادت خاصش به رهبری مقاومت و رزمندگان ارتش آزادیبخش، که همواره در تک تک کلماتش موج می زد.

تصاویر منصور در کادر کوچک در جلسات مختلف شورای ملی مقاومت، یکی پس از دیگری دیده می شدند و به تدریج در کادرهای بزرگ از صحنه بیرون می رفتند و صدای او را می توانستم به خوبی بشنوم که چطور در همه جلسات داشت با عشق و شور و علاقه از رزمندگان اشرف و لیبرتی صحبت می کرد و همواره به فکر آنان بود. تصویرها بی وقفه در

حال حرکت بودند و عبور... تصویر منصور در حال نوشتن مقالات افشاگرانه برعلیه رژیم و مزدورانش؛ تصویر منصور در حال کار روی سایتها و گذاشتن مطالب و فیلم و مصاحبه روی آنها و تصویر منصور در جلسات مختلف مقاومت، میتینگها، تظاهرات، آکسیونها و اعتصاب غذاها که همواره یا در پشت دوربین کوچک خود در حال ثبت آن صحنه ها و لحظات بود و یا در مقابل دوربین و در حال شعاردادن و صحبت کردن برعلیه رژیم آخوندی حاکم بر میهنش.

تصویرهای منصور همچون فریمهایی که با به هم چسبیدن پشت سرهم یک حرکت را در فیلم ایجاد می کنند این بار با قرارگرفتن پی در پی و پشت سرهم، زندگی، تلاش و شخصیت مبارزاتی او را به آرامی برایم به تصویر می کشیدند؛ تصاویری در حال حرکت و عبور...

دیروز به امروز و امروز به فردا تبدیل می شود و زمان با عبور از هفته ها و ماهها و سالها سنگ بنای ساختن تاریخ خلقها را ایجاد خواهد کرد؛ تاریخی که همواره نام منصور و دیگر هنرمندان مبارزی را به یاد خود خواهد سپرد که چگونه به جوایز فستیوالها پشت کردند تا به نشان اشرف نشان بودن، نشان شرف و افتخار و سربلندی در مقابل خلق محروم و تحت ستم خود دست پیداکنند و نام کسان دیگری را به فراموشی خواهند سپرد که در دوران حکومت سانسور و خفقان آخوندی، چشمان خود را به سرکوب آزادیها و شکنجه و تیرباران رشیدترین فرزندان خلق بستند و ساختن فیلم در چنین رژیمی برایشان ابزاری بود جهت رسیدن به ثروت و به دست آوردن شهرت با سر خم کردنی ذلیلانه در مقابل قدرت».

* * * * *

منصور وار گر بیرندم به پای دار مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

خبر کوتاه بود و بس دردناک و باورنکردنی! منصور با آن همه شادابی، شور و تلاش و انگیزه برای مبارزه با دژخیمان حاکم و بخصوص ایادی و مزدوران رنگارنگ و امداد رسانان قلمی و هوچیگرهای خودفروخته اش در خارج، شوربختانه به ناگاه در کمال بهت و ناباوری از میانمان پرکشید و روی به سوی اقلیم جاودانگان نهاد و همه دوستانش را در سوگی بس دلگیر و جگرسوز فرو برد. او را از دیر باز و قبل از این که رسماً به شورای ملی مقاومت بپیوندد می شناختم. جوانی با سودای آزادی در دل، وجودش سرشار از امید و انرژی بود و از یکسو در قلب پرمهر و با صفایش کینه و نفرتی ژرف به آخوندهای خونخوار و آدمکش موج می زد و از سوی دیگر عشقی بیکران به رزمندگان مجاهد وجودش را سرشار از انگیزه های ناب مبارزاتی کرده بود. علاقه وافرش به مسعود رجوی وصف ناپذیر بود و او را از صمیم دل می ستود و در دل آرزوی دیدارش را می پرورانید تا این که رسماً به عضویت شورا درآمد و خوب یادم می آید که برای شرکت در اولین اجلاس شورا پس از پذیرش عضویتش، با هم همسفر هم بودیم و منصور از فرط شور و هیجانی که برای دیدار مسعود و مریم و سایر رزم آوران جان برکف مجاهد داشت، سر از پای نمی شناخت و ثانیه شماری می کرد. از این به بعد او در کسوت یک عضو شورا با تعهدات جدید و عزمی صد چندان پای در میدان مبارزه گذاشت و تا آخرین دم حیات کوتاه و پربارش به آرمان آزادی و دفاع از مجاهدان و مبارزه با رژیم جانی و ایادی

خونخوارش که کینه وحشتناکی به او داشتند وفادار، استوار و سرفراز باقی ماند.

منصور در کار هنریش که کارگردانی تئاتر و سینما و عکاسی بود به مهارت‌های چشمگیری دست یافت و در این رشته تحصیلات آکادمیک خود را در آلمان با موفقیت به انجام رسانده بود. او هنرش را در کمال تواضع و بی هیچ چشمداشتی در مسیر مقاومت و در مصاف با دیکتاتوری خونخوار ولایت فقیه به کار می گرفت.

در همه آکسیون‌ها و تظاهراتی که مقاومت برگزار می کرد با شور و اشتیاقی وافر و درعین حال در کمال فروتنی و با مهر، دوربینش را به دست می گرفت و در تمام مدت برنامه مشغول تهیه عکس و فیلم بود. در حالی که از یک دوجین بیماری‌های جدی رنج می برد در سرما و گرما و باران و برف این کار را به طرز خستگی ناپذیری تا به آخر ادامه می داد. او معتقد بود که این لحظات تاریخی را باید به بهترین وجه ممکن ثبت و ضبط کرد زیرا که تبلور اراده و فریاد آزادیخواهانه مردم ایران و مقاومتشان برای تحصیل آزادی است و باید به وجه نیکو این کار را برای استفاده بهینه مبارزاتی و رساندن پیام مردم ایران و مقاومت آنها به گوش کر فلک و نیز ثبت در سینه تاریخ به شایستگی انجام داد.

به گواه همه اعضای شورا، او همیشه در جلسات شورای ملی مقاومت با شور و هیجان و با همان لهجه شیرین اصفهانی‌ش روی مواضع سرسختانه خود در دفاع از مجاهدین تأکید می کرد و از هر فرصتی با ذهن خلاق و مبتکرش برای بیان طرح‌ها و پیشنهادات سازنده اش جهت ارتقای کار مقاومت بهره می جست. در ورای همه اینها او با فروتنی انقلابیش همواره خود را یک هوادار و به قول معمول و مرسوم، اشرف نشانی ساده قلمداد می کرد. همین امر یعنی جدیت و تمرکز مستمر او در جبهه جنگ سیاسی با رژیم و عوامل و مزدوران گوناگونش منصور را تبدیل به یک دشمن قسم خورده آنها کرده بود.

مزدوران دنی کینه عمیقی از وی به دل داشتند و نسبت به هر

موضعگیری جانانه او عکس العملی خصمانه و وقیحانه نشان می دادند و با همان ادبیات منحط و لمپنی آخوندی، منصور را آماج تیرهای زهرآگین خویش می کردند. اما مبارز خستگی ناپذیرمان اتفاقاً با همان روحیه همیشگی سخت جنگنده اش، از این کینه توزیهای ارتجاع خونخوار استقبال می کرد و اراده مبارزاتی خود را در این جنگ خونین صیقل می داد.

او طی قریب به دو دهه روی ماهیت تروریستی رژیم مطالعه و تحقیقی عمیق به عمل آورد و نتیجه آن تهیه و ارائه فیلمهای مستندی در رابطه با عملکرد تروریستی این بانکدار بزرگ تروریسم جهانی در مجموعه یی با نام «رد پای ترور» شده بود.

از ابتدای کار با من و برخی دیگر از اعضای شورا نیز مصاحبه هایی به عمل آورد و از آن برای فیلم خویش بهره جست.

برای خاموش کردن این آتشفشان سرکش، رژیم از هر طریق ممکنه از قبیل تطمیع، شانتاژ و تهدید و غیره نتوانست در اراده و عزم قدرتمند او در حمایت مستمرش از مقاومت و پایداری و افشاگریهای ارزشمند و مستمرش خللی وارد کند. او از این توطئه ها در هر موقعیتی پرده بر می داشت و زخمی کاری بر پیکره این گونه پروژه های وزارت اطلاعات خونریز و بدنام آخوندی وارد می آورد.

قلم به مزدان بیرحم و بی مقدار، حتی پس از درگذشت جانگدازش دست از کار زشت و کثیف خود برنداشتند و سعی کردند با نوشتن مقالات ولی فقیه پسندانه شان باز هم همان لوش و لجنهای همیشگی و همان فرافکنیهای دیرین را علیه وی به کار بگیرند.

این روزها در کمال فرومایگی و دنائت «خصمهای سیاسیش»، همان قطاع الطریقهای در کمین نشسته در مسیر خونبار مقاومت، در صدد برآمده اند تا در مמתش هم منصور ما را که چون درختی استوار و محکم که پای و ریشه در اعماق زمین این مقاومت دوانده بود به «بوته یی سرگشته و غلتان در وادی استبداد و اشتباهات رهبری؟!» تشبیه کنند

و آن همه موضعگیریهای سرسختانه و سخنرانیها و مقالات آتشین و آثاری را که طی یک ربع قرن در دفاع جانانه اش از مقاومت و مجاهدین و رهبری هوشمندانه و پاکبازانه آن در کمال سرافرازی به عمل آورده تخطئه کنند و شخصیت مبارزاتیش را با ادعاهای مضحک و بیهوده یی از این باب که این حرفها مال خودش نیست! منکوب کنند.

اما هیئات که بر تارک کبرپایش این خس و خاشاک غباری نخواهد نشاند. دریغا که متأسفانه جامعه هنری خارجه نشین هم به دلیل این مواضع سرسختانه اش وی را مورد بی مهری و سانسور چندی آوردی قراردادند و سعی کردند که هنرش را که مثل سلاحی بُرا علیه ارتجاع به کار می گرفت خاموش کنند. زهی نامردی و بیشمرمی بر اصحاب مدعی آزادی که رفتاری اینچنین شرمگینانه با وی و هنر جنگنده اش داشتند! منصور در پهنه پیکار بی امان برای آزادی و در آوردگاه رزم با دشمنان قسم خورده خلق و آنهایی که خائنه جبهه عوض کرده و به اردوگاه دشمن پیوسته بودند، جانانه ایستاد و بدون تردید در این صحنه نبرد در زمره مبارزان آزادی ستانی است که میهن ما به او خواهید بالید و جاودانگیش مهری است ابدی بر همه میثاقها و مسئولیتهایی که او طی قریب یک ربع قرن در مسیر تحققشان جانفشانی کرد.

همانهایی که با دروغ و افترا برای خوشرقصی در بارگاه ولایت از هر سو هزاران خدنگ مسموم بلا به او نشانه رفتند و به جان رنجورش درد و بر پیکرش زخمهای نامرادی و کینه جویی می زدند، حال که او از میان ما رفته و دستش از این دنیا برای پاسخهای دندان شکنش به آن جماعت لاشخواری که به جسدش لگد می کوبند کوتاه شده، برایش اشک تمساح می ریزند، که منصور چنین و چنان بود؟! باید به این جماعت هرزه و دریده خودفروش گفت زهی بیشمرمی و

بیشرافت! بهتر است خفقان بگیرید و خاموش باشید!

اگر منصور آنچنان بود که شما در کمال ناجوانمردی فرافکنیش می کنید، یقیناً در آن روزگار که از پشت به مقاومت خنجر زدید و خیانت

کردید، به همراه تان، کاروان مقاومت گلگونمان را ترک می گفت و همچون شمایان حقیر، به صفوف جانیان و خودفروختگان بی مقدار و مجیزگوی ولایت می پیوست. اگر بحث نعمات مادی مترتب بر ماندن در مقاومت است، شرمتان باد شمایان که تا خرخره از این بابت بدهکار این مقاومت هستید و منصور که در کمال ساده زیستی و با تلاش و کوشش و عرق جبین و کدّ یمین خود، زندگی ساده و افتخارآمیزش را در کادر مقاومت می گذرانید و هر روز هم مصمم تر از قبل در این وادی طی طریق می کرد بی نیاز از هر گونه پاسخی است.

اما یادش به خیر منصور که حلاج وار پیشاپیش درد و رنج همه این تیره‌های شرزه را به جان خریده بود و خم به ابرو نمی آورد و در پاسخ به این نامرادیها و رذالتهای حضرات آبروباخته، این شعر حافظ را ترنم می کرد:

منصور وار گر ببرندم به پای دار

مردانه جان دهم که جهان پایدار نیست

و به نادمان و از راه برگشتگانی که در خدمت حکام ظلمت و سیاهی آخوندی درآمد بودند به طعن می گفت به قول حلاج بیایید و مرا بکشید تا هم من آرامشی بیابم و هم شما پاداشتان را از خلیفه ارتجاع دریافت کنید!

یاد این رفیق خستگی ناپذیر و بزرگواریان گرامی و خاطره اش هر چه تابناکتر باد.

ضایعه دریغ انگیز فقدان اسفبارش را به خانواده گرامی و داغدارش و به رهبری مقاومت ایران مسعود رجوی و رئیس جمهور برگزیده مقاومت خانم مریم رجوی، به سازمان پرافتخار مجاهدین خلق ایران و اعضای گرانقدر و پایدار و مبارزش در رزمگاه لیبرتی و دیگر همسنگرانم در شورا و خانواده بزرگ مقاومت ظفرنمونمان از صمیم قلب تسلیت می گویم. باشد تا در بامدادان آزادی میهن بخون پییده مان، مردم ایران و به خصوص مردم شریف و هنرپرور اصفهان، نام بلند این فرزند دلاور و مبارز آزادیخواه

خود را زیب کوی و برزن و دانشکده های هنر خود کنند.
با او تجدید عهد و میثاق می کنیم که راه پرافتخارش را به قول
صبای شهیدمان تا به آخر و تا آخرین نفس تا روز تحقق آرمان خجسته
آزادی ادامه بدهیم. راهش پررهرو باد! و روان پرفتوحش قرین نور و آرامش
باد!

با مهر و احترام. حمیدرضا طاهرزاده - پاریس در آستانه ۱۶ آذر ۱۳۹۴

* * * * *

منصور ستاره شد علی اصغر بهروزیان

۱۷ آذر ۱۳۹۴

«عقابان کوچک! (بدانان چنین گفتم)
گور من کجا خواهد بود؟
در دنباله‌ی دامن من، چنین گفت خورشید.
در گلوگاه من، چنین گفت ماه»، (لورکا - ترجمه احمد شاملو).

«من فکر می‌کنم که همه لحظات زندگی ام را از زمانی که خودم را شناختم و تپش قلبم به خاطر بازگشت به وطن بوده و هرگز فراموش نخواهم کرد که ملتمان در چه شرایطی هستند هرچند که امکانات فراموشی اینجا کم نیست ولی نباید فراموش کرد و باید فریاد زد که ملت ما آزادی می‌خواهد و به این آزادی خواهد رسید. من با این که بیش از نیمی از عمرم را در خارج کشور گذرانده ام خیلی دوست دارم. عاشقانه می‌پرستمشان و آنها هم فکر می‌کنم که هنرمندانی را که نسبت به تعهدات خودشان وفا کرده و تمام سختیها را به جان خریده اند، جواب خودشان را خواهند داد». (منصور قدرخواه- مصاحبه با رادیو ایرآوا - اتاوا ۲۰ ژوئن ۲۰۰۴ = ۳۰ خرداد ۸۳).

حالا دیگر منصور ستاره شده است؛ ستاره‌یی که تا جاودان بر تارک هنر فروزان می‌ماند و می‌درخشد. که اینگونه اند فرزندان سرزمین شیر و خورشید. دوست عزیزم دیگر در میان ما نیست اما یاد و خاطره اش نوری است راهگشا در تاریکترین شبهای همه آنان که آزادی را بزرگترین نشان و مبارزه را بالاترین افتخار می‌دانند. هر چند که دست و دل به

نباشتن یاری نمی کند که سوگش بس جانکاه است و باورناپذیر. اما منصور جدای تمامی خصلتهای انسانی برجسته و ویژه اش که هر کس در برخوردی کوتاه می توانستش دید، به باور من یکی از بزرگترین هنرمندان فیلمساز میهنمان است که بایدهش از لابلای انبوه کارهای تصویری و نوشتاریش شناخت.

آقای منصور قدرخواه فیلمساز، نویسنده و عضو «شورای ملی مقاومت ایران» کار سینما را از سن ۱۴ سالگی و از آنجایی که به داستان گویی علاقه داشت با فیلمهای کوتاه و هشت میلیمتری آغاز کرد. او در زمینه تئاتر نیز فعالیتهایی داشته است. پس از خروجش از ایران به تحصیل در رشته های فیلمبرداری و گرافیک پرداخت. وی همزمان دوره های سناریونویسی و کارگردانی را گذراند و تمام آثار در رابطه با دراماتیک و فنون مختلف فیلمسازی را مطالعه و بر روی بخشی از آن به صورت تجزیه و تحلیلی کار کرده است.

داستان زندگی منصور قدرخواه با عکسبرداری و شرکت در مسابقات گوناگون ادامه می یابد که برخی از عکسهای او چندین جایزه را از آن خود کرده است. وی پله های رسیدن به فیلمسازی حرفه ای را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و در این مسیر با تعداد زیادی از تهیه کنندگان و دست اندرکاران فیلمسازی آشنا گشت. او در زمانی که دانشجو بود موفق به ساخت چند فیلم در رابطه با وضعیت پناهندگی و فیلمهای انیمیشن شد.

آقای قدرخواه بالاخره در سال ۱۹۹۲ با کوله باری از تجربه در کار سینما، اولین فیلم سینمایی خود به نام «چشم در مقابل چشم» را تهیه و کارگردانی کرد. تهیه بودجه یک میلیون و چهارصد هزار مارکی این فیلم چهار سال دوندگی داشت و کار فیلمبرداری آن یک سال به طول انجامید.

از دیگر فیلمهای قدرخواه، می توان «خداحافظ مادر بزرگ»، «رد پای ترور»، «در کنار فقیرترین فقیران» و «از کالی تا کلکته» را نام برد.

فیلم سینمایی «چشم در مقابل چشم» داستان زندگی خانواده‌ی پنج نفره است شامل زن، شوهر، دو دختر و پدر زن. فیلم به زبان آلمانی و زیر نویس انگلیسی دارد. این خانواده که به تصور هر ملیتی می‌تواند به آن کشور تعلق داشته باشد، به دلایلی که در فیلم به آنها پرداخته نشده، به زندان می‌افتند و تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار می‌گیرند. این فیلم صحنه‌هایی دردناک از اعدام‌های مصنوعی در مقابل چشمان هادی (بازیگر نقش اول مرد) و شکنجه‌های روحی و فیزیکی منا (بازیگر نقش اول زن) در برابر چشمان پدر و همسرش را دربردارد.

این خانواده شکنجه شده به کشور آلمان پناهنده شده‌اند، اما آنجا نیز از اذیت و آزار فاشیستهای این کشور در امان نیستند. زندگی آنان بسیار محقرانه اما ساکت می‌گذرد تا این که یک روز هادی بر حسب اتفاق، شکنجه‌گر خود را از شیشه اتوبوس می‌بیند و این کابوس مانند خوره به وجود این خانواده رنج‌دیده رخنه می‌کند. هادی که تا مدت‌ها از این ملاقات اتفاقی به منا حرفی نزده بود، اسلحه‌ی تهیه و مانند سایه، نوری، شکنجه‌گرشان را تعقیب می‌کند. منا وقتی از وجود اسلحه آگاه می‌شود بی‌درنگ سلاح را برداشته و با عصبانیت آن را به جنگلزار پشت ساختمان محل زندگی شان به تاریکی شب می‌سپارد و هادی را متقاعد می‌سازد - یا او این‌طور فکر می‌کند - تا به فکر بچه‌هایشان باشد.

هادی شبی در خیابان بدون این که برنامه‌ی پییده باشد، پشت سر شکنجه‌گر، نوری، قرار می‌گیرد. هفت تیر را که قبلاً از لای درختها پیدا کرده بوده به پهلوی نوری می‌چسباند و سوار ماشین نوری شده به انباری در محله‌ی خلوت می‌روند. دست و پا و دهان نوری بسته است و هادی با اسلحه بالای سر او ایستاده. تفنگ به شقیقه نوری فشرده می‌شود و دوربین روی شلوار خیس نوری می‌رود. شکنجه‌گری قَدَر قدرت که خودش را به مفتضحانه‌ترین شکل خراب می‌کند. در این بین پدر منا از راه می‌رسد و با هادی مشغول به صحبت می‌شود.

آن دو به جدال لفظی می پردازند و پدر منا، هادی را به حال خود گذاشته و انبار را ترک می کند. هادی با چاقو به سراغ نوری می رود. نوری به زحمت نفس می کشد. هادی چاقو را از جیب خود درمی آورد... منصور در این فیلم بسیار قدرتمند تمامی احساسات و شعور انسانی را در برابر بیننده می گذارد تا به این پرسش بزرگ پاسخ دهد که در برابر شکنجه گر خود چگونه واکنشی باید؟

نگاه منصور نگاه کنجکاوانه هنرمندی است که ابعاد روانکاوانه وجود انسان را می شکافد تا با درس گرفتن از آن، فاجعه تکرار نشود. نگاهی که زوایای ریز شخصیت های داستانهایش را با تصویرپردازیهای ساده و در عین حال پیچیده در برابر دیدگان تماشاچی می گذارد. این بود که «چشم در مقابل چشم» به فیلمی تأثیرگذار در جامعه آن روز آلمان تبدیل می شود. رژیم ضدبشری ملایان که در آن روزها به شدت به فیلمهای گلخانه یی رو آورده بود، از همان زمان منصور را زیر ذره بینهای اطلاعاتی خود می برد.

خود منصور در مصاحبه با رادیو ایرآوا می گوید: «جهت اطلاعاتان باید بگویم که فقط ما نقد مثبت داشتیم. غیر از یک جریان فاشیستی معروف در اتریش، همه از این فیلم - به دلایل شرایط خاص یا غیره - استقبال کردند. هنرپیشه زن این فیلم (منا) به عنوان بهترین هنرپیشه سال در آلمان جایزه گرفت. این فیلم جوایز دیگری را هم از آن خود کرد. در آن زمان به دلیل ایرانی بودن من، رژیم هم خودش را وسط انداخته بود و اینها که من نمی شناختم که رژیمی اند به عنوان تماشاچی با من حرف می زدند و مدام از من می خواستند که بگویم این اتفاقات مربوط به زمان شاه است. ولی من زیر بار نمی رفتم. آن زمان به شکل الآن هم فعالیت سیاسی نمی کردم و فیلمسازی بودم که احساس تعهد از طریق کارهای فرهنگی نسبت به ملت داشتم و راستش زیاد روی تحلیلات سیاسی وارد نمی شدم. شکنجه هست در ایران در ابعاد گسترده و همه می دانند و عکسهای شکنجه به بیرون از ایران می آمد.

تأثیرات آن روی افکار عمومی، تأثیراتی بسیار انسان دوستانه و انگیزاننده برای انسانها بود و بسیاری از اقدامات انساندوستانه شروع می شد. با من به بحث می نشستند که چه کار باید بکنیم و جواب من این بود که باید با پناهندگان در مورد انگیزه های فرارشان صحبت کنند. یکی از بهترین تأثیرات و بهترین نقدی که من در مورد این فیلم داشتم این بود که در یک زندانی که چند نفر از این بچه هایی که در اثر تربیت اشتباه فاشیست شده بودند و بمبهای آتشزا را به طرف پناهندگان پرتاب می کردند، یک پسر ۱۷-۱۸ ساله که سرش را هم تراشیده بود، وقتی که فیلم را تماشا کرد و در آخر فیلم به طرفم آمد و گریه کرد و گفت که من دیگر هیچ خارجی را نخواهم زد. در آن لحظه من هم گریه ام گرفت و به او گفتم که من برای رسیدن به این نقطه در ذهن تو این فیلم را ساخته ام. البته کارشکنیهای رژیم در باره این فیلم خودش داستانهای طولانی دارد».

«رد پای ترور» ضربه نهایی به رژیم آخوندی وارد می کند و رژیم تمامی کانالهای دیپلماتیک (بخوانید بساط رشوه) خود را به کار می گیرد تا دولتهای آلمان و فرانسه را وادار به ممنوع الشغل کردن منصور کنند. اما منصور از پا نمی نشیند و سایت «ایران لیبرتی» را به راه می اندازد:

«سایتی که فکر می کنم طرفداران زیادی دارد و خیلی هم خوشحال هستم از انتقادات دوستان و سعی می کنم از نظریاتشان استفاده کنم. چرا که سایت، ارتباط برقرار کردن با پیرامون است. من حقیقتاً سایت ساز نیستم ولی به دلیل این که فیلمسازی را آلمانیها از من گرفتند و من ممنوع الشغل شدم؛ به دلیل این که رژیم بر روی آنها فشار آورد که فیلمهایی مانند "چشم در مقابل چشم" و یا "ردپای ترور" نسازم. من مبارزه را مثل نفس کشیدن می دانم. حتی فیلمسازی را هم مانند نفس کشیدن می دانم. به هر حال چون فیلمسازی دیگر میسر نبود به سایت سازی روی آوردم. به هر حال ارتباط برقرار کردن و انتقال

حقایق جامعه خودمان و این که یک جو دموکراسی احتیاج به آگاهی دارد. آگاهی مثل حرارت در یک کوه یخ و یا مثل نور در تاریکی است که چشمها را باز می کند. کسی که کار فیلم می کند؛ کسی که می نویسد و کلاً کسی که کارهای هنری می کند، سعی می کند که از طریق کارش پیامش را به مردم برساند. مسلماً تعهد دارد و نمی تواند بدون هدف مطلبی را ارائه دهد. من معتقدم هر انسانی - کاری نداریم که سیاسی است یا نه - نسبت به هموعان خود باید احساس مسئولیت داشته باشد. این خیلی بد است که کسی به خارج کشور بیاید و بگوید به من مربوط نیست. این بدترین چیز است. من فکر می کنم آن انسانها اگر دقیقاً در آینه به خودشان نگاه کنند، از خودشان زیاد راضی نخواهند بود و خوششان نخواهد آمد. چون انسان چگونه می تواند ظلم را ببیند و بی تفاوت بماند؟

من یک سؤال خیلی ساده از شما می کنم. از کنار خیابان رد می شوید و مشاهده می کنید که یک خانه چند طبقه آتش گرفته است و فریاد کمک و دارم می سوزم بلند است. شما مگر می توانید به راه خود ادامه دهید؟ هر چقدر هم که عجله و کار مهمی داشته باشید ولی منیسم این است که به آتش نشانی زنگ بزنید. در حالت عادی شما باید بتوانید در را بشکنید تا بخشی از انسانهای گرفتار بیرون بیایند. من فکر می کنم کسی که در رابطه با جامعه ایران و اینهمه ظلم و ستمی که در حق ملت ما شده بی تفاوت باشد، باید یک لحظه با خودش فکر کند که این انسانها که بعضاً حتی اقوام و خانواده ... یعنی ارتباط عاطفی با آنها برقرار است، چرا باید تاوان بی عملی ما را بدهند. ما سعدی را داریم که گفته بنی آدم اعضای یکدیگرند. این شعر را همه ما از دوران دبستان یاد می گرفتیم و حفظ بودیم. اگر کسی در جامعه دردی داشته باشد نمی شود که نسبت به آن بی تفاوت بود؛ آن هم دردهایی به این ابعاد و در این وضعیت.

می خواستم یک مسأله یی را به شما بگویم. ببینید دشمن ما رژیم

آخوندی است. کسانی که باعث شدند بیست و پنج سال این رژیم بر مسند بماند، اوایل برخی از جریان‌های منحرف سیاسی مثل حزب توده بودند که بعدها خودشان هم قربانی شدند. اکثریت بود، بعد جنگ بود. کلاهبرداری بزرگی که این رژیم سر مردم کرد و بعد از دوران جنگ و آتش بس که توسط ارتش آزادیبخش به این رژیم تحمیل شد، بود. چرا که اگر این جنگ ادامه پیدا می کرد و خود رژیم می خواست تا خشت آخر و نفر آخر و هر دو ملت عراق و ایران را نابود کند. بعد دوران رفسنجانی آمد که دوران کلاهبرداری بود. یعنی سر بریدن با پنبه. و بخشی از روشنفکران جامعه که تا آن زمان مخالف رژیم بودند و سکوت می کردند، وارد صحنه شدند و به کمک این رژیم شتافتند. کسانی که بعدها بعضاً خودشان هم زیر تیغ این رژیم رفتند.

به عقیده من این خیلی آموزنده است برای کسانی که خاتمی را فرشته نجات ایران می دانند. یک آدم جلاصفت که ده سال وزیر ارشاد بود؛ مسئول تبلیغات جنگ بود و حداقل پانصد هزار نفر جوان نابالغ را به کشتن داد. کسانی که به او نامه نوشتند و او را مصدق دوم کرده بودند و بزرگترین توهین را به تاریخ و تاریخ شناسی کردند، اینها روشنفکر بودند. من الآن اسم نمی برم ولی باید به اینها گفت و پرسید بعد از هفت سال پروژه خاتمی که یک پروژه ایدئولوژیک فاشیستی - مذهبی نبود بلکه یک پروژه روشنفکری بود، این خاک پاشیدن‌ها به چشم مردم کافی نیست؟ شما باید دیر یا زود به مردم جواب دهید. و به اعتقاد من اینها باید هر چه سریعتر از رژیم ببرند. وگرنه چه تفاوتی می کند که کسی سرنیزه به طرف مردم بگیرد و یا قلم دست بگیرد.

بقای این حاکمیت ننگین، ننگی است برای هر ایرانی و مخصوصاً آگاهان جامعه ما. چون آگاه است و فرق می کند با یک بیسواد. اینها دقیقاً می دانند و اکثراً به خارج کشور رفت و آمد دارند و امکانات مختلف دارند و کلاً آدمهای روشنفکری هستند. اینها به عقیده من با قلم زندیشان، جنایاتشان کمتر از شکنجه کردن نیست. چون شکنجه را

برای چه می کنند؟ برای بقای این رژیم. آن قلم را برای چه می زند؟ برای بقای این رژیم. اگر کسی بگوید که خمینی بزرگترین مرد تاریخ ایران است، اگر تمام جوایز فستیوالهای مختلف دنیا را هم بگیرد، باید به او گفت ننگ بر تو. این تابو را باید شکست که این آقایان و خانمها هیچوقت کسی به آنها انتقاد نکند. مگر این جوایز، جوایزند. مگر آثاری که اینها تولید می کنند لیاقت جایزه دارد؟ اینها خاک پاشی به چشم مردم دنیاست. به خاطر این که یک حرف را بزنند: این رژیم حاکم به آن بدی که اپوزیسیون شورای ملی مقاومت یا مجاهدین یا نیروهای مبارز و انقلابی دیگر می گویند، نیست. این یک پیام دارد. آقا خانم هنرپیشه معروف را می بوسد ولی در عین حال سر قبر خمینی گل می گذارد. این یک کلاهبرداری و خاک پاشی به چشم مردم است. کشورهای اروپایی به دنبال غارت ثروت کشور ما هستند. به خاطر این که از این طریق می توانند سیستمهای اقتصادی خودشان را پابرجا نگاه دارند. اینها احتیاج دارند. اگر رژیم به شکل ایدئولوژی خاص باشد چه کسی می تواند با آن ارتباط برقرار کند؟»

آری منصور را باید از دریچه کارها و مصاحبه هایش بیشتر شناخت. بی شک با درگذشت این یار وفادار و استوار مقاومت و این هنرمند مبارز و متعهد، ایران یکی از سینماگران پرتوان خود خود را از دست داد. فقدان منصور عزیز را به خانواده محترم قدرخواه. همزمان شورایی اش و به ویژه به مسعود و مریم عزیز و خانواده بزرگ مقاومت تسلیت می گویم.

اما به خود منصور. منصور جان تو رفتی و هنوز نارفیکان و واداده هایی که به ازارهای وزارت خونخوار اطلاعات تبدیل شده اند خدنگهای زهرآگین خود را به سویت پرتاب می کنند. این همدستان دژخیم به خوبی می دانند که پرچم تو هرگز بر زمین نخواهد ماند و همه وحشتشان از این است. می دانند آتشی که از جان تو شراره می کشید هرگز خاموش نمی ماند و در روزی نه چندان دور ریش و ریشه آنها و همدستان خونخوارشان را خواهد سوزاند.

تو رفتی و مانند همان اشرفیهایی که عاشق شان بودی؛ مثل ندا و فروغ که همیشه تحسین شان می کردی و مثل تمامی شهیدان قهرمان مقاومت در دنباله دامن خورشید و در گلوگاه ماه جای گرفتی و به خیل ستارگان راستین صحنه مبارزه و مقاومت پیوستی.
یادت گرامی و راحت پررهر.

* * * * *

تو در نماز عشق چه خواندی؟

علیرضا خالو کاکایی

هنرمند خوش نام و صاحب ذوق، عضو ارزشمند شورای ملی مقاومت و همدرد دیرین اشرفی ها، درحالی که در پشت کامپیوترش بر روی کیبورد خم شده بود، با تنهایی شاعرانه اش، به جاودانگی لبخند زد. او نگاه مهرآمیزش را از جهان ما برگرفت و به آن سوی ناشناخته های کهکشان باز کرد؛ هنگامی که ستارگان نیمه شب، گشاده پلک و دریغ مند او را می نگرستند و ماه آواره غربت، در حسرت دیدار دگرباره چشمان هنرمندش، همچنان بر پنجره اتاق او درنگ کرده بود...

منصور قدرخواه، این کارگردان، صحنه پرداز و فیلم ساز توانا، نقاش بااحساس، و تصویربردار شکارچی زیبایی ها، گرافیست و درعین حال اهل قلم، اکنون خود به پرتویی درخشان و رشک برانگیز، و مستندی دلپذیر تبدیل گشته است. چهره صمیمی و مهربان او در وفاداری تا به آخر به آزادی و آزادمنشی، در آلبوم جاودانگی، اکنون زیباترین و هنرمندانه ترین تصویر حیات اوست. او همدوش با مرضیه، آندرانیک، عماد رام، غلامحسین ساعدی، سعید سلطان پور و نسلی ادامه دار و شگفت از هنرمندان مردمی و انقلابی میهنمان، برای همیشه در قلب و خاطره مردم ما جای گرفت. آو! چه باید گفت؟!... بر گرده گاه چرخان این کره آبی، انسان ها می آیند و می روند. این روند و آیند، بی انتخاب، و دخالت ماست اما در مجال به سرعت گذرایش، پراتزی وجود دارد که در آن، می توان بیتوته ای کوتاه داشت. این بیتوته کوتاه همان است که شاعر عارف مسلک و سبزاندیش میهن ما، سهراب سپهری به آن می گوید «فرصت سبز حیات». در اینجا است که زندگی ها از هم تفکیک می شود و

صف‌بندی‌ها شکل می‌گیرد و خائن از انقلابی، جلاد از آزادیخواه و صدف از خَرَف بازشناخته می‌شود.

منصور قدرخواه می‌توانست هنرمندی باشد جان به دربرده از تیغ تاتاران عمامه به سر و بی‌دردانه در علّاف آباد ینگه‌دنیا، کاری به «رد پای ترور» نداشته باشد و فیلم‌ها بسازد «ژرف‌تر از خواب و زلال‌تر از آب»، و با کلماتی از موریانه بر حنجره باد بنویسد: «زنده‌باد دولت جاوید تار عنکبوت!»... در این صورت خَرَجی بر او نبود؛

می‌توانست در آرامش چهاردیواری دنج خانه‌اش تنها به خود، «همسر موردعلاقه»، فرزندان و چند و آثار هنری‌اش بیندیشد و از آنانی باشد که به محض رسیدن به نان و نام، رنج‌های بزرگ ملت خویش را از یاد می‌برند؛ باز خَرَجی بر او نبود؛

می‌توانست با رسیدن به ساحل امن آن‌سوی آب‌ها، «دریچه زرد» ی به فضای مجازی بگشاید و تعفّن زهرآلود حقد تمام ناشدنی خود را بر زخم‌های یک مقاومت خون‌بار و حماسی ببارد، و قلم، این مقدس‌ترین هدیه خداوند به بنی نوع انسان، را به زردی چرک‌تاب هر لجن تراوه‌یی بیا لاید؛

می‌توانست «سرخ‌ی خون را بر سنگفرش» کتمان نماید، غازه غارت‌شده گونه یتیمان این آب و خاک را در گوهر تاج سلطان - خلیفه حاکم چشم ببندد، تیماج میرغضب را به گل سرخ تشبیه نماید و کیسه خود را از پول‌های کثیف بینبارد؛

می‌توانست فیلم‌سازی باشد که از صحنه‌های چن‌دش‌آور، چشم درآوردن، قطع انگشت، حلق‌آویز و شناکردن شلاق در شیار خونی زخم و چوب در آستین کردن، فیلم‌های مستند تهیه کند و صبح به صبح به «مقام معظم» تقدیم نماید و ما به ازای آن صله‌یی چند دریافت کند؛ می‌توانست هنر را در سفیدسازی و مشروع کردن سنگسار و اسیدپاشی بر چهره زنان و سربریدن آنان به خدمت بگیرد. از پیشانی رسن پیچ و کربه بسیجی‌های مدافع حرم! در سوریه، عکس‌های هنری بگیرد و در

بیل بردهای بزرگ به نمایش بگذارد؛

می‌توانست «چون بوته‌هایی کنده‌شده در توفان استبداد با نهیب بادهای هرزه مسموم، بغلتد و در غلتی سرسام‌آور و نا ایستا تمام شود»؛ می‌توانست «در پارک کوچک نزدیک منزلش» در آلمان یا پاریس و آمریکا، جلو آینه، برای میلیون‌ها هوادار خیالی‌اش ژست بگیرد و فیلم بیوگرافی خودش را با آب‌وتاب در توئیت‌ر بگذارد و از خود بتی بسازد جواهراندود و رشک‌برانگیز!

اما به قول «بهداد»، شاعر شهید مجاهد خلق، در شعر سفر، «تنها نگریستن به زیبایی‌ها، جز تحقیر آن‌ها نیست». آنجا که خون شهیدان و استغاثه دخترکان به غارت رفته خیابانی «او» (منصور قدرخواه) را به نام خواند، از آن پس احساسش آلوده عصمتشان شد و دیگر نتوانست از دریچه بیدار چشمانشان بگریزد». او با نگریستن به ژرفنای چشمان بارانی مسعود رجوی، عاشق آن‌هایی شد که «برای خود سهمی نمی‌خواهند، جز درد و تلاش؛ آنان که آفتاب را به ستایش می‌نشینند». این‌گونه بود که خود نیز با آنان هم‌سرشت و هم‌سرنوشت شد.

روح بی‌قرار و قلب عاشق او نتوانست اعدام صارمی را لب فروبندد و دم برنیآورد؛ چشمان ظرافت بین و هنرمندانه او نتوانست با دیدن صحنه‌های تیر و تبرخوردن و زیر گرفته شدن اشرفی‌ها با هاموی، به اشک ننشیند، زیرا از آن پیش‌تر خود در فیلم «چشم در برابر چشم» اعتراض بلند خویش را به شکنجه و اعدام به تصویر کشیده بود.

گناه او این بود که معتقد بود «خائنان از جلادان منفورترند»؛ و سفر به ایران گرفتار در دوزخ رژیم آخوندی را معادل «هم‌صدایی با جلادان، خنجرزدن بر پشت تک‌شهیدان و مبارزان راه آزادی و ننگ بسیار بزرگ» می‌دانست و با «خودفروشی سیاسی» مرزی قاطع و عبورناپذیر داشت؛

گناه او بود که «مبارزه را مثل نفس کشیدن می‌دانست»؛ در سایت «ایران لیبرتی»، به دفاع از آزادی و آزادیخواهان می‌پرداخت؛ سایتی که

وزارت اطلاعات آخوندی نتوانست آن را برتابد. واکنش هیستریک رژیم به فیلم «رد پای ترور» او، گویاترین گواه حقانیت کار هنری او بود؛ گناه او این بود که در شهادت مجاهد شهید حسین ابریشمچی (فرمانده کاظم) نوشت: «سرمایه اصلی ما فداکاری تا ماکزیممش می باشد. ما باید با این فداکاری چشم‌ها و گوش‌ها را بازکنیم تا ماهیت واقعی دشمن بشریت را بشناسند و مردم بدانند که فقط ایستاده روی پای خود می‌توانند زندگی کنند و در آن صورت آزادی را به معنی واقعی تجربه کنند...».

سرانجام گناه بزرگ‌تر و بزرگ‌ترین گناه او این بود که تا واپسین دم حیات مبارزاتی‌اش، به آرمان آزادی در تنها بدیل سیاسی میهنمان (شورای ملی مقاومت) و مجاهدین و ارتش آزادیبخش وفادار ماند؛ و این جرمی نیست که استبداد و ارتجاع و خائنان قلم به مزد از آن درگذرند. اینک آن عزیز، رخ در نقاب خاک کشیده ولی نام او هنوز شلاق کش هرز بادهای وزان از «دریچه‌های زرد» تباهی و خیانت است. چه باک! این جز به شرافت و سپیدرویی او نمی‌افزاید...

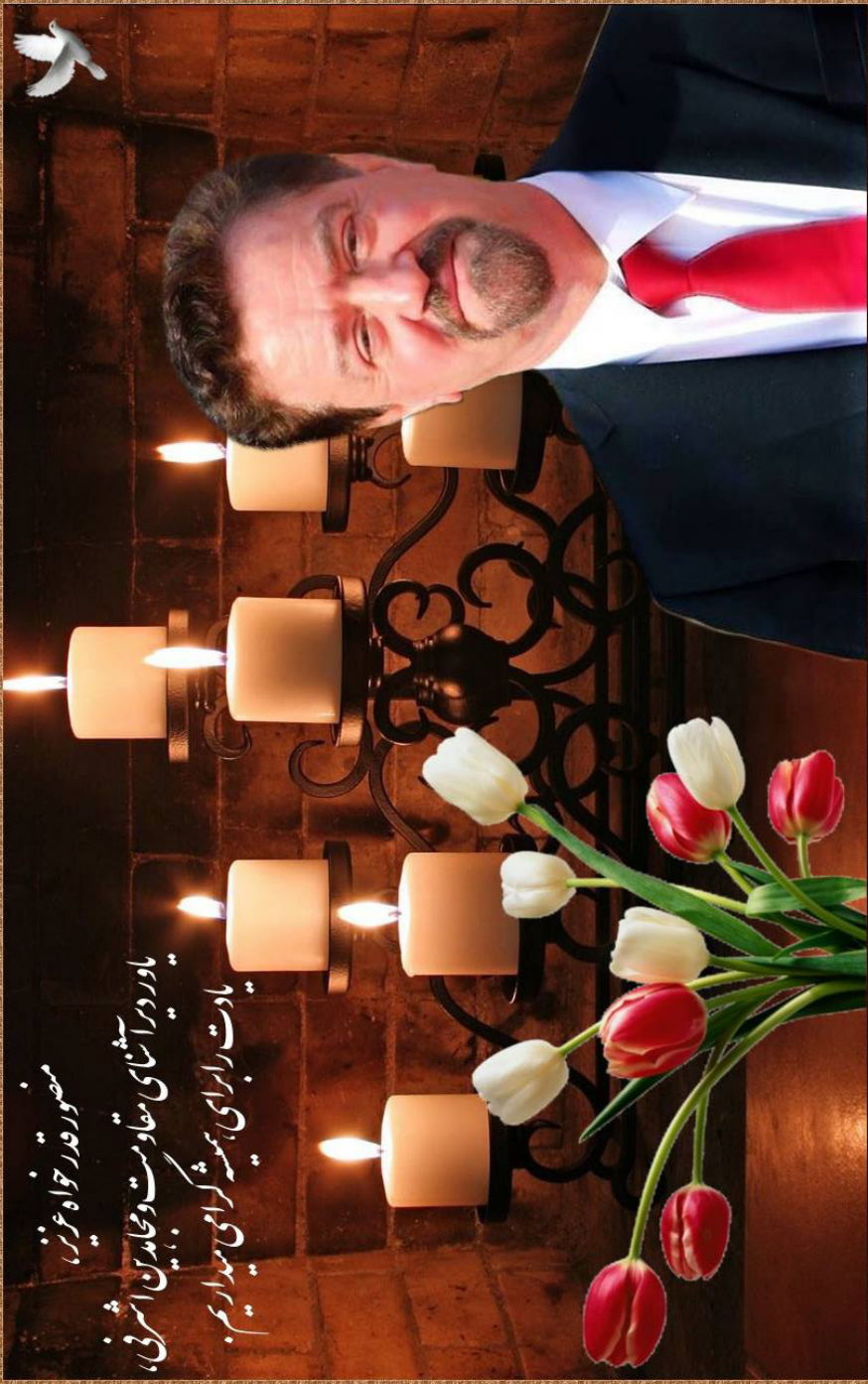
«تو در نماز عشق چه خواندی؟؟ که سال‌هاست

بالای دار رفتی و این شحنه‌های پیر /

از مردهات هنوز / پرهیز می‌کنند».

* * * * *

مصورِ قدرِ خواه عزیز،
یادِ درآشنایِ معاومت و محامدینِ اسرفی،
یادِ دایمِ برایِ همیشه کرامیِ ممدارِ خیم.



چند نمونه از آثار هنری منصور قدرخواه

